۱۲

دَفعُ و رَفع

پاسخ به سوالات و شبهات پیرامون

پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله

مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات
(حوزه‌های علمیه)

پاسخ

ضمیمه فصلنامه پاسخ
pasokhmag.ir

فهرست

۵. مقدمه

۷. وحی و پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله

۵۱. معجزات پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله

۹۱. علم پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱۰۳. عصمت پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱۵۷. پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اصحاب

۱۷۵. پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله و خلافت

۲۱۱. پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله و مخالفان

۲۹۱. جنگ های پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله

۳۱۵. پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله و آیین جهانی

۴۰۹. پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاتمیت

مقدمه

"دفع و رفع"، تاملی در شبهات جاری است که تلاش می‌کند ضمن ارائه پاسخ تفصیلی، موضعی تهاجمی و پیش‌گیرانه به مسائل و موضوعاتی داشته باشد که زمینه‌ساز بروز شبهه یا شبهه افکنی در فضای فکری جامعه است.

در عصری که معماران دین ستیز، به تولید و بسط و نشر شبهه می پردازند و باور دینی بشر را هدف قرار می دهند، دایره هجوم خود را به بعثت انبیاء، صفات، سیره و مکارم اخلاقی ایشان و بخصو ص نبی اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز سوق داده‌اند که برای مواجهه با آن لازم است تا با بهره‌گیری از منابع عقلی و نقلی معتبر نسبت به زدودن غبار تردید و شبهه از چهره این هادیان جامعه اقدام نماییم.

از این رو در این شماره از ضمیمه نشریه پاسخ (دفع و رفع) با محوریت پاسخ تفصیلی به سوالات و شبهات «پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله» تلاش شده است تا به شبهات و سوالات پیرامون

آن حضرت پاسخ داده شود.

بر خود لازم می دانیم که از زحمات گروه‌های تاریخ و کلام این مرکز تشکر نماییم.

مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات

حوزه‌های علمیه

وحی و پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱) وحی را چگونه می‌توانیم از راه عقل اثبات کنیم؟ اگر ممکن نیست، پس از چه راهی می‌توان آن را اثبات کرد؟

بدون شک، ما نمی‌توانیم به حقیقت رابطه نبوت و رابطه وحی پی ببریم، چراکه ارتباطی ناشناخته بوده و خارج از حدود ادراک بشری است. عالم وحی برای ما عالمی است ناشناخته و فوق ادراکات ما؛[۱] بنابراین، فرضیه‌هایی که از سوی فردگرایان غربی در رابطه با چیستی وحی مطرح می‌شود، هرگز نمی‌تواند صورت روشنی از مسأله ارائه کند و حتی گاه، به بیراهه کشانده شده‌اند.[۲] پس پدیده وحی چون از قلمرو حس و تجربه افراد بشر بیرون است، شناخت کامل از آن میسر نیست؛ ولی این پدیده را همانند بسیاری از پدیده‌های

۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، جلد ۲۰، ص ۴۹۶. تهران: نشر دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۹ش.

۲. همان، ص ۴۹۱ / دانشنامه امام علی علیه‌السلام، جلد ۳، ص ۲۸ (نبوت و امامت)، تهران: نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰ش.

دیگر، از طریق آثار آن تا اندازه‌ای می‌توان شناخت.[1] به همین جهت، در تعریف آن گفته‌اند: اصل وحی -چنان که راغب در مفردات می‌گوید- اشاره سریع است خواه با کلام رمزی باشد، و یا صدای خالی از ترکیب کلامی و یا اشاره یا نوشتن. از این تعبیرات به خوبی استفاده می‌شود که در وحی، اشاره از یک سو و سرعت از سوی دیگر نهفته است. به همین دلیل برای ارتباط مرموز و سریع انبیا با عالم غیب، این کلمه استخدام شده‌است.[2]

یکی از نویسندگان در این باره چنین می‌نویسد:

«واقعیت این است که حقیقت وحی برای ما ناشناخته است؛ زیرا این نوع ادراک و شناخت از مختصات انسان‌های برگزیده است و بشر عادی راهی به آن ندارد و نمی‌تواند تجربه‌ای از آن به دست آورد ..... با توجه به تصویری که اجمالاً از وحی به دست می‌آوریم، روشن می‌شود که وحی نوعی ارتباط خاص بین انسان موجود در عالم طبیعت با ماورای طبیعت است، ارتباطی که از رهگذر آن حقایقی از عوالم بالا به پیامبر منتقل می‌گردد و در نتیجه او بر این حقایق آگاهی می‌یابد.»[3]

---

۱. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، جلد ۲، ص ۱۵۷، بی‌جا: نشر صدرا، ۱۳۶۹ ش.

۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، جلد ۲۰، ص ۴۸۹، بی‌جا: نشر پیشین، بی‌تا.

۳. سعیدی‌مهر، محمد، آموزش کلام اسلامی، جلد ۲، ص ۶۲، قم: نشر مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۸ ش.

اما، چگونه می‌توان وحی را از راه عقل اثبات کرد؟ و امکان تحقق آن را عقلاً باور داشت؟ بایسته است این مسأله را در سه مقام بررسی کنیم:

اول: آیا عقلا وحی امکان دارد و یا خیر؟

اصل امکان وحی و چیزی به نام ارتباط وحیانی، امری انکار ناپذیر است، هیچ دلیل عقلی که امکان چنین امری را نفی کند وجود ندارد؛ بلکه به عکس، ارتباط‌های مرموزی را در جهان می‌بینیم که از تفسیر آن عاجزیم، و این ارتباط نشان می‌دهد که مافوق حواس و ارتباط‌های انسان نیز، درک و دیده‌های دیگری وجود دارد، به نظر می‌رسد که با ذکر یک مثال، مطلب تا حدودی روشن‌تر خواهد شد:

فرض کنید در میان شهر نابینایان(البته کوران مادرزاد) با دو چشم بینا زندگی می‌کنیم، تمام اهل شهر، فقط چهار حس از حواس پنجگانه را دارا هستند(بنابراین که مجموع حواس ظاهری انسان را پنج حس بدانیم) تنها ما هستیم که آدم«پنج حسی» می‌باشیم، پیوسته با چشم خود حوادث زیادی را در آن شهر می‌بینیم، به اهل شهر خبر می‌دهیم؛ اما آنها همه تعجب می‌کنند که این حس مرموز پنجم چیست که دایره فعالیتش این گونه وسیع و گسترده است؟ و هر قدر هم بخواهیم درباره حس بینایی و عمل کرد آن برای آنها بحث کنیم، بی‌فایده است. جز شبح مبهمی در ذهن آنها

چیزی نمی‌آید، از یک سو نمی‌توانند منکر آن شوند، چون آثار گوناگونشان را می‌یابند و حس می‌کنند، و از سوی دیگر نمی‌توانند حقیقت بینایی را دریابند، چون در تمام عمر حتی یک لحظه بینا نبوده‌اند. پس یک نوع درک و ارتباط با عالم غیب و ذات الهی وجود دارد که چون ما فاقد آن هستیم، حقیقت آن را درک نمی‌کنیم؛ ولی از طریق آثار به وجود آن ایمان داریم.[1]

دوم: آیا می‌توان تبیین عقلانی از پدیده وحی ارائه داد؟

فلاسفه اسلامی در مقام تبیین امکان عقلی وحی و نحوه اثبات وحی از طریق بیان عقلی، با طرح مقدماتی به طور خلاصه، بر این نکته اصرار کرده‌اند که: وحی عبارت است از اتصال فوق العاده نفس پیامبر با عالم غیب، روح پیامبر چون فوق العاده قوی است، رابطه و اتصالش با عقل فعال بسیار زیاد است(عقل فعّال همان فرشته‌ای است که در متون دینی از آن، به جبرئیل یاد شده‌است)؛ به همین دلیل می‌تواند در اکثر اوقات، معلومات را به صورت کلی از عقل بگیرد. از آن جا که قوه خیال پیامبران نیز، بسیار قوی است و در عین حال تابع قوه عقلیه است، می‌تواند به آن صوّر کلیه که از عقل فعّال (جبرئیل) دریافت کرده است؛ صورت‌های محسوسه مناسبی بدهد و در اُفق ذهن خود، در لباس‌های

۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، جلد ۲۰، ص ۴۹۷، بی‌جا: نشر پیشین، بی‌تا.

حسی ببیند؛ مثلاً اگر آن حقایق کلی از قبیل معانی و احکام باشد، به صورت الفاظی بسیار موزون و در نهایت فصاحت و بلاغت از زبان شخصی در نهایت کمال بشنود و چون قوه خیال او تسلط کامل بر حس مشترک دارد، می‌تواند به این صور، جنبه حسی دهد و پیامبر آن شخص را با چشم ببیند و الفاظش را با گوش بشنود.[1] پس از نظر عقلی کاملاً ممکن است که کسانی به نام انبیاء که افراد برگزیده‌اند صلاحیت داشته باشند که این نوع آگاهی که از آن به وحی یاد می‌شود را، از عالم غیب دریافت کنند. و هیچ محذور عقلی در این مسأله وجود ندارد.[2]

سوم: راه عقلی برای شناخت وحی وجود دارد؟

راه‌های بسیاری برای اثبات وحی وجود دارد که یکی از آنها، دیدن معجزات انبیا است؛ زیرا با دیدن معجزه، انسان به طور کامل به یقین و باور ایمانی می‌رسد، که شخص معجزه‌گر با عالم فراتر از جهان طبیعت و حس ارتباط مرموزی دارد و معارفی را از آن جا دریافت می‌کند و به دلیل همین ارتباط مرموز است که علاوه بر دریافت وحی و معارف الهی، قدرت انجام کارهایی را دارد که همگان از انجام آن امور و یا آوردن آن گونه معارف، عاجز هستند.[3]

۱. حسن‌زاده آملی، حسن، نصوص الحکم بر فصوص الحکم (فصوص فارابی)، ص ۱۹۸، تهران: نشر مرکز فرهنگی رجاء، ۱۳۶۵ ش.
۲. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، جلد ۲، ص ۱۵۶، بی جا: نشر پیشین، بی تا.
۳. جوادی آملی، عبدالله، وحی و رهبری، ص ۱۵. ۲۱، تهران: نشر الزهرا، بی تا.

از مجموع آنچه بیان شد به خوبی به دست آمد که گر چه افراد عادی به طور کامل نمی‌توانند ماهیت وحی را درک کنند؛ اما راه‌های متعددی وجود دارد که انسان عقلاً باور کند که پدیده‌ای به نام وحی ممکن است و وجود آن، هیچ محذور عقلی ندارد؛ بلکه دلایل متعدد عقلی بر ضرورت و صحت آن وجود دارد. بدین ترتیب امکان اثبات وحی از طریق عقلی و امثال آن، کاملاً میسور و امکان‌پذیر است. اگرچه جزئیات مسائل وحی را عقل نمی‌تواند درک و اثبات کند؛ اما امور کلی نظیر ضرورت وحی و معجزه را به خوبی درک می‌کند و از این طریق، اثبات وحی از نظر عقلی میسور است.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. جوادی آملی؛ عبدالله، وحی و رهبری، (مقاله ۵)، ص ۳۷۳ تا ص ۲۸۸، تهران: نشرالزهرا، بی‌تا.

۲. مکارم شیرازی؛ ناصر، تفسیر نمونه، جلد ۱۳، ص ۱۷۳؛ جلد ۴، ص ۲۱۵؛ جلد ۱۶ ص ۷۵، تهران: نشر دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۹ ش.

۳. علامه طباطبائی؛ سیدمحمدحسین، المیزان، جلد ۲، ص ۱۶۳؛ جلد ۱۵ ص ۳۴۷؛ جلد ۱۸ ص ۶، تهران: نشر دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۲ ش.

۴. سبحانی؛ جعفر، الهیات، جلد ۳، ص ۱۲۸، قم: نشر مؤسسه الامام الصادق علیه‌السلام، ۱۴۱۷ ق.

۲) آیا وحی، تابع پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است یا پیامبر تابع وحی؟ چرا؟

لازم است نخست حقیقت و چیستی وحی تبیین شود. و با آشکار شدن ماهیت آن، روشن خواهد شد که پیامبر در دریافت و ابلاغ وحی تابع محض بوده و از خودش چیزی نمی‌گوید و آیات قرآن ساخته و پرداخته فکر او نبوده، بلکه همه از ناحیه خداست. «و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی»[۱] در این دو آیه، خداوند خطاب به مشرکین مکه می‌گوید: آنچه که از قرآن برایتان تلاوت می‌کند، نه از رأی و سخنان خویش؛ بلکه وحیی است که خدای تعالی به او می‌کند.

و اگر پیامبر بخواهد سخن و قولی را به افترا از ناحیه خود، به خداوند متعال نسبت دهد، قرآن کریم می‌فرماید: دست راستش را با قدرت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم.[۲]

افزون بر آنکه خداوند، خود در قرآن به پیامبر دستور می‌دهد که تنها از آنچه به تو وحی می‌شود، پیروی کنی: واتبع ما یوحی الیک.[۳] و کمترین انحراف از آن برای تو مجاز نیست. شخص پیامبر نیز می‌گوید: تنها از آنچه برمن وحی می‌شود تبعیت و پیروی می‌کنم: ان اتبع الا ما یوحی الی.[۴]

۱. سوره نجم، آیات ۳ تا ۴.
۲. سوره الحاقه، آیات ۴۴ تا ۴۶.
۳. سوره یونس، آیه ۱۰۹ / سوره احزاب، آیه ۲.
۴. سوره انعام، آیه ۵۰ / سوره احقاف، آیه ۹.

حقیقت و چیستی وحی

در زبان عرب، برای وحی معانی مختلفی ذکر شده اما لغت شناسان، عنصر مشترک این معانی را «پیام سریع و پنهانی» دانسته‌اند.[1] در اصطلاح عبارت است از «تفهیم یک سلسله حقایق و معارف از خداوند به انسان‌های برگزیده. پیامبران - برای هدایت مردم از راه دیگری غیر از راه‌های عمومی و شناخته شده معرفت، همچون حس و تجربه و عقل و شهود عرفانی، تا اینکه پس از دریافت معارف، آن را به مردم ابلاغ کنند.»[2]

با این همه، بدلیل عدم مواجهه با آن، هرگز نمی‌توان حقیقت پدیده رازآمیز وحی تشریعی پیامبران را باز شناخت. چرا که اساساً وقتی با پدیده‌ای سروکار داشتیم که فاقد خصیصه تکرار پذیری است و ما تحت هیچ شرایطی نمی‌توانیم آن صحنه را در معرض نمایش مشاهده و آزمون سنجی خویش قرار دهیم؛ بالطبع فاقد شناخت آن خواهیم بود. پس میزان شناخت ما نسبت به پدیده مرموز وحی تشریعی و پیام‌گیری غیبی، تنها از طریق آثار و علائم خود آن بوده و بس.

۱. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص۸۵۸/ جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، جلد۶، ص۲۵۱۹/ فیروز آبادی، القاموسی المحیط، جلد۴، ص۳۹۹.
۲. مصباح یزدی، محمد تقی، راهنماشناسی، ص۱۰، قم: مرکز مدیریت، ۱۳۶۷.

نحوه دریافت وحی

متخصصان علوم قرآنی و اندیشمندان مسلمان[1] اتفاق نظر دارند که الفاظ و معانی قرآن و همین طور نظم و ساختار آنها، صنع وحی و کار خداست و پیامبراکرم ﷺ هیچ نقشی در آن نداشته و کلمه‌ای کم یا زیاد نکرده‌اند. تنها آن حضرت مهبط نزول وحی و ظرف نزول قرآن و رساننده بی‌کم و کاست وحی الهی به مردم است. حاصل این پیام و ارتباط غیبی، همان دین الهی و کتاب آسمانی است که به جامعه انسانی عرضه می‌کند.

روح بلند و مبارک آن حضرت از سه راه، حقیقت وحی را دریافت می‌نماید:[2]

۱. وحی مستقیم: در این طریق، حقایق و معارف الهی مستقیماً بر قلب پیامبر نازل می‌شود. هیچ واسطه و حجابی در کار نیست و شاید این دشوارترین و سنگین‌ترین شکل وحی می‌باشد.

۲. از آن سوی حجاب: در این روش معارف الهی از طریق صوتی به گوش می‌رسد که در یک شی خاص مانند بوته درخت، ایجاد شده باشد. در اینجا شخص دیده نمی‌شود، اما گویی کسی از پس پرده سخن می‌گوید.

۱. خرمشاهی، بهاءالدین، دانشنامه قرآن، جلد ۲، ذیل واژه وحی، بی‌جا: انتشارات دوستان.

۲. اشاره به آیه ۵۱ سوره شوری: و ما کان بشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولاً فیوحی باذنه ما یشاء انه علی حکیم.

۳. وحی توسط فرشته: در این طریق خداوند، فرشته‌ای را می‌فرستد تا حقایق الهی را بر گوش و جان پیامبر بخواند.

نتیجه گیری:

با وضوح حقیقت وحی و نیز چگونگی دریافت وحی توسط پیامبر، این نکته نیز به خوبی معلوم شد که پیامبر، صرفاً دریافت کننده وحی و تابع آن معارف هستند و چیزی بر آن نمی‌افزایند. همچنین موظفند این معارف الهی را برای سعادت و هدایت انسان‌ها به آنها ابلاغ نمایند. مهمترین شاهد آن، عدم آوردن چنین معارفی با خصایص و امکانات بشری است. چنانکه خود پیامبر در آیات متعدد با صراحت، وحی را به خداوند نسبت داده، خود را فقط مأمور و واسطه انتقال وحی وصف می‌کند. که به تغییر در ماهیت وحی قادر نیست: قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی ان اتبع الا ما یوحی الی[1]؛ بگو مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم. جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم.

۱. سوره یونس، آیه ۱۵.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. ر.ک، سعیدی روشن؛ محمدباقر، تحلیل وحی، بی‌جا: انتشارات موسسه فرهنگی اندیشه، بی‌تا.

۳) با توجه به آیات ۳ ـ ۵ سوره نجم تمام حرف‌های پیامبر وحی است؟ آیا حرف زدن عادی پیامبر نیز وحی بوده است؟

ابتداء باید معنای «وحی» مورد بررسی قرار گیرد، «وحی» در لغت به معنای تفهیم یک مطلب به مخاطب است به شکلی خصوصی و رمزی؛ به گونه‌ای که تنها متکلم و مخاطب، مطلب را بفهمند. لذا عرب به سخنان رمزی «ایحاء» می‌گوید. در بسیاری از آیات قرآن که کلمه «وحی» به کار گرفته شده، همین معنای لغوی مدّ نظر بوده است، مثلا قرآن در سوره مبارکه انعام می‌فرماید: «شیاطین به اولیاء (دوستان) خود وحی می‌کنند[۱]». «وحی» در این آیه، به معنای القاء مطلب است؛ بدون اینکه کسی متوجه شود. همچنین در مورد حیوانات نیز، تعبیر «وحی» وارد شده؛ آنجا که می‌فرماید: «خداوند به زنبور عسل وحی کرد که در کوه‌ها خانه بسازد[۲]». این وحی، احتمالا همان غریزه است که خداوند به زنبور عسل داده است و چون تفهیم و یاد دادن در کار بوده، تعبیر به «وحی» شده است. در مورد زمین نیز چنین تعبیری وارد شده است[۳]، همچنین در مورد غیر انبیاء (انسان‌های عادی) مثل مادر حضرت موسی: ﴿و اوحینا الی امموسی﴾[۴]، و حواریون[۵]، تعبیر وحی به کار رفته است.

۱. سوره انعام، آیه ۱۲۱.
۲. سوره نحل، آیه ۶۸.
۳. سوره زلزال، آیه ۴.
۴. سوره قصص، آیه ۱۵.
۵. سوره مائده، آیه ۱۱۱.

در این آیات قطعا معنای لغوی که همان تفهیم مطلب است، لحاظ شده است. اما «وحی» یک معنی دیگری دارد که در علم کلام استفاده می‌شود. «وحی» در اینجا یعنی «تفهیم اختصاصی از جانب خداوند سبحان به بنده برگزیده‌ای که مأموریت هدایت مردم را بر عهده دارد». در قرآن نیز، آیه‌ای وارد شده که اشاره به همین معنا را دارد. آنجا که می‌فرماید: «سخن گفتن خدا با انسان، مقدور نیست مگر از طریق وحی[1]...».[2]

حال به این آیه باید دقت شود که کدام معنا مدّ نظر بوده است، آیه قبل از ﴿و ما ینطق عن الهوی﴾[3] از گمراهی و ضلالت صحبت می‌کند و می‌فرماید: «هرگز دوست شما (محمد) منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است».[4] او همیشه در مسیر حق گام بر می‌دارد، لذا برای تأکید این مطلب، که امور مربوط به دین و هدایت مردم را از سوی خویش و هوای نفس نمی‌گوید؛ -همچنان که کافران می‌گفتند و او را متهم به جنون و شعر و کاهن بودن می‌کردند- خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿و ما ینطق عن الهوی﴾؛ او هیچ سخنی را از روی هوا و هوس خویش نمی‌گوید». زیرا سرچشمه همه گمراهی‌ها

---

۱. سوره شوری، آیه ۵۱.

۲. مصباح یزدی، محمد تقی، اصول عقاید (۲). راهنما شناسی، ص ۱۸-۲۶، چاپ اول، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم: چاپ افست، ۱۴۰۸ ش.

۳. سوره نجم، آیه ۳.

۴. سوره نجم، آیه ۲.

هوای نفس است، و قرآن می‌فرماید: «از هوای نفس پیروی مکن، که تو را از طریق خداوند گمراه سازد».[1] سپس با صراحت تمام می‌فرماید: ﴿ان هو إلا وحی یوحی﴾؛ این (قرآنی که آورده‌ام) نیست مگر وحی از جانب خداوند سبحان که به او فرستاده است».[2] او از خود سخن نمی‌گوید و این قرآن، ساخته و پرداخته او نیست و این قرآن، سخن خداست.[3]

مطلب دیگری که از آن می‌توان این معنا را فهمید آیه بعد است که می‌فرماید: ﴿علّمه شدید القوی﴾؛[4] یعنی شدید القوی او را به پیغمبر تعلیم داده» که در تفسیر آمده منظور، جبرئیل[5] است -یعنی قرآن را جبرئیل آورده است-. در نتیجه، این آیه از سوره نجم، تنها قرآن را بیان می‌کند. با توجه به قبل و بعد آیه، در جواب مشرکان نازل شده و به صراحت بیان می‌کند جبرئیل، به او تعلیم داده و فقط قرآن را شامل می‌گردد.

به طور کلی می‌توان گفت سخنان و کلمات پیغمبر سه‌گونه بوده است:

آن سخنانی که هم الفاظ آنها و هم‌معنا، از جانب خداوند سبحان بوده؛ قرآن این چنین است.

---

۱. سوره ص، آیه ۲۷.
۲. سوره نجم، آیه ۴.
۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، جلد ۲۲، ص ۴۸۸ .۴۹۰، چاپ بیست و هشتم، تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۶ ش.
۴. سوره نجم، آیه ۵.
۵. تفسیر نمونه، همان.

سخنانی که معنا از جانب خداوند رسیده ولی، عبارات و الفاظش از جانب خود رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ هم احادیث قدسی را شامل می‌شود و هم احادیثی که مربوط به احکام دین مبین اسلام بوده است.

سخنان عادی و روز مره ایشان، مثل احوالپرسی، محبت ایشان با زن و فرزندان، سخنان عادی با مردم.

حال با توجه به بیان بالا و تفسیر آیه، این آیه تنها مورد اول را بیان می‌کند. یعنی این قرآن که پیغمبر آورده تنها از جانب خداست و از خود پیغمبر نیست. اگر چه دسته دوم از سخنان ایشان نیز «وحی» است ولی، وحی به معنای لغوی است که بیان شد، یعنی چون تفهیم و یاد دادن در کار بوده، وحی است؛ ولی وحی اصطلاحی نیست. لذا آن سخنان نیز از جانب خداست.

اما دسته سوم از سخنان ایشان که مورد سئوال شما نیز بود، «وحی» نبوده و از جانب خود ایشان است و آیه، به هیچ وجه در صدد بیان این مطلب نبوده است. چون معنا ندارد حتی سخنان عادی در زندگی و احوالپرسی ایشان با اشخاص دیگر را، جبرئیل به صورت وحی پایین بیاورد. آنچه مسلم است، وحی تنها در بعضی از حالات و زمان‌ها بوده است؛ در حالی که پیغمبر همیشه با مردم ارتباط داشته و سخن می‌گفته است. اگر چه باز مسلم است به حکم عصمت

ایشان، هرگز سخنی حتی ریزترین سخنان را از روی شهوت و یا غضب بیان نفرموده‌اند؛ خداوند سبحان نیز از تمام کلمات و سخنان و افعال ایشان رضایت داشته است. لذا، تمام سخنان ایشان حتی فردی و خصوصی، برگرفته از وحی الهی است.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.معرفت؛ محمدهادی، علوم قرآنی.

۲. مصباح یزدی؛ محمدتقی، اصول عقاید (۲)، راهنما شناسی.

۳. تفسیرهای موجود ذیل آیه شریفه، مثل نمونه و المیزان.

۴) آیا ممکن است پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله قول خداوند را کامل به مردم نرسانده باشد؟

از زمانی که قرآن از طرف خداوند فرستاده می‌شود، تا به مردم ابلاغ گردد؛ مراحلی را طی می‌کند. براساس آیات الهی، در تمام این مراحل، از دخل و تصرف محفوظ بوده و هیچ گونه تغییری در آن صورت نمی‌گیرد؛ این مراحل عبارتند از:

۱. قرآن از ناحیه خداوند فرستاده می‌شود. خداوند به وسیله جبرئیل امین، وحی را می‌فرستد و دیگر فرشتگان هم، مأمور هستند تا در قرآن هیچ دخل و تصرّفی صورت نگیرد. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿عَالِمُ الْغَيبِ فَلا يظْهِرُ عَلَى غَيبِهِ أَحَدًا إِلا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يسْلُک مِنْ بَينِ يدَيهِ وَمِنْ خَلْفِهِ﴾[1]؛ او دانای غیب عالم است و هیچ کس بر عالم غیب او آگاه نیست، مگر آن کسانی که از رسولان خود برگزیده است که بر محافظت او فرشتگان را از پیش رو و پشت سر می‌فرستد.» با اذن خداوند، پیک الهی قرآن را بر قلب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل می‌کند: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِينُ عَلَى قَلْبِک لِتَكونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ﴾[2].

۲. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قرآن را همان‌طور که از طرف خداوند نازل شده است، تحویل می‌گیرد. در این مرحله، پیامبر معصوم بوده و بدون دخل و تصرّف، قرآن را دریافت می‌کند: ﴿وَإِنَّک

۱. سوره جن، آیات ۲۶ و ۲۷.
۲. سوره شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾[1]؛ ای رسول، آیات قرآن از جانب خدای دانای حکیم به وحی، بر تو القاء می‌شود»

۳. مرحله حفظ یافته‌ها است. در این مرحله رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن فهمیده‌ها را خوب نگهداری می‌کند: ﴿سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾[2]؛ ما آیات قرآن را بر تو قرائت می‌کنیم تا هیچ فراموش نکنی، مگر آنچه خدا بخواهد». استثناء مذکور در آیه، اصل مطلب را تاکید می‌کند و به این معنا نیست که اگر خدا بخواهد، تو فراموش می‌کنی، بلکه به این معنا است که هیچ عاملی نمی‌تواند تو را فراموش کار کند، مگر خدا. خداوند، نیز بر تو منّت نهاد و تو را معصوم کرده است؛ بنابراین هیچ مطلبی را فراموش نخواهی کرد.

۴. مرحله انشاء و تعلیم به مردم است، در این مرحله نیز، پیامبر صلی الله علیه و آله از گزند سبق لسان، سهو و نسیان مصون بوده، و هیچ نقصان و زیادتی بدان راه ندارد: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾[3]؛ و هرگز به هوای نفس سخن نمی‌گوید، سخن او هیچ غیر از وحی خدا نیست.»[4] این آیه به مجموع گفتارهای پیامبر صلی الله علیه و آله - یعنی قرآن و حدیث- مصونیت می‌بخشد، پس نه تنها پیامبر صلی الله علیه و آله در بیان قرآن از هر لغزشی -چه عمدی و چه

۱. سوره نمل، آیه ۶.
۲. سوره اعلی، آیات ۶ و ۷.
۳ سوره نجم، آیات ۳-۴.
۴. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن مجید، جلد ۹، ص ۲۹، چاپ اوّل، قم: نشر اسراء، ۱۳۷۴.

سهوی- مصون است، بلکه در بیان دین از طریق حدیث نیز، دارای مصونیت است. از این‌که پیامبر صلی الله علیه و آله معصوم است، روشن می‌گردد خدشه‌ای به وحی نرسیده، و هر کاری که انجام می‌دهد، مؤید وحی است.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. طباطبایی؛ محمدحسین، المیزان، جلد ۲، ص ۲۰۰، مترجم سید محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، بی‌تا.

۲. سبحانی؛ جعفر، منشور جاوید، جلد ۱۰، ص ۱۴۹، قم: مؤسسه امام صادق علیه‌السلام، سال ۱۳۷۰.

۳. مکارم شیرازی؛ ناصر، پیام قرآن، جلد ۷، ص ۱۷۵، چاپ دوّم، قم: مطبوعاتی هدف، ۱۳۷۴.

۵) پیامبراکرم چگونه می‌فهمید که موجود غایب الهام‌کننده به او یا گوینده قرآن (خدا) و...، آفریدگار جهان است؟

اینکه چگونه پیامبران تشخیص می‌دهند دریافت‌های آنان وحی است، از سؤالات مهم در بحث وحی‌شناسی به شمار می‌رود که برای پاسخ به آن با توجه به سؤال (وحی = الهام) نخست باید به چیستی وحی و الهام و تفاوت آنها با یکدیگر پاسخ گفت.

تعریف وحی

برای وحی در اصطلاح اسلامی تعاریف متعددی ارائه شده است که درک حقیقت آن، جز برای کسانی که خود مشمول این عنایت الهی قرار گرفته‌اند ممکن نیست. به هر روی، مجموع آیات قرآنی و کلمات پیامبران و امامان علیهم‌السلام از این خبر می‌دهند که وحی، تفهیم ویژه معارفی از سوی خداوند به پیامبران برای ابلاغ آنها به مردم و راهنمایی آنان است[۱].

تعریف الهام

مفهوم الهام نیز بر اثر عدم تجربه و دریافت آن، واضح نیست. برخی از قرآن‌پژوهان، الهام را شبیه حس گرسنگی می‌دانند که انسان در درون خود می‌یابد و به آن یقین دارد و

۱. ر.ک: معرفت، محمد هادی، التمهید فی علوم القرآن، جلد ۱، ص ۵۱، قم: موسسه النشر الاسلامی / سبحانی، جعفر، الالهیات، جلد ۳، ص ۱۲۸، قم: المرکز العالمی للدراسات الاسلامی.

بدون اینکه منشأ آن را بشناسد، او را به کاری سوق می‌دهد[1]. بنابراین، می‌توان گفت الهام، نوعی افاضه الهی بر دل انسان است که منبع آن برای گیرنده مشخص نیست.

با توجه به تعریف وحی و الهام، در تفاوت آن دو پدیده باید گفت، وحی از خواص نبوت بوده اما الهام، برای انسان‌های خاص نیز رخ می‌دهد. هم‌چنین منبع وحی همواره برای پیامبر معلوم بوده و پیامبر، متوجه است که خدا بر او وحی می‌فرستند، اما منبع الهام، به این اندازه روشن نیست. به همین جهت اگر گیرنده الهام، معصوم نباشد، نمی‌داند از کجا و چگونه به او الهام می‌شود[2].

اکنون پس از تبیین مباحث فوق، در پاسخ به سؤال مذکور می‌گوییم: پیامبران با ریاضت و موهبت‌های الهی، روح خود را چنان پرورش دادند که میان ایشان و معارف و حقایق الهی، تلاقی حاصل می‌شود و با چشم دل، آنها را می‌بینند. آنان الهی بودن معارف دریافتی را با علم حضوری و شهودی ادراک می‌کنند؛ و در دریافت شهودی و حضوری نیز، خطا جایی ندارد. ارتباط معارف وحیانی با خاستگاه الهی‌اش چنان برای پیامبران روشن و بی‌ابهام است که هیچ‌گاه در

۱. رشید رضا، سید محمد، الوحی المحمدی، ص ۸، بی‌جا: انتشارات الزهراء، بی‌تا.

۲. ر.ک: شیرازی، صدر الدین محمد، مبدأ و معاد، ص ۶۰۸، بی‌جا: انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۴ش.

وحی بودن دریافت‌های خود، به شک و خطا دچار نمی‌شوند و ذره‌ای تردید در الهی بودن آن ندارند.

هم‌چنین از آیات و روایات به دست می‌آید که دریافت وحی به گونه‌ای است که پیامبران در الهی بودن آن تردید نمی‌کنند. برای نمونه، از امام صادق علیه‌السلام پرسیدند: «پیامبران چگونه از نبوت خویش آگاه می‌شوند؟». ایشان در پاسخ فرمود: «کشف عنهم الغطا[1]؛ پرده‌ها از برابر دیدگانشان کنار می‌رود». هم‌چنین آن حضرت در پاسخ به این پرسش که «چگونه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بیم آن نداشت که آنچه به عنوان وحی الهی بر او نازل می‌شود از القائات شیطان باشد؟» فرمود: «ان الله اذا اتخذ عبدا رسولا انزل علیه السکینه و الوقار فکان یاتیه من قبل ـ عزوجل ـ مثل الذی یراه بعینه[2]؛ هنگامی که خداوند شخصی را به رسالت بر می‌گزیند، آرامش و اطمینانی به او می‌بخشد (که هر گونه دغدغه خاطری را از او می‌ستاند) و در نتیجه آنچه از جانب خدا بر وی نازل می‌شود چنان است که گویا آن را می‌بیند.»

افزون بر این، یافته‌های پیامبران تعارضی با فطرت انسانی ندارند و مایه هدایت و سعادت آدمی در دو دنیا می‌شود و این خود حقیقتی است گویا که آنچه یافته‌اند، معارفی است الهی که خداوند برای هدایت عموم انسان‌ها او را مأمور قرار

۱. مجلسی، محمد باقر، بحارالأنوار، جلد ۱۱، ص ۵۶.
۲. همان، جلد ۱۸، ص ۲۶۲.

داده است.

بنابراین پیامبران، معارف وحیانی و ارتباط آنها با خاستگاه الهی‌شان را با علم شهودی و با دیده دل و در درون خود می‌یابند و کوچک‌ترین تردیدی در الهی بودن آنچه دریافت داشته‌اند، ندارند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. سعیدی‌روشن؛ محمدباقر، تحلیل وحی از دیدگاه اسلام و مسیحیت، بی‌جا: موسسه فرهنگی اندیشه.

۲. کریمی؛ مصطفی، وحی شناسی، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله علیه.

۶) آیا پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله یک فرد بسیار نابغه بوده و قرآن، حاصل نبوغ ایشان بود؟

پاسخ این سؤال دو مرحله دارد:

۱. نبوت و تفکیک آن از نبوغ: «بعضی افراد سعی می‌کنند تا نبوت و نزول وحی را طوری معنی کنند که با اصول علمی امروزی (که بیشتر پیرامون ماده بحث می‌کند) قابل جمع باشد لذا گفته‌اند: «نبوت نوعی نبوغ است که ثمره آن نیز وحی است. آنها معتقدند در بین انسان‌ها کسانی هستند که دارای فطرت سالم و عقل نورانی‌اند و این دو، آنها را به سوی آنچه که صلاح جامعه و سعادت انسان در آن است راهنمایی می‌کند. لذا جهت تأمین صلاح جامعه و آبادی دنیا، قوانینی را وضع می‌کنند که اصطلاحاً به آنها قوانین شرعی گفته می‌شود و شخصی که دارای این استعداد و نبوغ است، پیامبر خوانده می‌شود. وحی نیز همان فکر صالحی است که از عقل و نبوغ این شخص تراوش می‌کند».[۱] پاسخ این سخن آن است که اگر این تحلیل ارائه شده را بپذیریم «تنها چیزی که از اعتقاد به غیب باقی می‌ماند فقط اعتقاد به خداست و غیر از آن هر چیزی که توسط پیامبران گفته می‌شود نتیجه افکار آنهاست و ممکن است خطا باشد».[۲]

۱. سبحانی، جعفر، الالهیات، به قلم شیخ حسن محمد مکی، جلد ۳، ص ۱۳۱ الی ۱۳۲، چاپ سوم، بی‌جا: مرکز جهانی دراسات اسلامی، ۱۴۱۲ ق.
۲. همان، ص ۱۳۳.

ثانیاً «روانشناسان در تحلیل نبوغ می‌گویند عواملی مانند عشق و عزلت و تربیت و تعلیم اولی که انسان در کودکی می‌آموزد لازم است تا نبوغ افراد بروز و ظهور یابد».[1] در حالی که هیچ یک از این امور در بسیاری از کسانی که ادعای نبوت کرده‌اند دیده نشده، بنابراین نمی‌توان آنها را نابغه نامید.

ثالثاً: «در طول تاریخ دو دسته از رجال در جامعه بودند که تلاش می‌کردند تا جامعه را به سوی سعادت سوق دهند. یکی از این دو گروه، همه تعالیم خود را به عالم غیب نسبت داده و تنها شأنی که برای خود قائل بودند این بوده که خود را واسطه ابلاغ دستورات خدا و رسول و سفیر می‌خواندند. امّا دسته دوّم تمام تعالیم خود را به ذهن و فکر خویش نسبت می‌دادند و سعی می‌کردند تا این تعالیم را با براهین عقلی و تاریخی و اجتماعی همراه کنند و مسلماً نمی‌توان این دو دسته را یکسان قلمداد کرد. یعنی اگر تعالیم این دو دسته از یک منبع، یعنی فکر و ذهن نشأت می‌گرفته، چرا هیچ یک از آنها ادعائی مانند ادعای گروه دیگر نکرده است».[2]

رابعاً: یکی از این دو گروه سعی می‌کرد تا صدق ادعاهای خود را در مقیاس کلّی به اثبات برساند لذا از معجزه کمک می‌گرفت. امّا گروه دیگر برای قانع کردن مخاطب خود سعی می‌کردند تا برای یکایک تعالیم خویش، استدلال جداگانه

۱. همان، ص ۱۳۵.
۲. همان، ص ۱۳۴ تا ۱۳۵.

ذکر کنند و قطعاً این دو گروه را نمی‌توان یکسان شمرد؛ بنابراین بین پیامبر و نابغه تفاوت‌های بسیاری است و در بعضی از کتاب‌ها[1] تا حدود هشتاد و چند ویژگی برای آنها ذکر شده است که به قول مرحوم شهید دکتر پاک‌نژاد «یقین دارم هیچ‌کسی نمی‌تواند منکر همه‌اش شود. لذا پذیرفتن یکی از آنها کافیست که هر پیامبری چنین شناخته شود».[2]

۲. برای این که بدانیم آیا قرآن واقعاً وحی خدا است یا تراوش‌های ذهنی یک انسان نابغه، دو راه وجود دارد یک راه این است که ببینیم آیا حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر بوده یا یک انسان نابغه بوده است. اگر اثبات شد که او نابغه نبوده و اصلاً درس نخوانده و بلکه پیامبر بوده است، آن گاه این مطلب به ضمیمه یک مقدمه دیگر، یعنی لزوم عصمت پیامبران اثبات می‌کند که قرآن، همان‌طور که پیامبر ادعا نموده وحی الهی است و بلکه چینش الفاظ آن نیز از خداست وگرنه پیامبر سخنان دیگری نیز از خدا نقل می‌کند که به آنها حدیث قدسی گفته می‌شود و هیچ‌گاه دارای چنین ترکیب‌بندی با عذوبتی نیستند.

راه دوّم مراجعه به مطالب خود قرآن است. در قرآن آیاتی وجود دارد که حقانیت آن را اثبات می‌کند و ما به دو مورد از آنها اشاره می‌کنیم.

---

۱. پاک نژاد، سید رضا، اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، جلد ۱۱، ص ۴ الی ۴۴، بی‌جا: انتشارات اسلامیه، ۱۳۵۰ ش.
۲. همان، جلد ۴، ص ۸۲.

۱. در قرآن چند بار مشرکین دعوت به مبارزه شده‌اند:

الف) ﴿و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسوره من مثله و ادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین﴾[۱] اگر شما در حقانیت قرآن شک دارید؛ همه کسانتان را جمع کنید و فقط یک سوره مانند آن بیاورید. بعد می‌فرماید: «اگر این کار را نمی‌کنید برای این است که نمی‌توانید آن را انجام دهید».[۲]

ب) ﴿ام یقولون افتراه قل فأتوا بعشر سور مثله مفتریات وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین﴾[۳] آنها می‌گویند این قرآن افترا است بگو پس شما هم ده سوره مانند اینها[۴] آنها هم افترا باشد بیاورید». و بعد در ادامه می‌گوید: «اگر این دعوت را اجابت نکردند بدانید که آنچه که نازل شده به علم خدا بوده و خدایی غیر از او نیست».[۵]

ج) ﴿ام یقولون تقوله بل لا یؤمنون، فلیأتوا بحدیث مثله ان کانوا صادقین﴾[۶]؛ یعنی: آنها می‌گویند پیامبر این کلمات را به خدا بسته است بلکه ایمان نمی‌آورند پس اگر راست می‌گویند حدیثی مانند قرآن بیاورند.»

د) ﴿ام یقولون افتراه قل و فأتوا بسوره مثله و ادعوا من استطعتم

۱. سوره بقره، آیه ۲۳.
۲. سوره بقره، آیه ۲۴.
۳. سوره هود، آیه ۱۳.
۴. سوره هود، آیه ۱۴.
۵. سوره طور، آیه ۳۳.
۶. سوره یونس، آیه ۳۸.

من دون الله ان کنتم صادقین﴾[1]؛ مضمون این آیه هم دعوت به آوردن یک سوره مثل قرآن است.

هزار و چهار صد سال است که قرآن انسان‌ها را دعوت به مبارزه می‌کند ولی تاکنون کسی نتوانسته است به این دعوت پاسخ مثبت دهد. لذا اگر این کتاب ساخته فکر یک نابغه است، اولاً چرا کسی توان پاسخ‌گویی به این دعوت را در این مدت طولانی نداشته است با آن که نوابغ بسیاری نیز در این مدت ظهور کردند.

ثانیاً کدام نابغه را می‌توان یافت که چنین با صراحت و شهامت و اطمینان، ادعا کند که کسی نمی‌تواند کلامی همانند کلام من بگوید.

۲. آیه دیگری که در قرآن وجود دارد و گواه حقانیت آن است آیه مبارکه: ﴿افلا یتدبرون القرآن و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً﴾ است. مضمون این آیه استدلالی است که بر حقانیت قرآن اقامه شده است. بدین مضمون که اگر این قرآن ساخته فکر یک انسان است و به خدا منسوب نمی‌باشد، باید اختلاف و تناقض‌گویی بسیاری در آن باشد؛ زیرا یک انسان هر چقدر هم که نابغه باشد، از تناقض‌گویی مبری نیست. بنابراین اگر قرآن ساخته ذهن یک انسان است، پس باید پر از اختلاف و تناقض باشد؛ در

۱. سوره نساء، آیه ۸۲.

حالی که در قرآن اختلاف و تناقض‌گویی وجود ندارد، بنابراین معلوم می‌شود که قرآن از ناحیه خداست.

در خاتمه قضیه‌ای را از ابوعلی سینا نابغه بزرگ اسلامی و یکی از شاگردانش نقل می‌کنیم می‌گویند: در شبی زمستانی و برفی، ابوعلی و یکی از شاگردانش در یک حجره بودند که شاگرد به استاد گفت: تو چرا ادعای پیامبری نمی‌کنی؟! اگر ادعای پیامبری کنی مردم بسیاری به تو ایمان می‌آورند ابوعلی جواب شاگرد را نداد. نزدیک اذان صبح شاگرد را بیدار کرده و از او خواست تا بیرون رود و مقداری آب بیاورد، شاگرد سردی هوا را بهانه کرد و از رفتن امتناع کرد. در همین حال صدای اذان از مأذنه بلند شد، ابوعلی رو به شاگرد کرد و گفت صدای اذان را شنیدی من که استاد تو هستم و تو قدر مرا می‌شناسی، حرف مرا گوش نگرفته و سردی هوا را بهانه کردی، در حالی که این مؤذن، پیامبر خود را ندیده ولی سرما او را از حضور در مأذنه بازنداشت.[1]

۱. این مطلب از بعضی اساتید شنیده شده و مطلب معروفیست.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. پاک‌نژاد؛ سیدرضا، اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، جلد ۱۱، ص ۴ تا ۴۴، تهران: ناشر اسلامیه، ۱۳۵۰ش.

۲. همو؛ همان، جلد ۴، ص ۸۲ تا ۱۰۰.

۳. سبحانی؛ جعفر، خدا و پیامبران، ص ۸۳ تا ۱۰۷، قم: انتشارات توحید، ۱۳۵۹ ش.

۴. اظهری؛ علی، روان شناسی هنرمند، ص ۶۱ تا ۷۶ (تعریف نبوغ)، تهران: ناشر مؤلف، ۱۳۷۴ ش.

۵. قرائتی؛ محسن، نبوت، ص ۹۱ تا ۱۰۲، بی‌جا: ناشر جامعه مدرسین، ۱۳۶۰ ش.

۶. موسوی خرم‌آبادی؛ سید مصطفی، نوید بامداد پیروزی، ص ۴۸ تا ۵۶، بی‌جا: ناشر کتاب فروشی جعفری، ۱۳۴۷ ش.

۷) با آن‌که مقام پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله از جمیع جهات برتر است، چرا خداوند به هنگام نزول وحی، آن حضرت را همچون حضرت موسی علیه السلام مورد خطاب مستقیم قرار نداده و جبرئیل را مأمور ابلاغ فرموده است؟

پدیده «وحی» از مباحث مهم علوم قرآنی می‌باشد و اهمیت آن از این جهت است که قرآن کریم که سخن خدای متعال و کتاب هدایت انسان‌ها به شمار می‌رود، از طریق «وحی» نازل شده است.

در این‌جا مناسب است ابتدا واژه «وحی» را معنا کنیم و سپس به چگونگی نزول آن نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بپردازیم:

مرحوم علامه طباطبائی رحمه الله علیه درباره «وحی» می‌نویسد: «وحی یک نوع تکلیم آسمانی (غیرمادی) است که از راه حس و تفکر عقلی درک نمی‌شود؛ بلکه با درک و شعور دیگری است که گاهی در برخی از افراد ـ به حسب موهبت الهی ـ پیدا می‌شود و دستورات غیبی یعنی نهان از حس و عقل را از وحی دریافت می‌کند، عهده‌دار این امر نیز، نبوت نامیده می‌شود.»[1]

«وحی» به سه صورت انجام می‌گیرد:

۱. در خواب؛

۱. طباطبائی، سید محمّدحسین، قرآن در اسلام، ص ۸۵، چاپ هشتم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵.

۲. زمانی بدون وساطت فرشته‌ای، مستقیماً از جانب خداوند؛

۳. و گاهی هم جبرئیل واسطه وحی بود.

قرآن کریم از دو صورت اخیر -یعنی بدون واسطه یا به وسیله جبرئیل – به پیامبر وحی شده است. اینک تفصیل این سه مورد:

۱. رؤیای صادقانه: علی بن ابراهیم قمی نقل کرده است که: «محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ۳۷ ساله بود که در خواب دید کسی به طرف او می‌آید و خطاب به او می‌گوید: ای رسول خدا!. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این حادثه را چندی پوشیده نگه داشت، گاهی نیز که در دره‌ها، به چوپانی گوسفندان ابوطالب مشغول بود، کسی را می‌دید که او را به عنوان پیامبر خدا خطاب می‌کرد. حضرت از او پرسید: تو کیستی؟ او در جواب گفت: من جبرئیل هستم و مرا خداوند فرستاده است تا تو را به پیامبری برگزیند[۱]».

امام باقر علیه‌السلام در این رابطه می‌فرماید: «نبی کسی است که به نبوت خود از طریق رؤیا آگاه شود و مانند رؤیای ابراهیم علیه‌السلام و رؤیای محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله که مقدمات نبوت خود را قبل از وحی در خواب دید که جبرئیل با پیام رسالت از جانب خداوند بر وی نازل شد[۲]».

۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، جلد ۱۸، ص ۱۸۴ و ۱۹۴.
۲. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، جلد ۱، ص ۱۷۶ / مجلس، محمدباقر، بحارالانوار، جلد ۱۸، ص ۲۶۶.

منظور قبل از «وحی» در روایت، آن است که هنوز به محمّد صلی الله علیه و آله رسالتی که مأمور به تبلیغ آن باشد، وحی نشده بود و این بیان، تفسیری است برای مفهوم «نبی» پیش از آن‌که رسول باشد، زیرا نبی، بشری است که به وی وحی می‌شود و قبل از آن‌که به تبلیغ آن مأمور باشد؛ یعنی او با عالم بالا رابطه روحی دارد و ملکوت عالم، بر وی مشهود است ولی مأمور به تبلیغ نیست؛ چنانکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قبل از بعثتش چنین بود.

به هر حال، رؤیای صادق، راهی برای نزول وحی بر پیامبر است و چه بسا در خواب، دانستنی‌ها به وی القاء می‌شد. علی علیه السلام در این زمینه می‌گوید: «رؤیا الانبیاء وحی[1]؛ خواب پیامبران وحی است».

لازم به ذکر است که اگر چه یکی از طرق وحی به پیامبر، خواب بود، ولی قرآن کریم از این طریق بر پیامبر نازل نشده است، بلکه از دو طریق «وحی مستقیم یا به وسیله فرشته» وحی به حضرت داده شده است.

۲. نزول وحی به وسیله جبرئیل: فرشته‌ای که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می‌شد و وحی را به وی ابلاغ می‌کرد جبرئیل بود، جبرئیل کلام خدا را از راه گوش به پیامبر صلی الله علیه و آله القاء می‌کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله گاهی او را می‌دید و گاه هم او را نمی‌دید، ولی

۱. طوسی، امالی، ص ۲۱۵ / مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، جلد ۱۱، ص ۶۴.

جبرئیل وحی را بر قلب او نازل می‌کرد چنانکه می‌فرماید: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِينُ. عَلَى قَلْبِكَ لِتَكونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ﴾.[1]

در قرآن کریم، در آیات متعدّدی نسبت به نزول قرآن از طریق جبرئیل تصریح شده است.

۳. وحی مستقیم و بدون واسطه: قسمتی از وحی به طور مستقیم و بدون وساطت فرشته، انجام می‌گرفت. اصحاب پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند که: هنگام وحی، درد شدیدی به پیامبر دست می‌داد. حالتی (شبیه بیهوشی) بر وی عارض می‌شد(یعنی همانگونه که آدم بیهوش به اطراف خود توجهی ندارد، حضرت نیز در هنگام نزول وحی به هیچ چیزی توجه نمی‌کرد و همچون افراد غش کرده به کسی جواب نمی‌داد)، سر او به زیر می‌افتاد، رنگ صورتش تغییر می‌کرد و عرق از روی او جاری می‌شد. حاضران در جلسه نیز تحت تأثیر این وضع قرار می‌گرفتند و بر اثر این منظره، سرهای آنان نیز به زیر می‌افتاد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيكَ قَوْلاً ثَقِيلاً﴾؛[2] ما گفتار سنگینی را به تو القاء کردیم».

در توحید صدوق از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که از حضرتش پرسیدند: «آن حالت مدهوش شدن که به پیامبر ﷺ به هنگام وحی دست می‌داد، چه بود؟ فرمود: این در هنگامی بود که در میان او و خداوند هیچ کس واسطه نبود و خداوند مستقیماً بر او تجلی می‌کرد».[3]

---

۱. سوره شعراء، آیه ۱۹۴ – ۱۹۳.

۲. سوره مزمل، آیه ۵.

۳. طاهری، حبیب‌الله، درس‌هایی از علوم قرآن، جلد۱، ص۲۵۱. ۲۵۸، چاپ اول،

البته همیشه هنگام وحی مستقیم خداوند بر پیامبر اسلام ﷺ چنین حالتی به ایشان دست نمی‌داد که به عنوان نمونه به گفتگوی خداوند با پیامبر ﷺ در شب معراج می‌توان اشاره نمود.

بنابراین پیامبر اسلام ﷺ انواع گوناگون وحی را دارا بوده است و در بعضی موارد که وحی مستقیم بود، فشار روحی برای او ایجاد نمی‌شد و شاید این حالت روحی، بخاطر ماهیت وحی بوده است که موجب فشار روح نمی‌شد با آن‌که مستقیم بوده است[1]. قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾؛ گفتار سنگینی را بر تو وحی کردیم». بخشی از وحی چنین بود که موجب فشار روحی نمی‌شد با آن‌که مستقیم هم بوده است.

لازم به ذکر است آنچه به حضرت موسی خطاب کرد؛ درخت بوده نه خداوند بصورت مستقیم. یعنی خداوند در درخت ایجاد سخن کرده است. درحالی که بر رسول گرامی اسلام ﷺ مستقیم وحی نازل می‌شد و این نشانه بلندی مقام و منزلت رسول خدا ﷺ درنزد خداوند تبارک و تعالی است.

تهران: بی‌نا، ۱۳۷۷.

۱. مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، جلد ۷، ص ۳۲۶، قم: مطبوعاتی هدف، چاپ اول، ۱۳۷۱.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. طاهری؛ حبیب الله، درس‌هایی از علوم قرآن، جلد ۱، ص ۲۵۱-۲۵۸.

۲. مکارم شیرازی؛ ناصر، پیام قرآن، جلد ۷، ص ۳۲۶.

۳. علامه طباطبایی؛ قرآن در اسلام، ص ۸۵.

۸) چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن گردآوری شده و کامل را به جامعه اسلامی عرضه نکرد تا اختلافات بعدی پیش نیاید؟

بعد از رحلت پیامبراعظم صلی الله علیه و آله مسلمانان به مذاهب گوناگون تقسیم شدند که در مسائل عقیدتی، دینی و حکومتی باهم اختلاف داشتند. تمام این مذاهب برای اثبات حقانیت خود، به آیاتی از قرآن کریم تمسک جسته‌اند، اما چرا قرآن کریم به گونه‌ای سخن گفته که تمام این مذاهب، بتوانند برای خود از قرآن کریم دلیل بیاورند؟ چرا در بعضی جاها محکم و روشن سخن نگفته که تمام مسلمانان با رجوع به آن، راه حق را از باطل به آسانی تشخیص بدهند؟ برای این پرسش، پاسخ‌های بسیاری بیان و قلم‌های زیادی زده شده است. از بین این نوشته‌ها و گفته‌هاف آن چه در وسعمان بود را در این نوشتار جمع آوری کردیم، امید است در میان آنها به جواب مناسب دست یابید.

۱. گاهی اوقات نویسنده، مطلبی را مشتمل بر مباحث علمی یا همراه با رموزی می‌نویسد که تنها گروه خاصی می‌تواند آن متن را بفهمد و رموزش را بگشاید. انگیزه او از این کار، ارجاع خوانندگان، به آن گروه خاص است تا علاوه بر آگاهی از اسرار و باطن، فضایل و مکارم اخلاقی را در پرتوی همنشینی با آنها به دست آورند.[۱] برخی آیات الهی از این جهت

۱. ر.ک: میرمحمّدی، سیّد ابوالفضل، تاریخ و علوم قرآنی، ص ۲۸ و ۷۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

توسط پیامبراعظم ﷺ به طور کامل روشن و واضح نشد تا بعد از رحلت ایشان، مردم به اهلبیت (ثقل اصغر) تمسک کنند و در سایه نور آن ها هدایت شوند. زیرا اگر همه ی آیات قرآن کریم را مردم می‌توانستند به سادگی و روشنی بفهمند، نسبت به مفسران حقیقی احساس بی‌نیازی می‌کردند، و به محضر آنها نمی‌رفتند.[1]

۲. اساسا سرتاسر قرآن کریم، محکم است. یعنی یک مسیر را دنبال می‌کند و تنها یک فرقه را تأیید می‌نماید، ولی این که می‌بینیم فرقه‌های مختلف از قرآن کریم دلیل می‌آورند، به خاطر این است که قرآن کریم وقتی برای بشر فرود آمد، در قالب لغت عرب، همراه با کنایات، استعارات، و لغات متشابه نازل شد، مسائل مجردات را که تا آن زمان، کسی برای این اعراب بادیه‌نشین نگفته بود، در قالبی مادی با تمثیل و تشبیهات گوناگون بیان کرد. همین تأویل بردن‌های مختلف، باعث اختلاف نظرها و برداشت‌های گوناگون شد و نطفه‌ی فرقه‌های مختلف تشکیل یافت که گریزی از این مسئله امکان نداشت. البته در زمان پیامبر اکرم ﷺ چون مردم به این سبک و روش سخن می‌گفتند، بیشتر قصد واقعی آیات را می‌فهمیدند،[2] پس از آن هر چه از دوران نزول قرآن کریم فاصله گرفتیم، سؤالات و

۱. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قرآن در قرآن، قم: مرکز نشر اسراء، بی‌تا.

۲. طباطبایی، سیّد محمّد حسین، تفسیر المیزان، جلد ۲، ذیل آیه‌ی ۷ سوره‌ی آل عمران.

شبهات زیادی پیش می‌آمد و قصد اصلی قرآن کریم، بیشتر مخفی می‌گشت. این از پیامدهای بیان این معانی بلند به زبان مادی و فهم و درک ناچیز بشر است، نه ایرادی بر قرآن کریم. چنان چه امروزه برای آیاتی که تا چندی قبل، اصلاً اختلافی در آن ها نبوده و جز محکمات به حساب می‌آمدند، معانی گوناگونی گفته می‌شود که ضمینه اختلاف در آنها را به وجود می‌آورد.[1]

۳. اختیار مساوی انسان برای انتخاب هر کدام از دو مسیر خیر و شر، امتیازی است که به انسان عطا شده است. زیرا که انتخاب راه بندگی، در جایی فضیلت دارد که امکان انتخاب راه مخالف آن وجود داشته باشد. قرآن کریم نیز این فضیلت را به پیروانش عطاء فرموده، به گونه‌ای سخن گفته، که به آسانی برای همه قابل درک نیست، بلکه فهم و استفاده از نور آن، وابسته به بررسی روایات و قضاوت عقل دارد.

کسی که با اختیار و تلاش، صراط مستقیم قرآن کریم را بیابد و بپیماید، فضیلت بیشتری دارد از کسی که تمام مسائل را روشن و واضح در اختیار داشته باشد، و همین طور کسی که حکمت خداوند را می‌داند، اما به دلیل غرض و انگیزه‌های سوء، آیات را به باطل تأویل می‌برد و با اختیار خود، راه غلط را پیموده و سزاوار عذاب است.

بنابراین، قرآن کریم با برنداشتن این شبهات، اختیار

۱. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قرآن در قرآن، ص ۴۱۸، قم: مرکز نشر اسراء، بی‌تا.

میان مسیر خیر و شر را در بین پیروان خود تداوم بخشید و با این کار خود، باعث شد منافقین و خیانت کاران که خود را مسلمان نشان می‌دادند، با چنگ زدن به این آیات چند وجهی، چهره‌ی حقیقی خود را نشان دهند. اما اگر قرآن کریم تنها یک راه را به طور واضح بیان می‌کرد، منافقان هم به اجبار، به این راه می‌آمدند و دیگر شناخته نمی‌شدند.[1]

۴. اگر قرآن کریم، تمام مسائل را واضح و روشن بیان می‌نمود و صراط مستقیم را به تمام پیروانش به طور کامل معرفی می‌کرد، دیگر مطابق با تمام فرقه‌های اسلامی نبود، بلکه تنها یکی از آن ها را تأیید می‌کرد، مثل تشیع. در این صورت سران فرقه‌ها که به هر دلیلی با این مذهب اختلاف داشتند، منکر ارزش قرآن‌کریم می‌شدند، نه خود به آن رجوع می‌کردند، و نه به پیروانشان اجازه چنین‌کاری را می‌دادند. اما امروزه تمام فرقه‌های اسلامی به قرآن کریم رجوع می‌کنند و در آن دقت کرده، تا دلیلی برای گفته‌های خود، از قرآن کریم بیاورند و پیروان شان را نیز تشویق به خواندن و تدبّر در قرآن کریم می‌کنند. گاهی همین خواندن قرآن کریم باعث هدایت آنها می‌شود.[2]

۵. بیان کردن تمام مسائل دینی از سوی قرآن کریم باعث

۱. احمدی، حبیب الله، پژوهشی در علوم قرآن، ص ۱۵۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۶.

۲. سیوطی، کتاب الاتقان، جلد ۲، ص ۲۲، تهران: دارالکتب الاسلامیه، بیروت، ۱۴۲۱هـ.ق.

می‌شد که امروزه بخش‌های بسیاری از علوم کلام، فلسفه، تفسیر، علوم قرآنی و... پدید نیاید. سخن گفتن قرآن کریم با کمی اجمال و تشبیه، سبب شده تا نظریات گوناگونی در این مسائل مطرح گردد، و بحث به خوبی حلاّجی شود و جوانب مختلف آن بررسی گردد. راه حقی که بعد از این فعالیت‌ها به دست می‌آید، دیگر یک تقلید خالی نیست، بلکه ثمره ی تلاش و کوشش است و محکم‌تر، و با ارزش‌تر می‌باشد.[1]

رسول اکرم ﷺ، قرآن کامل و گردآوری شده را بر جامعه‌ی اسلامی عرضه کرد. اگر بحث متشابهات و اختلافات است، وصف انسان ها است، نه وصف قرآن کریم. قرآن کریم تمامش محکم و متقن است و هیچ اختلافی در آن نیست. بحث اختلافات، بحث بیرون قرآنی است، نه درون قرآنی.

۱. پیشین، احمدی، حبیب الله، پژوهشی در علوم قرآن، ص ۱۵۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۶.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. معرفت؛ محمدهادی، علوم القرآن.

۲. جوادی آملی؛ عبدالله، قرآن در قرآن.

معجزات پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱) چگونه می‌توان ثابت کرد فقط مدعی نبوت می‌تواند معجزه بیاورد؟ چه بسا شخصی با تمرین و ریاضت و یا از راه‌هایی دیگر توانست معجزه‌ای بیاورد آنگاه چگونه پیامبران راستین از دروغین تشخیص داده می‌شوند؟

ابتدا، دانستن این مطلب ضروری است که این گونه نیست که هر کس با آوردن امری خارق‌العاده، توانسته است معجزه ارائه بدهد؛ بلکه با توجه به تعریف و ویژگی‌هایی که علماء و متکلمین از معجزه مطرح کرده‌اند، به راحتی می‌توان معجزه‌ای را که دلالت بر صدق حقانیت نبی می‌کند، از غیر آن تشخیص داد.

علماء تعاریف متعددی از معجزه ارائه داده‌اند که تفاوتی اندک در میانشان وجود دارد. برای ارائه تعریف نسبتاً کاملی از معجزه می‌توان گفت: «معجزه امری است خارق‌العاده که از جانب خداوند و به دست پیامبر صورت می‌پذیرد، در حالی که با ادعای پیامبری و تحدی همراه است و با مدعای پیامبر

مطابقت دارد و قابل تعلیم و تعلم نبوده و دیگران از انجام آن ناتوان‌اند».[1]

دقت و توجه به هر یک از این قیود و عناصری که در تعریف به کار رفته، معجزه را از اموری چون کرامت، سحر و جادو و دیگر امور خارق‌العاده مجزا می‌سازد؛ مثلاً دو ویژگی: «قابل تعلیم و تعلم نبودن» و «قابل معارضه نبودن» بیانگر تفاوت معجزه با اموری همانند سحر و جادو و شعبده بازی و کارهای مرتاضان و امثان آن است. چرا که همگی آنها، هم از طریق آموختن و تمرین حاصل می‌شوند و هم از سوی افراد برتر و بالاتر خنثی می‌شوند و دیگران، کارهایی خارق‌العاده مشابه و برتری را ارائه می‌دهند. در حالی که معجزه امری فوق بشری است و دیگران هرگز قادر به شکستن آن نیستند. پس با توجه به آنچه تاکنون بیان شد، معلوم می‌شود که آدمی هر چند از طریق بالا بردن قدرت روحی خویش، به هر طریق چه ریاضت مشروع و چه غیر آن، ممکن است بتواند امور خارق‌العاده‌ای همچون کرامت و غیب‌گوئی و ... انجام بدهد، اما اینها هرگز از باب اعجاز نیستند. چرا که هم تحت تعریف اعجاز قرار نمی‌گیرند و برخی از شرایطی که برای معجزه برشمردیم را دارا نمی‌باشد و هم بر اساس براهینی که در ذیل خواهد آمد، خدا هرگز اجازه چنین کاری را به مدعیان دروغین

۱. سعیدی مهر، محمد، آموزش کلام اسلامی، جلد ۲، ص ۳۸ – ۳۹، چاپ دوم، قم: نشر طه، ۱۳۸۱ ش.

نبوت نخواهد داد و آنها را که ادعای اعجاز دروغین دارند، به هر طریق ممکن رسوا و مفتضح می‌کند؛ همچون مسیلمه کذّاب که به دروغ ادعای اعجاز و نبوت کرد و خواست چشمه کم‌آبی را با آب دهان پرآب کند، اما نه تنها آن را پرآب نکرد بلکه به کلی آن چاه، برای همیشه خشک شد.

اما باید توجه داشت برای حل شبهه مطرح شده، این مطالب به تنهایی کفایت نمی‌کند و همچنان جای این پرسش موجود است که چگونه صادق بودن شخصی که ادعای پیامبری از سوی خداوند دارد، ثابت می‌شود؟ به دیگر سخن، آیا امکان آن نیست که شخصی هواپرست و پیامبرنما، مدعی نبوت شود و برای صدق ادعای خویش، اعمال خارق‌العاده‌ای را ارائه دهد؟

در پاسخ به این پرسش که چه رابطه منطقی و ملازمه‌ای بین اعجاز و صدق دعوی نبوت هست؟ علماء راه‌هایی پیشنهاد کرده‌اند از آن جمله:

۱. با بیان چند مقدمه می‌توان این را ثابت کرد که هرگز غیر از انبیاء نمی‌توانند معجزه بیاورند:

الف) خداوند حکیم است و نقض غرض از سوی حکیم، ممتنع است.

ب) غرض خداوند از آفرینش انسان‌ها دست‌یابی آنان به هدایت و سعادت است.

ج) ظهور معجزه از سوی یک انسان سبب می‌شود تا شمار فراوانی از مردم از او پیروی کنند؛ بنابراین اگر پیامبران دروغین، قادر بر اظهار معجزه باشند، گروه زیادی از مردم از راه راست منحرف و از سعادت حقیقی بی‌نصیب خواهند شد.

د) اگر خداوند به مدعیان دروغین پیامبری و پیامبرنمایان، قدرت اظهار معجزه را ببخشد، یقینا موجب گمراهی و شقاوت گروهی از مردم خواهد شد؛ و این نقض غرض خداوند از خلقت آنهاست و چنین مسئله‌ای با حکمت حق و لطف او سازگاری ندارد. چگونه ممکن است خدای حکیم، به چنین دروغگویانی اجازه دهد که با اعجاز، مردم را منحرف سازند و به سوی هوس‌های پلید خود دعوت کنند؟

بنابراین وقوع معجزه دلالتی قطعی و عقلی بر پیامبر بودن آورنده آن دارد. زیرا اگر او پیامبری دروغین بود، قطعاً بر اظهار معجزه توانا نمی‌گشت![1] ممکن است به ذهن برسد پس ظهور برخی مدعیان دروغین نبوت چگونه با حکمت خدا سازگار است؟ در پاسخ باید گفت: اولا درست است که از برخی مدعیان دروغین، کارهای عجیب و خارق‌العاده‌ای صورت گرفته، اما با توجه به تعریف و خصوصیاتی که برای معجزه بیان شد؛ اصلاً اینها از نوع معجزه نبوده‌اند. ثانیاً مراد

۱. جوادی آملی، عبدالله، قرآن در قرآن، (تفسیر موضوعی قرآن جلد ۱)، ص ۹۹ – ۱۰۰، چاپ ششم، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۶ش / سعیدی‌مهر؛ محمد، آموزش کلام اسلامی، جلد ۲، ص ۴۴ – ۴۵.

از اینکه خداوند اذن نمی‌دهد که پیامبران دروغین بوسیله معجزه مردم را به گمراهی بکشانند، این نیست که خدا خودش بدون واسطه مستقیم، دست به کار شده و جلوی اعجاز ادعایی را می‌گیرد؛ بلکه از راه‌هایی دیگر و اسباب و وسایل دیگری همچون حضور خود نبی معصوم؛ جلوی آنها را می‌گیرد. مانند جریان گوساله سامری که حضرت موسی بساط آنها را بهم ریخت.

البته در رابطه با مدعیان دروغین بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکم کلی و نقلی صریح داریم که رسول خدا پیامبر خاتم است و هرکس بعد از او ادعای رسالت و نبوت کرد، یقیناً دروغگوست.

چون باب وحی و رسالت تا روز قیامت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بسته است. از این رو هرکس بعد از ایشان ادعای نبوت و رسالت کرده، پس از مدتی اندک در تاریخ مفتضح و خوار شده است. گرچه توانسته پیروان اندکی را به سبب جهل و نادانی‌شان گمراه کند.

۲. برخی دیگر از بزرگان همچون علامه طباطبائی[۱] و استاد شهید مطهری و آیة الله جوادی آملی، مسئله دلالت و رابطه منطقی معجزه بر صدق مدعی نبوت را بالاتر از آن چیزی که متکلمین تاکنون گفته‌اند، می‌دانند.

۱. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان، جلد۱، ص۸۶ – ۸۷، بیروت: مؤسسه الاعلی، ۱۳۹۳ق.

توضیح آنکه، نفس نبی و مقام والای معنوی او در ارائه معجزه، نقش اساسی دارد.

قدرت معنوی و قداست روح و طهارت نفس نبی به همراه اذن الهی، موجب تحقق معجزه می‌شود و چنان نیست شخص دیگری را که از آن نیروی معنوی برخوردار نیست و خدا به او اذن نداده است، بتواند معجزه بیاورد.

صاحب معجزه، از راه علل خفیه‌ای که در کار است، مدد می‌گیرد. البته مقصود از رسیدن به علل خفیه، دانستن برخی علل طبیعی مخفی و ناشناخته نیست، بلکه منظور از آن، علل خفیه غیبیه است؛ از این جهت، امکان این نخواهد بود که روزی انسان بر اثر پیشرفت علوم بتواند این علل خفیه را بشناسد و در آن صورت، صدور معجزه از غیر اولیای الهی امکان‌پذیر گردد. هیچ انسان نابغه‌ای نمی‌تواند با کشف و ابتکار و اختراع یا مثلاً با استفاده از فرمول‌های دقیق ریاضی و فیزیک، علل خفیه و غیبی اعجاز را به دست آورد؛ زیرا در چنین امور غیبی، راهی برای فکر واندیشه و علم حصولی نیست. تنها راه نیل به آنها، قداست روح و طهارت نفس است که از تهذیب نفس به طریق مشروع حاصل می‌شود و این مخصوص اولیای الهی است.[1]

از سوی دیگر نباید این اصل را نادیده گرفت که هیچ

۱. جوادی آملی، عبدالله، قرآن در قرآن، (تفسیر موضوعی قرآن جلد ۱)، ص ۱۰۰ –۱۰۱.

پیامبری، هیچ آیه و معجزه‌ای را نمی‌تواند استقلالاً بیاورد. بلکه همه به اذن خداوند صورت می‌گیرد. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾[1]؛ برای هیچ رسول و فرستاده خداوند ممکن نیست که بتواند آیتی را بی‌اذن خداوند بیاورد».

بنابراین اولا فقط پیامبرانند که معجزه می‌آورند و نقش حقیقی در اعجاز دارند و اِسناد اعجاز به پیامبران، اسناد حقیقی است. زیرا این کار حقیقتاً فعل آنهاست. ثانیاً در عین حال که اعجاز فعل انبیاء است. استقلال در آن فعل ندارند و باید به اذن الهی صورت گیرد.[2]

حاصل آن که، چه بر اساس استدلال اول و چه رویکرد دوم معلوم شد که صدور معجزه، فقط در انحصار انبیاء علیهم‌السلام است و خداوند نه تنها این نیرو و قدرت را به کسی که شایستگی و لیاقت پذیرش نبوت را ندارد، عطا نمی‌کند، بلکه هرگز به آنها اجازه نمی‌دهد تا با آوردن اعجاز، مردم را به انحراف و گمراهی سوق دهند. از این رو هیچ فردی غیر از خود انبیاء، از هیچ راهی و به مدد هیچ روشی - چه دریافت و تمرین و چه سحر و جادو و ... - نمی‌تواند ادعای اعجاز کند.

۱. سوره غافر، آیه ۷۸.
۲. جوادی آملی، عبدالله، قرآن در قرآن، (تفسیر موضوعی قرآن جلد۱)، ص۱۰۳.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. جوادی آملی؛ عبدالله، قرآن در قرآن، مرکز نشر اسراء.

۲. ربانی گلپایگانی؛ علی، عقاید استدلالی، جلد ۲. انتشارات نصایح.

۲) اگر نشانه معجزه، بی‌مانندی و ناتوانی از همانند سازی است، پس بسیاری از شاهکارهای ادبی جهان نیز باید معجزه باشند؟

دقت در تعریف معجزه و یا بیان معیارهای ذکر شده برای تفاوت قائل شدن بین معجزه از سایر امور خارق العاده، ما را به پاسخ رهنمون می‌سازد.

به طور اختصار اهم ویژگی‌ها و شرایط چیزی که معجزه نامیده می‌شود عبارتند از:

۱. معجزه عمل خارق العاده‌ای است که با اسباب و مسببات عادی جهان سازگار نمی‌باشد البته این مخالفت با نظام عادی جهان به معنای مخالفت با نظام علّی و معلولی نیست.

۲. آورنده معجزه باید در مقام تحدّی باشد و مردم را به مقابله به مثل دعوت کند.

۳. اعجاز باید به گونه‌ای باشد که دیگران از آوردن نظیر آن عاجز باشند و شکست بخورند.[۱]

۴. آورنده معجزه باید مدعی مقام نبوت باشد. زیرا به وسیله آن می‌خواهد اثبات کند که از جانب خدا مبعوث شد. تا مردم را هدایت کند و اگر غیر این باشد یعنی کسی کاری غیر عادی و خارق العاده انجام دهد ولی ادعای نبوت و رسالت نکند، عملش معجزه نخواهد بود.

۱. ر.ک: سعیدی مهر، محمد، آموزش کلام اسلامی، جلد ۲، ص ۳۹ و ۴۰، چاپ اول، بی‌جا: انتشارات طه، سال ۱۳۸۱ش.

۵. معجزه از قلمرو تعلیم و تعلم بیرون است اگر عملی به ظاهر خارق العاده باشد و خیلی‌ها نتوانند همانند آن را بیاورند اما با این وجود این کار را به سبب کار و تلاش علمی و ریاضت و دیگر مهارت‌های بشری کسب کند معجزه نخواهد بود.[۱]

۶. معجزه آن امر خارق العاده‌ای است که به اذن و رضای و مشیت خاص الهی تحقق یابد.[۲]

حال با توجه به این شرایط معجزه، بررسی کنیم که آیا وجود برخی آثار معنوی و ادبی بزرگ جهانی می‌توانند از قبیل معجزه باشند یا خیر، آیا این قبیل موارد (مانند کتاب حافظ و شکسپیر و ...) نمی‌توانند با قرآن معارضه کنند؟ در پاسخ باید گفت:

اولا: این نمونه‌هایی که ذکر شد هرگز نمی‌توان آنها را هم‌سنگ و هم‌تراز قرآن فرض کرد و صرف آنکه همانند آن یافت نمی‌شود، دلیل آن نیست که دیگران از آوردن مثل آنها ناتوان و عاجز هستند، بلکه در برخی موارد آثاری از متأخرین و معاصرین و چه بسا در آینده وجود داشته‌باشد که از آن نوشته‌ها برتر و کامل‌تر و زیباتر خواهد بود.[۳]

۱. ر.ک: نصری، عبدالله، کلام ۲، ص۱۵، چاپ هشتم، بی‌جا: انتشارات متون درسی دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۶ش.
۲. ر.ک: ربانی گلپایگانی، علی، کلام تطبیقی، ص ۴۱، چاپ اول، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۵ش.
۳. ر.ک، خویی، سید ابوالقاسم، البیان، فی تفسیر القرآن، ص ۸۹، بی‌جا: انتشارات امید، ۱۴۱۶ق.

ثانیا: چنانکه بیان شد یکی از شرائط اعجاز، تحدّی و مبارزه طلبی است تا شاهدی بر صدق ادعای منصب الهی باشد چنانکه این امر در قرآن موجود است، لکن در این موارد و کتب بشری، این شرط مفقود است؛ لذا چون صاحبان چنین آثاری هیچ ادعایی در این خصوص نداشته‌اند، کسی در صدد معارضه و همانند آوری جدّی در مورد آثارشان بر نیامده است، تا معلوم شود چه کسی در این هماوردی ادبی پیروز می‌شود یا خیر؟[1]

ثالثا: در ویژگی‌ها و شرایط اعجاز اشاره شد که این امر خارق‌العاده تنها به اذن الهی است و قابل تعلیم و تعلم نیست و حال آنکه به خوبی مشاهده می‌کنیم که صاحبان این آثار، شاهکارهای ادبی خود را مرهون سعی و تلاش مستمر و طاقت فرسای علمی چندین ساله خود هستند و با تحصیل و تعلم و شکوفا کردن ذوق و استعدادهای سرشارشان، توانسته‌اند این چنین کارهای ماندگاری را خلق کنند. و این در حالی است که قرآن کریم با آن همه فصاحت و بلاغت خارق العاده‌اش از کسی صادر شده که به اذعان همه مورخین اُمی بود و هرگز به مکتب و مدرسه نرفته بود و قلمی به دست نگرفته بود.

نتیجه آن که این قبیل موارد از آثار ادبی بزرگ جهانی اولا

۱. ر.ک: مصباح یزدی، محمد تقی، قرآن شناسی، ص۱۵۸ و ۱۵۹، بی‌جا: انتشارات موسسه امام خمینی رحمه‌الله‌علیه.

گرچه کم نظیر هستند اما نمی‌توان گفت، بی‌نظیرند. ثانیا: صاحبان چنین آثاری هرگز ادعای مقابله به مثل و هماوردی نکرده‌اند لذا یکی از شرایط اصلی اعجاز را نداشته‌اند. ثالثا آنان همه این آثار شگرف خود را حاصل مجاهدت علمی و درس و بحث فنی دانسته‌اند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. معرفت؛ محمدهادی، علوم قرآنی، موسسه فرهنگی انتشارات التمهید، ۱۳۷۸ش.

۲. ربانی گلپایگانی؛ علی، ایضاح المراد فی شرح کشف المراد، انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه.

۳. مصباح یزدی؛ محمد تقی، قرآن شناسی، تحقیق محمود رجبی، انتشارات موسسه امام خمینی رحمه‌الله‌علیه.

۳) چند شبهه در مورد اعجاز قرآن و نبوت رسول اکرم وجود دارد و آن این که: شاید حضرت دارای قدرت‌های روحی بودند که از علوم آینده با خبر می‌شدند و برای ایشان قابل فهم بوده؛ آیا این امکان پذیر است؟ و این که آیا در باره دیگر معجزات پیامبر اکرم سند یقینی وجود دارد؟

همان طور که در جواب سؤال، ذکر خواهد شد، یکی از انواع معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادن از آینده است. حال این سؤال کلی در مورد معجزات پیامبر اکرم وجود دارد که آیا معجزه، فعل خود پیامبر صلی الله علیه و آله است یا کار خداست که به دست ایشان انجام می گیرد.؟

دو نظریه در این مورد وجود دارد:

معجزه فعل مستقیم خداست

عده‌ای قائلند که معجزه فعل خداست و پیامبر در این خصوص وسیله و واسطه است. به عنوان مثال، موسی عصای خودش را می اندازد و اژدها می‌شود. و اژدها شدن عصا اصلا به موسی مربوط نبود و کار خدائی بوده. این اشخاص می‌گویند دلیلش این است که خود موسی ترسید و فرار کرد و به او وحی شد که نترس.

معجزه فعل پیامبر است به اذن خدا

نقطه مقابل این نظریّه، این است که نه، این امر با قدرت و اراده ی پیامبر پیدا می‌شود. یعنی او دارای یک قدرت خارق العاده و یک اراده‌ی فوق العاده می‌شود که آن قدرت و اراده‌ی

او هر چه را که بخواهد انجام می‌دهد، البته به تعبیر قرآن کریم (باذن الله) قدرت را خدا به او داده است.

ولی این قدرت خارق العاده، برای نفس پیغمبر و روح پیغمبر و شخص پیغمبر است. خداوند این قدرت و چنین اراده‌ای را به او تفویض کرده است و در نتیجه او اراده می‌کند که بشود و می‌شود.

عده‌ای قائل به نظر اول می باشند و عده‌ای دیگر هم قول دوم را بر گزیده‌اند. اما شهید مطهری بعد از بحث‌های زیاد و آوردن ادله هر دو طرف، می‌فرمایند: حق نه این است و نه آن، بلکه چیزی است واسط بین این دو. به این صورت که به هر پیغمبری یک معجزه که داده شده بود، این اجازه و این استعداد در او بوده، اما نه به این معنا که هر کاری دلش بخواهد و هر اراده‌ای بکند انجام بشود.

مثلاً معجزه پیغمبر اسلام آیات قرآن کریم بوده نه این که هر لحظه پیغمبر اراده می‌کرده این آیات به او وحی می‌شده کما این که مدت‌ها با کمال اشتیاقی که داشته وحی قطع می‌شده، بلکه هر وقت خدا اراده می‌کرد وحی نازل می‌شد. پس معجزه، عنایت و موهبت الهی است که به پیامبر عنایت و موهبت شده است، اما وقتی به وقوع می پیوندد که خدا بخواهد و در دست خود پیامبر نیست.[1]

۱. مطهری، مرتضی، نبوت، صدرا، قم: ۱۳۸۱، هشتم، ص ۱۳۸.

پس خبر دادن پیامبر از آینده معجزه‌ای است که خداوند به ایشان عنایت و موهبت کرده است، ولی به دست خود پیامبر نیست، بلکه هر وقت خدا بخواهد پیامبر می‌داند و اگر خدا نخواهد پیامبر نیز نمی‌داند.

یکی پرسید از آن گم گشته فرزند که‌ای روشن روان پیر خردمند

زمصرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی

بگفتا حال ما برق جهان است دمی پیدا و دیگر دم نهان است

گهی بر طارم اعلی نشینیم گهی تا پشت پای خود نبینیم

احوال انبیا این چنین است. اگر خدا اذن دهد از همه چیز مطلع می‌شوند و بوی پیراهن حضرت یوسف را از فاصله دور می‌فهمد. ولی اگر اذن الهی نباشد از ساده‌ترین خبرها هم مطلع نمی‌شوند و یوسف را در چاه کنعان نمی‌بیند هر چند این قدرت و استعداد در درونشان نهفته است.

خلاصه این که خداوند، این قدرت و استعداد را به ایشان عنایت کرده و این ظرفیت در ایشان نهفته شده که از آینده خبر بدهد و این قدرت در روح ایشان وجود دارد، ولی باید اذن الهی هم باشد و بدون اذن و مشیت الهی، پیامبر هم نمی‌تواند کاری انجام دهد و هر آن چه پیامبر می‌گوید یا انجام می‌دهد وصل به وحی و مستند به وحی است و از پیش خود هیچ قدرت و اختیاری وحیانی ندارد.

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یوحَی﴾[1] پیامبر از روی هوی و هوس حرف نمی زند. هر چه می‌گوید، وحی است.

سند معجزات پیامبر اسلام غیر از معجزه بودن قرآن آیا یقینی است؟

معجزات زیادی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. در این مقال به چند نمونه ی آن اشاره می‌شود. اما قبل از نقل آن ها باید ذکر شود که معجزات پیامبر بر چند نوع هستند. انواع معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله عبارتند از:

۱. معجزاتی که قبل از بعثت پیامبر واقع شد، تا مقدمه و تاییدی بر پیامبری آن حضرت باشد.

۲. معجزاتی که بعد از بعثت رخ داد، برای اتمام حجت بود.

۳. دعاهای مستجاب آن حضرت.

۴. خبر دادن آن حضرت از غیب.

۵. پیشگویی‌های پیامبر که گفته بود و بعد از رحلت آن حضرت، واقع شد.

۶. معجزاتی که به دست فرستادگان آن حضرت، از مناطق دور، اتفاق افتاد تا راستگویی آن ها را ثابت کند. و این معجزات از طرف پیامبر بود نه از طرف خود آن ها، چون آن ها پیامبر نبودند.[2]

۱. سوره نجم، آیه ۴.

۲. محرمی، غلامحسن، جلوه‌های اعجاز معصومین علیهم السلام، انتشارات اسلامی، قم ۱۳۷۸، دوم، ص ۱۱.

معراج پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با بیان اخبار شب اسرا، مردم را به حیرت انداخت. اوّل شب با آن ها بود، سپس به شام رفت و از بیت المقدس به سدره المنتهی رفت و در همان شب برگشت و مشرکین این خبر را قبول نکردند و گفتند چه دلیلی داری! فرمود: «کاروانی در حال آمدن است و جلو آن شتری با این اوصاف در حرکت است.» چون بعد از سه روز، کاروان آمد. همه به استقبال کاروان بر آمدند و دیدند هر آن چه پیامبر گفته بود صحیح است.[1]

میهمانان ام معبد

آن حضرت و همراهان، در راه مدینه گذرشان به زنی که نام «ام معبد» بود و قبیله اش برای او احترام قائل بودند، افتاد. زن خیلی ناراحت شد که چیزی غیر از یک بز که آن هم شیرش خشک شده، ندارد. حضرت دستش را به پستان آن بز کشید، ناگهان پستان حیوان، پر از شیر شد. دوشیدند و همه سیر شدند. و مقدار زیادی از آن شیر، برای آن خانواده باقی ماند. و به خاطر این مسأله، همه اهل آن خانواده اسلام آوردند.[2]

۱. جلوه‌های اعجاز معصومین علیهم‌السلام، ص۱۵، به نقل از اصول کافی.
۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، ۱۴۰۴ق، ج۵۱، ص۵۶، ح۵.

محکوم شدن قریش با شق القمر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حجر اسماعیل نشسته بود و قریش با هم گفتگو می‌کردند و به یک دیگر می‌گفتند: محمد ما را عاجز کرده، نمی دانیم چه کار کنیم؟ بعضی از آن ها گفتند: برخیزید برویم از او بخواهیم که علامتی در آسمان به ما نشان دهد؛ زیرا سحر در آسمان اثر نمی‌کند. به سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روانه شدند و گفتند: ای محمد! اگر تو ساحر نیستی، علامتی را در آسمان به ما نشان بده؛ چون ما می‌دانیم که سحر در آسمان اثر نمی‌کند. حضرت فرمود: «این ماه شب چهارده را می شناسید؟ گفتند: بلی. حضرت فرمود: آیا می‌خواهید علامت شما، این ماه باشد؟ گفتند: بلی. حضرت با انگشت مبارک به ماه اشاره کرد. ماه دو نیمه شد؛ نیمی در پشت کعبه قرار گرفت و نیمی دیگر در بالای کوه ابوقبیس! و مردم نگاه می‌کردند.

سپس گفتند: ماه را به جای خود برگردان. حضرت دوباره با دستش به نیمی که در پشت کعبه بود اشاره کرد و با دست دیگرش به نیمی که در کوه ابو قبیس بود، آن ها نزدیک هم شدند و به هم چسبیدند و ماه در جای خود قرار گرفت.

مشرکین گفتند: برخیزید، سحر محمّد در آسمان نیز اثر کرد! خداوند متعال درباره ی شقّ القمر و عکس العمل ناشایست قریش، این آیات را نازل کرد: ﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَه

وَانشَقَّ الْقَمَرُ وَإِن يَرَوْا آيَه يعْرِضُوا وَيقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ﴾[1-2]

علاوه بر این معجزات، معجزات فراوان دیگری نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که همگی از اعتبار لازم برخوردار هستند. هر چند در این میان ممکن است بعضی از افراد مغرض، بعضی جریانات یا اموری را به ایشان نسبت دهند که از صحت لازم برخوردار نباشند؛ ولی معجزات موجود و منقول به حدی از اعتبار برخوردار هستند که هیچ شک و شبهه‌ای را باقی نگذارند. از آن چه نقل شد روشن می‌شود که معجزات پیامبر یقینی هستند. هر چند ممکن است بعضی از این معجزات با عقل بشری نسازد و امکان نداشته باشد؛ ولی یقینی هستند و مرور زمان، امکان وقوع آن ها را روشن می‌کند و ثابت می‌کند که این معجزات، علاوه بر استحکام روایی، با عقل هم سازگار هستند و آن هائی را هم که با عقل ناقص بشری نمی‌سازد از روی تعبد باید پذیرفت. ولی در این بین باید مواظب بود که هر ادعائی را نباید بدون بررسی قبول نمود. مثلا در مورد همین شق القمر با این که اصل معجزه یقینی است ولی برخی چیزهائی به آن اضافه کرده‌اند که با عقل و روایات نمی‌سازد و باید رد شوند.

۱. سوره قمر، آیات ۱ و ۲.
۲. طبرسی، مجمع البیان، مترجمان انتشارات فراهانی، تهران: ۱۳۶۰ ش، اول، جلد ۲، ص ۱۰.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. مطهری؛ مرتضی، نبوت.

۲. مکارم شیرازی؛ ناصر، اعتقاد ما.

۳. محلاتی؛ رسول، درس‌هایی از تاریخ تحلیلی اسلام، جلد ۳.

۴. عطاردی؛ عزیز، زندگانی چهارده معصوم علیهم‌السلام .

۵. محرمی؛ غلامحسن، جلوه‌های اعجاز معصومین علیهم‌السلام .

۶. مجلسی؛ محمدباقر، بحار الانوار، جلد ۱۸.

۷. شیخ طوسی؛ امالی.

۸. شیخ مفید؛ مجالس.

۹. صفار؛ حسن بن فروغ، بصائر الدرجات.

و خیلی از کتاب‌های معتبر روایی دیگر که هر کدام به مناسبتی چند معجزه از معجزات ایشان را نقل کرده اند.

۴) چرا در زمان ما معجزه و کرامت تعطیل شده است؟ آیا دلیل آن تکامل عقل بشری است؟

در ابتدا بیان مقدمه‌ای لازم است:

تعریف معجزه و کرامت

هرگاه فردی از جانب خداوند مدعی نبوت و ارتباط خود با خدای جهان گردید، برای اثبات این ادعا باید کاری انجام دهد که از حوزه نظام علل و معلولات عادی بیرون باشد و دیگران را برای مقابله با آن دعوت کند و همه مردم جهان از معارضه و مقابله با او ناتوان گردند و در عین حال عمل او مطابق ادعای او باشد، یک چنین کاری را معجزه گویند[۱] و انجام چنین کاری اگر همراه با ادعای نبوت نباشد به آن کرامت گویند.

پس از روشن شدن تعریف معجزه و حدود آن، حال ببینیم آیا معجزه در این زمان تعطیل شده است؟

همان طور که هر پیامبری برای اثبات ادعای خویش معجزاتی داشته است، رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز برای اثبات نبوت خویش معجزاتی داشته، این معجزات به دو صورت می‌باشد؛ اول، معجزاتی که برای اثبات نبوتش برای مردمان زمان خویش بود مثل شق القمر و ....

دوم، معجزاتی که حضرت رسول به عنوان آخرین سفیر

۱. سبحانی، جعفر، رسالت جهانی پیامبران و برهان رسالت، انتشارات مجله مکتب اسلام، ص۷۱.

الهی و آورنده کامل‌ترین و آخرین دین الهی برای تمام جهانیان و تمام آیندگان دارد.

قرآن کریم عظیم‌ترین معجزه الهی برای همه جهانیان است و تمام شرایط اعجاز را در بر دارد.

-قرآن کریم یگانه کتابی است که آیاتش از حیث طرز بیان، زیبایی الفاظ، عظمت معانی، فصاحت و بلاغت و ... مانند آن نیامده است.

. دعوت به معارضه: قرآن کریم در چندین آیه مردم را به هماوردی دعوت می‌کند و مردم را به تحدی خواسته و می‌فرماید: ﴿وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾[1] و اگر شک دارید در آن چه ما نازل کرده‌ایم به پیامبرمان، پس یک سوره مانند آن را بیاورید؛ و (در این کار) آنچه غیر از خدا یاور و گواه دارید بیاورید اگر راستگویید.

. عمل پیامبر گرامی مطابق با ادعای او است و حضرت رسول مدعی بود آخرین سفیر الهی بوده و دینی که آورده کامل‌ترین دین الهی است. تمام مدعاهای حضرت در معجزه‌ای که آورده است جمع‌اند. یعنی؛ قرآن کریم در بردارنده تمام دستورات و قوانین الهی برای هدایت بشر به سوی سعادت تا روز قیامت است.

۱. سوره بقره، آیه ۲۱.

قـرآن کـریـم عظیم‌ترین معجزه پیامبر خاتـم بـرای تمام بشریت در طول تاریخ است.

بنابراین همان طور که گذشت در زمان ما نه تنها معجزه تعطیل نشده است بلکه قرآن کریم به عنوان معجزه آخرین پیامبر الهی اعجاز می‌کند و دلیلی متقن بر حقانیت حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به عنوان آخرین سفیر الهی است.

چند نکته و نتیجه‌گیری:

۱. آمـدن و یا نیامدن معجزه ربطی به تکامل عقل بشری ندارد و عقول بشری چه کامل باشند و چه ناقص، پیامبر باید برای اثبات نبوت خویش معجزه‌ای به همراه داشته باشد. و معجزه دلیل و سندی است برای اثبات پیامبریِ پیامبر و اثبات مدعای خویش و اصطلاحاً یکی از عمومی‌ترین قراین صدق مدعی نبوت است. ابوعلی سینا می‌گوید: هرگاه کسی مدعای فردی را بدون برهان بپذیرد. باید گفت که وی فطرت اصیل و سالم انسانی را از دست داده و سرشت وی بر اثر برخی عوامل دستخوش انحراف گردیده است.[۱]

۲. هـمـان طـور کـه گـذشـت، در زمـان مـا هـم مـعـجـزه‌ای از حضرت رسـول به نام قـرآن وجـود دارد.و ما نیز می‌توانیم به خاطر اطمینان قلبی خویش بـه ایـن معجزه الهی نزدیک شویم و با تدبر در آیات این کتاب عظیم، ایمان قلبی خویش را نسبت به معارف الهی محکم تر کنیم.

---

۱. النجاه، ابن سینا، ص ۳۰۴.

۵) چگونه تحدّی قرآن را به صورت یک استدلال معتبر می‌توان صورت بندی کرد؟

از انواع مغالطات، طلب برهان از مخالف است. این نوع از مغالطه به این معناست که فردی ادعایی خلاف حق مطرح کند و بر ادّعای خود پا فشاری کند و از دیگران بخواهد اگر حرفشان مخالف کلام اوست مطلب خود را ثابت کنند. در حالی که صحیح آن است که اگر کسی حرفی مخالف حرف دیگران می‌زند باید برای کلام خود دلیل و برهان بیاورد نه اینکه از دیگران برهان بخواهد.[۱]

پیامبران راستین می‌بایست نشانه‌ای همراه داشته باشند که علامت امتیاز آنان از مدعیان دروغگو و سند حقانیت آنها باشد. روی این اصل لازم است هر پیامبری معجزه‌ای بیاورد که گواه صدق رسالتش گردد و همان طور که از لفظ معجزه پیداست، باید پیامبر اکرم ص قدرت بر انجام اعمال فوق العاده‌ای داشته باشد که دیگران از انجام آن عاجز باشند. پیامبری که دارای معجزه است، لازم است مردم را به مقابله به مثل دعوت کند. او باید علامت و نشانه درستی گفتار خود را معجزه خویش معرفی کند تا اگر دیگران می‌توانند همانند آن را بیاورند. این کار را در اصطلاح تحدّی گویند.[۲]

۱. ر.ک: خندان، علی اصغر، مغالطات، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۸ش، ص۱۳۲.
۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ۱۳۷۴ش، ص۱۲۸ و ۱۲۹.

قرآن به عنوان معجزه پیامبر اسلام بارها در سوره‌های مختلف دعوت به مقابله به مثل نموده[1] و با صراحت و قاطعیت تمام جهانیان و کلیه کسانی را که در پیوند آن با مبدأ جهان آفرینش تردید داشتند دعوت به مقابله به مثل کرده‌است، نه تنها دعوت کرده بلکه آنها را تشویق و تحریک به مبارزه نیز نموده‌است با این حال می‌بینیم آن ها در مقابل قرآن زانو زده و نتوانستند همانند آن را بیاورند. بنابراین آنچه در تحدّی مطرح است آن است که خداوند در قرآن خطاب به پیامبر می‌فرماید: «به آنان بگو اگر این قرآن افترایی است که من بخدا بسته‌ام و کلامی است که خود من آن را ساخته و پرداخته‌ام و چیزی است که می‌شود غیر من نیز مثل آن را ساخته و پرداخته کند، در صورتی که در این گفتار خود صادق می‌شود غیر من نیز مثل آن را ساخته و پرداخته کند، در صورتی که در این گفتار خود صادق و جدّی هستید ده سوره مثل آن را بیاورید و اگر به تنهایی نتوانستید از کسانی دیگر از قبیل خدایان خود که گمان می‌کنید معبود شما هستند و در هنگام حاجت به آنها متوسّل می‌شوید استعانت بجوئید[2,3] بنابراین تحدّی مشتمل بر قیاس و برهان است آن هم قیاس استثنائی بدین گونه که «لو کان

۱. سوره اسراء، آیه ۸۸ / سوره هود، آیات ۱۳ و ۱۴ / سوره یونس، آیه ۳۸.
۲. اشاره به آیه ۱۳ سوره هود دارد.
۳. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، ترجمه موسوی همدانی، سید محمد باقر دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ش، ج۱۰، ص۲۴۱.

هذا الکتاب من عند غیر الله لامکن الاتیان بمثله، لکن التالی باطل فالمقدم مثله» یعنی اگر این کتاب، کلام الله نباشد پس کلامی بشری است و اگر بشری باشد پس شما هم که بشر هستید باید بتوانید مثل آن را بیاورید و چون تالی باطل است (یعنی شما نمی‌توانید و نتوانستید مثل آن را بیاورید). پس مقدم نیز باطل است (یعنی کلام، کلام الله است نه حرف بشر) پس قیاس تحدّی مشتمل بر قاعده تماثل است. یعنی اگر کاری را بشر توانست انجام دهد دیگر همنوعان او نیز می‌توانند مماثل آن را انجام دهند و اگر این کتاب (قرآن) را بشر، آورده‌است پس شما هم که بشر هستید باید بتوانید کتابی مانند آن و معجزه‌ای چون آن بیاورید.[1]

و چون نمی‌توانید پس کتاب بشری نیست، از این رو گفته می‌شود تحدّی نوعی مبارزه طلبی است نه طلب برهان.

از آنچه گفته شد، نتیجه می‌گیریم طلب برهان از مخالف که به عنوان نوعی مغالطه مطرح شده‌است در واقع بیان ادعایی است که خلاف گفتار دیگران است ضمن اینکه از دیگران خواسته شود برای اثبات حرف خود یا نفی گفتار وی دلیل و برهان بیان کنند اما در مورد تحدّی این موارد صادق نیست پیامبری کلامی از جانب خداوند برای مردم آورده است. بسیاری ایمان آورده و پذیرفته‌اند و بسیاری دیگر

۱. جوادی آملی؛عبدالله، قرآن در قرآن. تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۲ش، ج۱، ص۱۲۸.

ایمان نمی‌آورند و ادّعا می‌کنند کلام، کلام خدا نیست. قرآن در اینجا نمی‌گوید برای ادعای خود دلیل و برهان بیاورید بلکه می‌فرماید اگر می‌توانید (یعنی ادعا می‌کنید کلام بشری است) شما هم مثل آن بیاورید و این غیر از طلب برهان از مخالف است. بنابراین آنچه شایسته است در مورد تحدّی گفته شود آن است که بگوئیم تحدّی (همان طور که گفته شد) منطق و نوعی از قیاس استثنایی است به این صورت که:

اگر این کتاب، کلامی بشری است پس شما هم می‌توانید مثل آن بیاورید.

لکن شما نمی‌توانید مثل آن بیاورید (رفع تالی)

پس این کتاب، کلامی بشری نیست (نتیجه: رفع مقدم).

هم چنین در آن از قاعده تماثل نیز استفاده شده‌است.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.مغالطات، علی اصغر خندان، ص۱۳۲.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، موسوی همدانی، ج۱، ص۹۳، اعجاز قرآن.

۶) درست است که قرآن معجزه است، ولی چرا خداوند در این زمان معجزاتی از نوع دوره حضرت موسی یا عیسی علیهما السلام ارائه نمی‌کند که مطمئنا برای عموم قابل لمس تر است؟

همان گونه که پیامبر اسلام خاتم پیامبران و اکمل آنان می‌باشد، از نظر ارائه معجزات نیز، قدرت ارائه معجزات که انبیاء پیشین داشته‌اند را دارد. یعنی هم قدرت بطلان سحر و جادو را دارد و هم می‌توانسته مرده را زنده کند و کور مادر زاد را بینا کند. و هم از نوع قدرت سلیمانی که حیوانات مطیع او بوده و با زبان آنان تکلم می‌کردند. پاسخ تفصیلی این پرسش این گونه طرح و ارائه می‌گردد.

ماهیت معجزه: بشر در طول تاریخ، همیشه با اعمال خارق العاده‌ای روبرو می‌شده، که از برخی انسان‌ها هویدا شده‌است. این اعمال خارق العاده همیشه اعجاب و تحسین بشر را برانگیخته و گاه موجب ایمان او به کسی یا چیزی و یا بی ایمانی او شده‌است. پیامبران الهی این اعمال خارق العاده را به عنوان آیه و معجزه یاد می‌کردند و دیگران را به مبارزه دعوت می‌کردند تا همانندش بیاورند و آن را شاهد صدق نبوت خویش می‌شمردند. امّا در مقابل این حجت‌های الهی و حق طلب، کسانی بودند که اعمال خارق العاده‌ای انجام می‌دادند که سحر نامیده می‌شد، وگاهی برای مردم امر مشتبه می‌شد که کدام حق است؟ انبیاء به جهت بطلان سحر و اثبات حقانیت خویش، عمل آنان را باطل

می‌کردند. نمونه بارز آن در جریان حضرت موسی و ساحرانِ فرعون بوده است. در قرآن کریم کلمه معجزه بکار نرفته است؛ بلکه واژه‌هایی مثل: آیه، بینه، برهان و سلطان در امور خارق العاده پیامبران به کار رفته‌است، ولی اصطلاح رایج در این مورد همان واژه معجزه است که مفسران واژه‌های قرآنی را به معجزه معنا کرده و به کار برده‌اند.[1] امّا این که چرا خداوند در این زمان از نوع معجزات دوره حضرت موسی و عیسی و ..... نمی‌آورد؟ پاسخ این پرسش با این توضیح بیان می‌گردد:

۱. اگر منظور از این زمان، زمان پیامبر خاتم و دوره حیات آن حضرت باشد، که چرا آن حضرت از نوع معجزات آنان نیاورده‌است؟ پاسخ آن است که این گونه نیست که پیامبر معجزاتی از نوع آنان نداشته و یا توان آوردن آن نوع را نداشته؛ بلکه پیامبر خاتم از آن جهت که خاتم و اکمل آنان هستند، به اذن پروردگار توان هر نوع معجزه را داشته اند.

به نمونه‌هایی از روایات در این مورد اشاره می‌شود:

ابوبصیر گوید: بر امام باقر و امام صادق علیهما‌السلام وارد شدم و گفتم: آیا شما ورثه پیامبراکرم هستید؟ فرمودند: آری. پرسیدم: آیا رسول اکرم وارث انبیاء بود و آنچه آنها می‌دانستند، رسول اکرم می‌دانست؟ فرمود: آری، گفتم: آیا شما می‌توانید مردگان را زنده کنید و کورهای مادر زاد و

۱. اصفهانی، محمد علی، پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، قم: انتشارات کتاب مبین، ۱۳۸۱ش، ص۵۴.

مبتلایان به برص را بهبودی بخشید؟ فرمود: آری به اذن الهی می‌توانیم....[1]

امـام صـادق فـرمـود: «مـوسـی علیه‌السلام در اواخـر عـمـر خـود مأموریت یافت تا الواحی را که خدا بر او نازل کرد، میان کوهی پنهان کند... سرانجام آن الواح به دست پیغمبر اکرم رسید. حضرت آن الـواح را به امیرمؤمنان داد و امـروز آن الـواح در دست ما است و هم چنین عصای موسی نزد ماست و ما از همه پیامبران ارث برده‌ایم.[2]

بر اساس این نوع از روایات، پیامبر اکرم از شیوه معجزه انبیای پیشین برخوردار بوده است؛ زیرا ائمه اطهار که وارث پیامبر اکرم هستند از انواع معجزه، به اذن پروردگار، از جمله: احـیای امـوات، شفای کـور مـادر زاد و مـرض بـرص بـرخـوردار بودند. فلذا پیامبر اکرم به طریق اولی از آن برخوردار بوده است و و در تاریخ و کتب سیره نیز موارد زیادی از این گونه معجزات توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده‌است.

۲.اما اگر منظور از این زمان، زمان معاصر و جامعه امروزی باشد، امروز دیگر پیامبری وجود ندارد تا او معجزه بیاورد که از نوع معجزه انبیاء پیشین باشد. امّا قرآن، معجزه حضرت خاتم دارای هویت جاودانی و برای همیشه باقی است که نه

۱. صفار، حمد، بصائر الدرجات، تهران: موسسه اعلمی، ۱۳۷۴ش، ص۲۸۹.
۲. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، تهران: مکتبه العلمیه، بی تا، ج۲، ص۲۸.

در این زمان و نه در آینده‌های بسیار دور، کسی توان آوردن مثل آن را نـدارد. نه تنها از آوردن مثل آن عاجزاند؛ بلکه از تحریف لفظی و باطل کردن آن نیز عاجز خواهند بود؛ اگر قرآن معجزه جاودانه نبود با پیشرفت‌های علمی امروز، از جمله در فصاحت و بلاغت و ادبیات، قطعا باید می‌توانستند یا مثل قـرآن را بیاوردند و یا حداقل آن را تحریف کنند. در حالی که تحقیقا از هر جهت عاجزاند.

از طـرف دیـگـر، اعـجـاز قـرآن بـر خـلاف معجزه‌های انبیای گذشته بـرای عموم قابل درک و لمس اسـت و تمام ابعاد آن معجزه می‌باشد. امّـا از نظر استعداد و درک مخاطبین متفاوت است.

کما این که در این باره چنین بیان شده‌است: گرچه ظاهر قرآن این است که با توجه به مهارت عرب صدر اسلام در علوم ادبی، اعجاز قرآن از جنبه ادبی و فصاحت و بلاغت است؛ امّا بعد از ارائه قرآن برای عموم، شامل همه افراد بشریت گردید و هر کس به اندازه استعداد فکری خود از این کتاب اعجازآمیز بهره‌مند می‌گردد و برای همگان از نظر استعداد، قابل فهم و درک می‌باشد.[1]

۱. معرفت، هادی، التمهید، قم: موسسه نشر اسلامی، ج۴، ص۱۸۰.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.اعجاز قرآن، علامه طباطبایی.

۲.پژوهشی در اعجاز قرآن، محمد علی اصفهانی.

۳.جوادی آملی؛ عبدالله، قرآن کریم از منظر امام رضا علیه‌السلام.

۷) آیا پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله غیر از قرآن معجزه دیگری داشته است؟

صفحات تاریخ شاهد صحنه‌هایی از مدعیان دروغگو و متنبیان غیر صادق است، گروهی که با هدف حکومت بر مردم از سادگی و کشش فطری بشر به سوی مبدأ و معاد و سوء استفاده نموده و با خدعه و تزویر خود را پیامبران الهی معرفی کرده‌اند. برای تشخیص پیامبران واقعی از مدعیان قلابی، راه‌ها ونشانه‌هایی وجود دارد، یکی از راه‌ها این است که مدّعی نبوت دارای معجزه باشد، یعنی دست به کار خارق العاده‌ای بزند که نوع بشر حتی نوابغ جهان، قدرت مبارزه با آن را نداشته باشند.

برای نخستین بار این موضوع از جانب مسیحیان عنوان شده است، آنان به منظور پایین آوردن مقام و عظمت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مدعی شدند که پیامبر اسلام معجزه‌ای جز قرآن نداشت و تنها با قرآن تحدی می‌کرد، و هر موقع از او معجزه‌ای می‌خواستند به کتاب خود اشاره می‌نمود. با توجه به این که پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله خود را افضل پیامبران و خاتم آن‌ها معرفی کرده است، آیا لازمه افضل بودن او این نیست که باید همان معجزات و یا کامل‌تر از آن‌ها را دارا باشد؟ زیرا صحیح نیست که یک فرد خود را برتر از دیگران بداند، ولی در برخی از صفات کمال از آنها کمتر باشد.

معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دیدگاه قرآن:

۱. شقّ القمر:

خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَه وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ وَ إِنْ يَرَوْا آيه يعْرِضُوا وَ يقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِر﴾: قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت. و هر گاه نشانه و معجزه‌ای را ببینند روی گردانده، و می‌گویند: این سحری مستمر است»[1] مفسران اسلامی مانند: زمخشری در کتاب کشاف، طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در مفاتیح الغیب و در ذیل آیه ۱ و ۲ سوره قمر می‌نویسد: مشرکان قریش خدمت پیامبر رسیدند و از او درخواست کردند که برای اثبات نبوت و رسالت خود ماه را دو نیم کند، حضرتش فرمود: اگر چنین کنم ایمان می‌آورید؟ همگی گفتند: آری! پیامبر از خدا درخواست کرد که مورد درخواست آنان را عطا کند، آن‌گاه با انگشت خود اشاره کرد و ماه دو نیم شد و فرمود: شاهد باشید.[2]

۲- معراج: سیر پیامبر گرامی در نیمه شب از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی بدون وسایل امروزی سیر اعجازی بود و از توانایی بشر بیرون بود. خود قرآن این اعجاز را برای

۱. سوره قمر، آیات ۱-۲.

۲. رک: طبرسی، فضل؛ مجمع البیان، بیروت، داراحیاء اتراث العربی، ۱۳۷۹ه‍ق، ج۵، ص۱۸۶ / ابن جریر طبری، محمد، جامع البیان، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ه‍ق، ج۲۷، ص۱۱۲ / ابن جوزی، عبدالرحمن، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت، دارالفکر، اول، ۱۴۰۷ه‍ق، ج۷، ص۲۴۲.

پیامبر ثابت می‌نماید[1] و از آن در سوره نجم سرسختانه دفاع می‌کند.[2]

۳. مباهله با اهل باطل: موضوع مباهله پیامبر با مسیحیان نجران مطلبی است که قرآن در سوره آل‌عمران[3] متذکر شده است. نصارای نجران که آماده مباهله شدند وضع پیامبر و نحوه حضور او در میدان مباهله، آنان را از ورود به مباهله منصرف ساخت نه تنها آنان حاضر نشدند بلکه تا پیامبر زنده بود کسی حاضر به مباهله نگردید.

۴. مشرکان معجزات او را می‌دیدند، اما سحر می‌خواندند: برخی از آیات قرآن گواهی می‌دهد که مشرکان و بت‌پرستان هر موقع از پیامبر آیه و معجزه‌ای می‌دیدند، آن را جادو می‌خواندند،[4] مفسران اسلامی آیه ۱۴ و ۱۵ سوره صافات را گواه بر آن می‌گیرند که پیامبر علاوه بر قرآن معجزه دیگری نیز داشته است.

۵. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دارای بینات بود: آیه ۸۶ آل‌عمران حاکی از آن است که پیامبر دارای بینات بود. مقصود از آن معجزات است: ﴿وشهدوا ان الرسول حق وجائهم البینات﴾. بینات معنای وسیعی دارد که یکی از مصادیق آن همان معجزه است و

۱. سوره اسراء، آیه ۱.
۲. سوره نجم، آیات ۱۳.۱۸.
۳. سوره آل‌عمران، آیه ۶۱.
۴. سوره صافات، آیات ۱۴- ۱۵.

از آن جا که از لفظ بینه در آیات زیادی خصوص معجزه ارائه شده است، بنابراین لفظ بینه شامل معجزات پیامبر اکرم نیز می‌شود. برای نمونه به یکی از مواردی که در آن از معجزه به «بینه» تعبیر شده است، بسنده می‌کنیم. آیه ۷۳ سوره اعراف که می‌فرماید: ﴿قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ...﴾ حضرت صالح علیه‌السلام می‌فرماید: «برای شما از جانب خداوند معجزه‌ای آوردم که همین شتر مادّه می‌باشد.»

۶. پیامبر اسلام از غیب خبر می‌داد: قرآن مجید یکی از معجزات حضرت مسیح را خبر دادن از غیب می‌داند[۱]، پیامبر گرامی به وسیله وحی الهی از برخی حوادث غیبی خبر داده است و تعداد خبرهای غیبی قرآن بیش از آن است که در این صفحات گرد آید،[۲] از باب نمونه به چند مورد اشاره می‌شود: پیامبر به وسیله وحی از پیروزی رومیان پس از شکست[۳] و از مرگ ابولهب و همسر او ام جمیل، برحالت کفر،[۴] و هم چنین از مرگ ولیدبن‌مغیره بر حالت کفر و شرک،[۵] و از شکست قریش در جنگ بدر، ... خبر داده است.[۶]

۱. سوره آل‌عمران، آیه ۴۹.
۲. پیرامون خبرهای غیبی قرآن، ر، ک، سبحانی، جعفر، مفاهیم القرآن، قم: موسسه سیدالشهدا العلمیه، ۱۴۰۷ هـ.ق، جلد ۳، ص ۵۰۳-۵۰۸.
۳. سوره روم، آیات ۲-۶.
۴. سوره مسد، آیات ۱-۵.
۵. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتاب الاسلامیه، چ۲۵، ص۲۲۸.
۶. همان، چ۲۳، ص۶۷، ذیل آیه ۴۵ سوره قمر.

معجزات پیامبر اسلام در احادیث اسلامی:

احادیث اسلامی حاکی از آن است که پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله علاوه بر قرآن دارای معجزاتی بوده است؛ دانشمندان اسلامی کتاب‌های زیادی در این باره نوشته‌اند، به عنوان مثال از کتاب «اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات» تالیف مرحوم حر عاملی، بیست‌هزار حدیث پیرامون معجزات پیامبر اسلام و سایر پیشوایان با هفتاد هزار سند نقل شده است.[1] از دیگر کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده است کتاب «الثاقب فی المناقب» است که در آن به معجزاتی مانند: خبر دادن از غیب، زنده نمودن مردگان، اطاعت درخت و سنگ از پیامبر، بارش باران با دعای حضرت، سخن گفتن چهارپایان و جمادات، شفای بیماران[2] و ... اشاره شده است.

۱. به نقل از جعفر سبحانی، پیشین، ص۲۰۱.

۲. طوسی، ابوجعفر محمد بن علی بن حمزه، الثاقب فی المناقب، بیروت، دارالزهرا، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ.ق، ص ۵۳-۱۰۶.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. ابونعیم اصفهانی، دلائل النبوه، (بیروت، دارالنفائس، چ ۲، ۱۴۰۶ هـ ق).

۲. قطب الدین راوندی، الخرائج، (قم: موسسه امام مهدی، ۱۴۰۹ هـ ق)، ص ۲۱. ۱۷۰.

۳. محمد باقر محمودی، کشف الرمس عن حدیث رد الشمس، قم: موسسه معارف اسلامی، اول، ۱۴۱۹ هـ ق.

۴. علی عامل ینباطی؛ الصراط المستقیم الی مستحق التقدیم، بی جا، المکتبه المرتضویه لاحیاء الاثار الجعفریه، ج ۱، باب ۳، فصل ۵، ص ۵۵.

علم پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱) آیا ما به پیامبر اعظم و اهل بیتشان می‌توانیم بگوییم که علم کل دارند اگر می‌توانیم پس معنای «قل رب زدنی علما» که خطاب به پیامبر اعظم هست چیست؟

یکی از ویژگی‌های پیامبران و ائمه، آگاهی‌های وسیع و گسترده آنان در مسائل و زمینه‌های مختلف است و ما در این پاسخ ابعاد مختلف علم و آگاهی آنان را با توجه به آیات قرآن به طور فشرده مورد بحث قرار می‌دهیم.

الف: آگاهی جامع به تشریع الهی.

نخستین مرحله علم و آگاهی پیامبران که لازمه لاینفک مقام نبوت و پیامبری آنان است علم جامع به تشریع و قانون‌گذاری الهی است و به عبارت دیگر آگاهی بر آنچه در تحقق بخشیدن به هدف بعثت لازم و مفید است. هدف از بعثت انبیاء، تعلیم و تربیت و اجرای عدل و قسط در جامعه و هدایت آنان به یکتاپرستی و توحید است طبعا باید در این

موضوع از آگاهی سرشاری برخوردار باشند تا از عهده انجام این هدف خطیر برآیند.[1]

ب: آگاهی کامل بر ملاکات تشریع

آگاهی از تشریع بسان سکه در رویه است، یک رویه آن را احکام و رویه دیگر آن را ملاکات احکام تشکیل می‌دهد و از آنجا که فعل الهی، عبث و بیهوده نیست، قطعا تشریعات الهی نیز که نوعی از افعال اوست دارای ملاک بوده و پیامبران از آن ملاکات آگاه بوده‌اند.[2]

ج: یکی دیگر از علوم پیامبران و البته ائمه اطهار علم غیب است.

وقتی آیات قرآن را بررسی می‌کنیم در مورد علم غیب به سه دسته آیات برمی‌خوریم:

دسته اوّل: آیاتی است که علم غیب را منحصر به خداوند می‌داند.[3]

دسته دوّم: آیاتی است که علم غیب (به صورت کامل) را از پیامبران و پیامبر اسلام نفی می‌کند مانند: ﴿قُل لاَّ أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَآئِنُ اللهِ وَلا أَعْلَمُ الْغَيبَ...﴾[4] بگو به شما نمی‌گویم خزائن خدا نزد من است و غیب هم نمی‌دانم.

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۱ / سوره یوسف، آیه ۲۲ / سوره انبیاء، آیه ۷۴ / سوره قصص، آیه ۱۴.
۲. سبحانی، جعفر، منشور جاوید، موسسه امام صادق علیه‌السلام، ۱۳۷۰ش، ص ۱۹۳.
۳. سوره انعام، آیه ۵۹.
۴. سوره انعام، آیه ۵۰.

دسته سوّم: آیاتی است که علم غیب را به صراحت برای پیامبران و بندگان شایسته خداوند (ائمه معصومین) اثبات می‌کند مانند. ﴿عَالِمُ الْغَيبِ فَلَا يظْهِرُ عَلَى غَيبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ... ﴾.[1]

خداوند به علم غیب آگاه است و بر غیب خود احدی را جز کسانی که می‌پسندد از پیامبران اطلاع نمی‌دهد. از مجموع آیات می‌توان نتیجه گرفت که مقصود از آیات دسته اوّل و دوّم این است که علم غیب ذاتا و اصالتا برای خداوند است و مالک حقیقی اوست و مقصود از آیات دسته سوم این است که پیامبران بواسطه تعلیم خداوند از طریق وحی و الهام و... از علم غیب آگاهی پیدا می‌کنند. بعضی از افراد برگزیده بشری با تأئید و افاضه پروردگار جهان می‌توانند با علم غیب ارتباط پیدا کنند. البته این را هم باید توجه داشت که قسمتی از اسرار غیب مخصوص خداوند است و هیچ کس خبر ندارد مانند زمان قیامت و برزخ و بهشت و قسمتی دیگر را به اولیاء خود می‌آموزد چنان که حضرت علی ع در نهج البلاغه نیز اشاره کرده است که بعضی از علوم غیبی تنها مخصوص خداست و غیر خدا کسی نمی‌داند و بعضی از علوم غیبی دیگر را به پیامبر آموخته و او به من آموزش داده است.[2]

ائمه معصومین ما به تبع پیامبر اسلام که صاحب علم

۱. سوره جن، آیه ۲۶.
۲. نهج البلاغه، خطبه/۱۲۸.

غیب است، دارای علم غیب‌اند. همچنین، علم به احکام دین و ملاکات احکام هم (به تبع پیامبر اسلام) دارند. بنابراین علم اعطایی ایشان هیچ تفاوتی با علم انبیاء ندارد.

خداوند در آیه ۱۱۴ سوره طه در بیانی شبیه به آیه ۱۱۳ سوره نساء می‌فرمایند:

﴿...وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُل رَّبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾. پس نسبت به تلاوت قرآن عجله مکن پیش از آنکه وحی آن بر تو تمام شود و بگو پروردگارا علم مرا افزون کن. آنچه از فحوای رب زدنی علما بر می‌آید، همان است که در عبارت و علّمک ما لم تکن تعلم (نساء آیه ۱۱۳) آمده است یعنی آنچه را که نمی‌دانی و بر آن آگاهی نداری خداوند به تو می‌آموزد پس دائم از خدا طلب افزایش این مرتبه از علم را بنما به همین جهت در مجمع البیان می‌گوید: عایشه از رسول خدا روایت کرده که گفت: اگر روزی بر من بگذرد که در آن علمی زیاد نکنم که مرا به خدا نزدیک کند خدا طلوع آفتاب آن روز را برایم مبارک نکند.[1]

در تفسیر نمونه می‌خوانیم: از آنجا که نهی از عجله به هنگام دریافت وحی ممکن است این توهم را ایجاد کند که از کسب علم بیشتر نهی شده، بلافاصله با جمله «قل ربّ زدنی علما» جلو این پندار گرفته شده‌است. یعنی شتابزدگی

۱. ترجمه مجمع البیان، مترجمان، انتشارات فراهانی، ۱۳۶۰ش، ج۱۶، ص۷۷.

درست نیست ولی تلاش برای افزایش علم لازم است. در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم که به یکی از یارانش فرمود: ما در هر شب جمعه سرور و شادی خاصی داریم. او عرض کرد: خداوند این شادی را افزون کند این چه شادی است؟ فرمود هنگامی که شب جمعه می‌شود روح پاک پیامبر اکرم و ارواح ائمه ع و ما با آنها به عرش خدا می‌روند و ارواح ما به بدن‌ها باز نمی‌گردد مگر با علم و دانش تازه‌ای و اگر چنین نبود علوم ما پایان می‌گرفت.[1]

از این روایات و مطالب سابق معلوم می‌شود علوم ائمه و البته پیامبران هر چند اکتسابی نیست و از جانب خدا اعطا می‌شود ولی این علم عطایی دفعی نبوده بلکه تدریجی است.

از این رو خداوند در قرآن به پیامبر اکرم می‌فرماید: بگو خدایا بر علم من بیفزای. زیرا پیامبر اکرم هم از جنس بشر بوده و هر چقدر علم او زیاد باشد باز به علم نامحدود الهی نخواهد رسید چنان که خداوند در آیات پایانی سوره لقمان ۵ علم را تنها مخصوص خود می شمارد و بس. می‌فرماید: «آگاهی از زمان قیام قیامت مخصوص خداست، و اوست که باران را نازل می‌کند و آنچه را که در رحم‌هاست می‌داند و هیچ کس نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد و هیچ کس نمی‌داند در چه سرزمینی می میرد.[2]

۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش، ج۱۳، ص۳۱۴.
۲. سوره لقمان، آیه ۳۴.

گذشته از این که لحن آیه فوق حکایت از این دارد که آگاهی از قیامت و نزول باران و چگونگی جنین در رحم مادر و اموری را که انسان در آینده انجام می‌دهد و محل مرگ او در اختیار خداوند است و دیگران را به آن راهی نیست، روایاتی که در تفسیر این آیه نیز وارد شده این حقیقت را تأکید می‌کند. در نهج البلاغه آمده است: هنگامی که علی علیه‌السلام از بعضی حوادث آینده خبر می‌داد یکی از یاران عرض کرد: ای امیرمومنان از غیب سخن می‌گویی: و به علم غیب آشنایی؟ امام خندید و به آن مرد که از طایفه بنی کلب بود فرمود: ای برادر کلبی! این علم غیب نیست این فرا گرفته‌ای است از عالمی (پیغمبر). علم غیب تنها علم قیامت است و آنچه خداوند سبحان در این آیه (۳۴ لقمان) برشمرده. بعد از ذکر آیه شریفه فرمود: خداوند سبحان از آنچه در رحم‌ها قرار دارد آگاه است؛ زشت است یا زیبا؟ سخاوتمند است یا بخیل؟ سعادتمند است یا شقی؟ چه کسی در آتش دوزخ است؟ چه کسی در بهشت دوست پیامبران است؟اینها علومی است که غیر از خدا کسی نمی‌داند.[1]

با احتساب این موارد می‌توانیم نتیجه بگیریم که علم پیامبر و ائمه کامل نبوده و نامحدود نیست بلکه علم

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸.

نامحدود تنها مخصوص خدا است هم چنین این علم و از جمله علم غیب اعطایی از سوی خداوند بوده و اکتسابی نیست و البته این علم عطایی به پیامبر تدریجی بوده و دفعی نیست بنابراین خداوند به پیامبر می‌فرماید: «طلب زیادتی علم نما تا هر روز بر علم تو اضافه شود.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.تفسیر نمونه، ج۱۳، ص۳۱۴.

۲.نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸.

۳. منشور جاوید، جعفر سبحانی، ج۱۰، موسسه امام صادق علیه‌السلام .

۲) با توجه به امی بودن پیامبر اکرم ﷺ آیا ایشان در زمان رحلت نیز خواندن و نوشتن نمی دانستند؟

در این که پیامبر اکرم ﷺ امی بوده و تا زمان رسیدن به مقام نبوت بهره‌ای از خواندن و نوشتن نداشته تقریباً اتفاق نظر وجود دارد. در برخی از آیات قران به امی بودن پیامبر تصریح شده است. ﴿وَما كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذاً لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ﴾[1]؛ «تو پیش از فرود آمدن قرآن، هیچ نوشته‌ای نمی خواندی، و نیز نوشته‌ای را به دست خود، نمی نوشتی. (اگر چنین می‌کردی)، بی گمان باطل گرایان (درباره قرآن) شک می‌کردند».

در سوره جمعه نیز آمده است: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُم...﴾[2]؛ «اوست خداوندی که در میان مردمی که خواندن و نوشتن نمی دانستند پیامبری از خود ایشان بر انگیخت».

اکثریت علمای شیعه بر این باورند که رسول خدا ﷺ قبل از بعثت نه چیزی نوشته و نه چیزی خوانده است. شیخ طوسی با تعبیر «مذهب علمائنا کافه»[3] در این خصوص ادعای اجماع می‌کند. عموم اهل سنت بر این باورند که پیامبر ﷺ توانایی خواندن و نوشتن نداشته است. هر

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۸.
۲. سوره جمعه، آیه ۲.
۳. طوسی، محمد بن حسن، التبیان، قم: بوستان کتاب، ۱۴۰۹ق، ج ۸، ص ۲۱۶.

چند عده‌ای هم معتقدند که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین توانایی را داشته است. ولی خداوند به او اجازه نداده است که چیزی را بنویسد. قرطبی پس از نقل این دو قول می‌نویسد: «نظریه درست در این مسئله این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله حتی یک حرف هم ننوشته است هم چنین او هرگز چیزی نخوانده است».[1]

اما در این خصوص که آیا آن حضرت قادر بر خواندن و نوشتن بوده یا خیر، بین علمای شیعه اختلاف است.

برخی قائلند آن حضرت قدرت بر خواندن و نوشتن داشت[2] اما با این حال هرگز چیزی را نخواند و ننوشت[3] این گروه به روایتی استناد می‌کنند که در آن آمده است امام جواد علیه السلام فرمود: چگونه او چیزی نمی نوشته در حالی که خداوند می‌فرماید: اوست خدایی که در میان مردم درس نخوانده پیامبری را از بین خودشان برانگیخت تا بر آنان آیاتش را تلاوت کند[4]... پس چگونه چیزی را که نمی دانست، آموزش می داد. به خدا او به هفتاد و دو زبان یا هفتاد و سه

۱. قرطبی، الجامع لاحکام القران، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق، ج۱۳، ص۳۵۲.
۲. طوسی محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، تهران: المکتبه الرضویه، بی تا، ج۸، ص۱۲۰؛ التبیان، همان، ج۸، ص۲۱۶.
۳. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، بیروت، موسسه الرساله، ۱۴۳۰ق، ج۱۶، ص۱۳۴.
۴. اشاره به آیه دوم سوره جمعه.

زبان می نوشت.[1] به فرض پذیرش این روایت از حیث سند، روایت دلالت می‌کند که این امر بر اساس معجزه بوده است.[2]

برخی هم قایلند در این رابطه نمی‌توان اظهار نظر قطعی داشت. سید مرتضی در این باره می‌گوید: از این آیه (عنکبوت/ ۴۸)، چنین بر می‌آید که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیش از بعثت خود، خواندن و نوشتن را به خوبی نمی دانسته، ولی پس از پیامبری، نمی‌توانیم بدون امکان اظهار نظر قطعی درباره هیچ یک از دو حالت، بگوییم که وی، با نوشتن و خواندن، آشنا بوده یا نبوده است.[3]

نتیجه گیری

به نظر می‌رسد در این رابطه نتوان اظهار نظر قطعی کرد. عده‌ای معتقدند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توانایی خواندن و نوشتن را چه قبل و چه بعد از بعثت نداشته است. اما در مقابل عده‌ای معتقدند آن حضرت بعد از بعثت این توانایی را داشته است، هر چند در عمل این کار را انجام نداده است.

۱. شیخ صدوق، معانی الاخبار، قم: موسسه النشر الاسلامی، ص۵۴.
۲. عاملی، سید جعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی الاعظم، بیروت، المرکز الاسلامی للدراسات، ۱۴۲۸ق، ج۱۶، ص۱۲۱.
۳. طبرسی، مجمع البیان، ج۴، ص۲۸۷.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.مطهری؛ مرتضی، پیامبر امی.

۲- سیره صحیح پیامبر ﷺ ترجمه سپهری.

عصمت پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱) آیا دلیل عقلی بر عصمت انبیاء وجود دارد؟ و اگر انبیاء معصوم نباشند، چه مشکلی پیش می‌آید؟

مسأله عصمت انبیا در دو محور مطرح است: یکی عصمت انبیاء از گناه، و دیگری عصمت از خطا و اشتباه، از اولی تعبیر به عصمت عملی و از دومی تعبیر به عصمت علمی می‌شود، و این مسأله جزو مسائل اساسی است که بسیاری از عالمان دینی درباره آن سخن گفته و بحث کرده‌اند. در این جا به ذکر پاره‌ای از دلایل و مستندات عقلی عصمت انبیا اشاره می‌شود:

۱. از آن جا که هدف از بعثت انبیا هدایت و راهنمایی انسان‌ها به سوی حقایق و وظایفی است که خداوند برای بشر تعیین کرده است، و در حقیقت انبیا و اوصیای آنان، خلیفه و نمایندگان الهی در میان بشر و مأمور ابلاغ دین خدا و هدایت بشرند، اگر خود آنان به دستورهای دین و پیام رسالت‌شان عمل ننمایند و گرفتار لغزش‌های علمی و عملی

بشوند، مردم هیچ گونه اعتمادی به آنان پیدا نمی‌کند، در نتیجه اهداف بعثت تحقق نخواهد یافت؛ بنابراین حکمت و لطف خداوند اقتضا می‌کند که فرستادگان او از مصونیت کامل و عصمت در هر دو بعد عقل نظری و عقل عملی برخوردار بوده و نه تنها دچار معصیت و گناه نشوند؛ بلکه سهو و نسیان نیز در ساحت قدس آنان راه پیدا نکند.

۲. دلیل عقلی دیگر بر عصمت آن است که انبیا، گذشته از آموزش و ابلاغ احکام خداوند مسئول پرورش و تربیت مردم نیز هستند. لذا در قرآن کریم آمده است: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يتْلُوا عَلَيهِمْ آياتِهِ وَ يزَكِيهِمْ وَ يعَلِّمُهُمُ الْكتابَ وَ الْحِكمَه وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِى ضَلالٍ مُبِينٍ﴾[1] به راستی خدا بر مؤمنان منت نهاد آن‌گاه که در میانشان پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان کند و کتاب و حکمتشان بیاموزد، در حالی که بی‌تردید پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند. بی‌تردید این مهم (تربیت و تزکیه نفوس) در صورتی تأمین خواهد شد که مربیان اصلاح و تربیت، خودساخته، صالح و از هرگونه معصیت و نقص پاک و منزه باشند، و گرنه به طور مسلّم «فاقد شیء معطی شیء» نخواهد شد.[2] از قاضی عبدالجبار

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

۲. بند الف و ب، در منبع ذیل مطرح شده: مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش عقاید، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، سال ۱۳۶۷ش، جلد ۲، ص۶۷، سبحانی، جعفر، منشور جاوید، قم: انتشارات اسلامی، جلد ۵، ص۳۲.

معتزلی نقل شده که گفته است: چون مردم به حرف کسی که کـردارش بـا گفتارش مطابقت نـدارد، اطمینان حاصل نمی‌کنند، پس واجب است که انبیا از چیزی که سبب عذاب و خروج آنان از ولایت الهی می‌شود، منزه باشند.[1]

۳. دلیل دیگر آن است که اطاعت و پیروی از پیامبران الهی واجب است و اگر آنان معصیت انجام دهند وظیفه مردم نسبت به آنان دو صورت خواهد داشت، اگر پیروی آنها را نکنند و هر کاری که پیامبران انجام می‌دهند به جا نیاورند، فایده بعثت از بین خواهد رفت؛ زیرا خداوند پیامبران را برای آن فرستاده است که مردم کردار آنها را سرمشق و الگو قرار دهند و با بهره‌گیری از آن سرمشق، خود را به کمال مطلوب انسانی‌شان برسانند. و اگر پیروی کنند باید مثل آنان هر کاری را، گرچه خلاف و معصیت باشد باید انجام دهند؛ در حالی که هیچ پیامبری مردم را به گناه فرا نمی‌خواند و اساساً پیامبران برای هدایت و جلوگیری از معصیت فرستاده می‌شوند؛ پس معلوم می‌شود که گناه اساساً با انگیزه بعثت ناسازگار است و انبیا نباید گناه کنند.[2]

۴. نکته دیگر آن است که اگر پیامبران معصوم نباشند و گناه انجام دهند؛ چند محذور و مشکل جدی پیش خواهد آمد:

۱. سبحانی؛ جعفر، الهیات، علی هدی الکتاب و السنه و العقل، نشر المرکز العالمی للدراسات الدینیه، چاپ دوم، سال ۱۴۱۱ ق، جلد ۲، ص ۱۵۷.
۲. جوادی آملی؛ عبدالله، وحی و نبوت، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم: نشر مرکز اسراء، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش، ش ۳، ص ۲۳۱.

الف. چون معصیت موجب فسق می‌شود؛ شهادت آنها پذیرفته نیست؛ در حالی که نپذیرفتن شهادت پیامبر نقض غرض رسالت اوست.

ب. اگر پیامبری گناه کند، سزاوار عذاب، نفرین و سرزنش خدا می‌شود؛ در حالی که هیچ پیامبری چنین نیست.

ج. اگر کسی اهل معصیت باشد، اساساً به مقام نبوت نمی‌رسد و نمی‌تواند عهده‌دار رسالت بشود، چون خداوند فرمود: لاینال عهدی الظالمین.[1]

جمع‌بندی و نتیجه: پس به دلیل این که:

اولاً: تنها در سایه عصمت، اطمینان مردم به پیامبران تحقق پیدا می‌کند.

ثانیاً: انبیا، گذشته از بیان احکام دین مسئول تربیت و تزکیه بشر هستند.

ثالثاً: چون اطاعت از پیامبر واجب است، پس هرکاری که او می‌کند مردم یا باید انجام دهند و یا لااقل برای آنان جائز است انجام دهند، گرچه معصیت باشد.

رابعاً: اگر پیامبر معصیت کند شهادت او پذیرفته نیست و سزاوار نفرین است و نمی‌تواند به مقام نبوت برسد.

با توجه به موارد یاد شده عقل حکم می‌کند که پیامبران

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

الهی باید در هر دو بعد علمی و عملی از هرگونه نقص و معصیت مصون و معصوم باشند و گرنه اهداف بعثت تحقق پیدا نخواهد کرد.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. سبحانی، جعفر، منشور جاوید، ج ۱۰، ص ۱۵۲، نشر امام صادق، ۱۳۷۰ ش.

۲. سبحانی، جعفر، منشور امامیه، ص ۱۱۲، نشر مؤسسه امام صادق، ۱۳۷۶ ش.

۳. علامه طباطبایی، سید محمدحسین، شیعه در اسلام، ص ۸۵، نشر شرکت انتشار، تهران: سال ۱۳۴۸ ش.

۴. سبحانی، جعفر، عصمه الانبیاء فی القرآن الکریم، ص ۵۳، نشر مؤسسه الامام لاصادق، سال ۱۳۷۶ ش.

۵. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۳۶، نشرالمؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۲) آیا می‌توان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را مورد نقد و بررسی قرار داد؟

وظیفه اصلی انبیاء این است که انسان‌ها را در جهت دادن به زندگی و حرکت تکاملی، یاری دهند تا بتوانند در هر شرایطی وظیفه خود را بشناسند و نیروهایشان را در راه رسیدن به هدف مطلوب بکار گیرند، خواه مردم بیابانگرد و چادرنشین باشند و خواه مردم اقیانوس پیما و فضا نورد، ارزش‌های اصیل انسانی را بشناسند و بدانند چه وظایفی در مورد پرستش خدای متعال و درباره فرد فرد خودشان و نیز نسبت به همنوعان و سایر آفریدگان دارند، تا با انجام دادن آنها به کمال و سعادت حقیقی و ابدی، نائل گردند. بدیهی است که انسان‌های عادی، مستقیما از این وسیله شناخت بهره‌مند نمی‌شوند و استعداد و لیاقت دریافت وحی الهی را ندارند، و ناچار پیام الهی به وسیله پیامبران باید به ایشان ابلاغ شود.[۱]

بنابراین هدف اصلی از بعثت انبیاء، راهنمایی بشر به سوی حقایق و وظایفی است که خدای متعال برای انسان ها تعیین فرموده است و ایشان در حقیقت نمایندگان الهی در میان بشر هستند که باید دیگران را به راه راست هدایت کنند، بر این اساس، حکمت و لطف الهی اقتضا دارد که پیامبران، افراد پاک و معصوم ازگناه باشند و حتی

۱. مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش عقائد (سه جلدی)، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۵ش، ص۱۸۸.

کار ناشایسته‌ای از روی سهو و نسیان هم از آنان سر نزند، تا مردم گمان نکنند که ادّعای سهو و نسیان را بهانه‌ای برای جواز لغزش و اشتباه قرار داده‌اند.

با توجه به این مقدمه:

اگر مقصود از نقد و بررسی رسول اکرم با تسامح این باشد که، آیا یک مسلمان حق دارد و می‌تواند، با اعتقاد و توجه به این که خطا و اشتباه در گفتار و کردار آن حضرت راه ندارد و خداوند صحت و سلامت گفتار و کردار او را تضمین نموده. به منظور اطمینان بیشتر و کسب دانش و اطلاع افزونتر، از چرایی این عمل رسول اکرم سئوال نماید؟، باید گفت: نقد و بررسی به این معنا مشکل و مانعی ندارد، مثلا کسی سئوال کند چرا پیامبر اکرم صلح حدیبیه را پذیرفت؟ یا اگر پیامبر اکرم معصوم است پس چرا این همه توبه و استغفار می‌کند؟ یا چرا عصمت ایشان با برخی آیات قرآن در ظاهر منافات دارد؟ آن گاه اگر کسی قصد کشف حقیقت و به دنبال پاسخ باشد و با تحلیل، وجهی برای آن ذکر نماید، نه تنها منعی ندارد بلکه فعل نیکویی است.

اما نقد و بررسی به معنای مصطلح، که ناقد با دید نقادانه، صحت و سقم گفتار و کردار کسی را مورد نقض و ابرام قرار داده و تک تک گفتار و کردار او را، تخطئه یا تأیید می‌کند، در مورد رسول اکرم که نماینده خداوند و سفیر و فرستاده

اوست، به هیچ وجه روا نیست و هیچ مسلمانی حق ندارد چنین نقد و بررسی نسبت به آن حضرت انجام دهد، زیرا لازمه آن تخطئه و رد و انکار عصمت و در نتیجه رسالت وی خواهد بود و انکار رسالت مساوی با شرک است، بنابراین نمی‌توان پیامبر اکرم را به معنای مصطلح مورد نقد و بررسی قرار داد، زیرا او اسوه و الگوی رفتار ما است و ما هر چه داریم به برکت وجود مقدس اوست این قرآن کریم است که می‌فرماید: هر چه رسول اکرم به شما می‌گوید انجام دهید، و هر چه از آن نهی می‌کند باز ایستید.[1]

اصولاً کسی مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد که اشتباهات و خطاها و انحرافات شخصیت او را تحت تأثیر قرار داده و لکه‌دار باشد، اما شخصیتی که خداوند متعال خود سلامت شخصیت و صداقت گفتار و صحت رفتار او را تضمین کرده است، عقل به هیچ وجه اجازه نقد و بررسی او را نمی‌دهد.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.اصول عقائد، محمد تقی مصباح یزدی.

۱. سوره حشر، آیه ۷.

۳) با توجه به عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله چرا خداوند متعال در آیه دوم از سوره فتح می‌گوید: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ»؛ تا خداوند گناه گذشته و آینده تو را ببخشد؟

در تفسیر این آیه مرحوم طبرسی اقوالی را ذکر کرده و متذکر شده که این اقوال با عقیده شیعیان امامیه در مورد عصمت انبیاء موافقت ندارد. از جمله از اهل سنت نقل کرده است که گفته اند: گناهانی را که قبل از نبوّت و بعد از آن انجام داده ای، بیامرزد. و یا اینکه، خداوند وعده داده است که گناهانی را که از پیامبر سر زده یا خواهد زد، در صورتی که اتفاق افتد، خواهد بخشید.[۱]

علامه طباطبایی ـ رحمه الله علیه ـ نیز این اقوال را رد می نماید و می‌فرماید: این اشتباه از اینجا ناشی شده که اینان خیال کرده اند که ذنب به معنای معصیت و نافرمانی است و حال آنکه چنین نیست، بلکه ذنب عبارت است از هر عملی که به دنبالش ضرر و یا از بین رفتن نفعی و یا مصلحتی باشد، ونیز مراد از مغفرت، معنای معروفش که عبارت است از ترک عذاب در مقابل مخالفت با اوامر و نواهی نیست، زیرا مغفرت در لغت عبارت است از پرده افکندن بر روی هر چیز.

پس ذنب عبارت است از هر عملی که آثار بدی به همراه داشته باشد و مغفرت هم به معنای پوشاندن هر چیز است.

۱. طبرسی، مجمع البیان، ترجمه گروهی از مترجمان، انتشارات دارالکتب اسلامیه، ج۲۳، ص۱۰۱.

حال با روشن شدن معنای این دو واژه، می‌گوئیم که قیام رسول خدا علیه کفر و شرک که گاهی به وسیله جنگ و جهاد صورت می‌گرفت. انتقام مشرکین را در برداشت، به طوری که از هیچ توطئه‌ایی، برای براندازی حکومت الهی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دریغ نمی‌کردند. امّا خدای سبحان به وسیله صلح حدیبیه که به فتح مکه انجامید، شوکت و قدرت مشرکین را گرفت، و به این وسیله پیامبرش را محفوظ داشت تا رسالتش را به اتمام برساند. روایت مناظره مأمون عبّاسی با امام رضا علیه‌السلام نیز مؤید همین مطلب است که ذکر آن خالی از لطف نمی‌باشد. ابن جهم راوی این حکایت می‌گوید: روزی در مجلس مأمون حاضر شدم، دیدم حضرت رضا نزد اوست، مأمون از آن حضرت پرسید: یابن رسول الله! آیا مگر به نظر شما انبیاء معصوم نیستند؟ فرمودند: بله! مأمون: پس بفرمائید معنای این کلام خدای عزّوجل که فرموده: « لِيَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ چیست؟

حضرت فرمود: در نظر مشرکین عرب هیچ کس گناهکارتر از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نبود. برای اینکه آنها ۳۶۰ خدا داشتند و حضرت رسول، با بعثتش، آنها را از خدایی انداخت و مردم را به اخلاص و وحدانیت خدای تعالی دعوت نمود بزرگان قریش، برای انتقام جویی، به تحریک مردم پرداختند. اینجاست که وقتی خدای تعالی مکه را برای پیامبرش فتح می‌کند، می‌فرماید: ما این فتح را برای تو آشکار ساختیم، تا

تبعات و آثار سویی را که دعوت گذشته و آینده‌ات در نظر مشرکین دارد، از بین ببریم تا دیگر درصدد آزارت برنیایند و همینطور هم شد، بعد از فتح مکه، عدّه‌ای مسلمان شدند و بعضی از مکه فرار کردند، آنهایی هم که ماندند، دعوت آن حضرت را می‌پذیرفتند. پس با فتح مکه گناهانی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله، در نزد مشرکین داشت، آمرزیده شد، یعنی دیگر نتوانستند درصدد انتقام برآیند. و یا به عبارتی دست از پا خطا کنند.[1]

بنابراین منظور از گناه در آیه کریمه، گناه اصطلاحی نیست بلکه مراد مجرم بودن پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر مشرکان است (گناه سیاسی)، نیز مراد از آمرزش آن گناه، خنثی سازی توطئه‌های مشرکان در مورد آن حضرت است.

۱. طباطبائی، محمد حسین، المیزان، مترجم محمد باقر موسوی، قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳هـ ش، ج۱۸، ص۳۷۷.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، تهران: دارالکتاب اسلامیه، ج۲۲، ص۱۸.

۲. تنزیه الانبیاء، سید مرتضی علم الهدی، قم: شریف رضی، بی تا.

۳. نهج الحق و کشف الصدق، حسن بن یوسف (علامه حلی)، قم: دارالهجره، اول، ۱۴۰۷ه‍ق، مساله رابعه، ص۱۳۹.

۴) داستان رخداد غرانیق که در مورد پیامبر اکرم ﷺ در برخی روایات آمده،،چیست؟

آنچه که در مورد غرانیق نقل شده است، همانند، آیات شیطانی،سلمان رشدی از پایه و اساس دروغ است. این قضیه . در قالب روایت . که در برخی از کتب اهل سنت نقل گردیده، مخالف با آیات قرآن و نیز مقام والای عصمت پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌باشد. این جریان از محمد بن کعب قرظی که «طبری» از ابن اسحاق به واسطه یزید بن زیاد از قرظی نقل کرده به اختصار چنین است: «رسول خدا ﷺ علاقمند بود تا به نحوی مشرکان را جذب کند. او آرزو می‌کرد خداوند آیاتی نازل کند که مناسبات او را با قریش بهبود بخشد. در این هنگام آیات سوره نجم نازل شد تا به این آیات رسید : افرایت اللات و العزی و مناه الثلاثه الاخری؛ آیا . دو بت . لات و عزی را دیدی و آن منات بت سومین را . در این هنگام، شیطان دو آیه بر زبان رسول خدا- ﷺ - جاری کرد؛ «تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتضی؛ آن ها پرستوهای اوج گیرنده‌اند و شفاعت آنان مایه خشنودی است". این تمجید از بت‌ها سبب خشنودی مشرکان شد. در همان لحظه رسول خدا ﷺ به آیه سجده رسید و مسلمانان و کافران همه به سجده افتادند. شب هنگام که جبرئیل برای عرض آیات نزد رسول خدا ﷺ آمد این جملات را رد کرده و گفت: تو برای مردم چیزی خوانده‌ای که خداوند نازل نکرده

است. آنگاه آیه ۵۲ سوره حج بر او نازل شد که: «ما پیش از تو رسولی نفرستادیم جز آن که وقتی آرزو می‌کرد، شیطان بر آرزوی او راه یافته و خدا آنچه را شیطان در آرزوی او انداخته بود نسخ می‌کرد». پس از آن ادامه آیات سوره نجم بود که؛ «این خدایانی که شما بت پرستان می‌پرستید چیزی جز اسامی نیست که شما و پدرانتان بتان را به آنها نامیده‌اید.»[۱]

همانگونه که گذشت، چنین قضیه‌ای مخالف آیات صریح قرآن است زیرا در این آیات خداوند می‌فرماید:

۱. ﴿... ما ینطق عن الهوی﴾[۲]؛ قسم به آن ستاره چون پنهان شد که یار شما ـ پیامبر ـ نه گمراه شده، نه به راه کج رفته و سخن از روی هوی نمی‌گوید.

﴿و لو تقول علینا بعض الأقاویل لأخذنا منه بالیمین...﴾[۳]؛ اگر پیامبر پاره‌ای سخنان را به افترا بر ما می بست با قدرت او را فرو می‌گرفتیم، سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم:

۳. در جای دیگر در قرآن خطاب به شیطان آمده است: «تو را بر بندگان من تسلطی نیست مگر به آن گمراهانی که تو را پیروی کنند.»[۴]

۱. طبری،محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک،بیروت، دار الکتب العلمیه، الطبعه الثانیه، ۱۴۰۸ق، ج۱، ص۵۵۲.
۲. سوره نجم، آیه ۳.
۳. سوره حاقه، آیه ۴۴ - ۴۶.
۴. سوره حجر، آیه ۴۲.

۴. و در آیه دیگر آمده است: شیطان را بر کسانی که ایمان آورده اند و بر خدا توکل می‌کنند تسلطی نیست. تسلط او تنها بر کسانی است که دوستش می دارند و به خدا شرک می ورزند.[۱]

بدین ترتیب درستی آن رخداد، با توجه به آیات مذکور و دست کم برای یک مسلمان معتقد غیر قابل قبول است. از سوی دیگر درباره آیه ۵۲ سوره حج نیز علاوه بر اشکالات محتوایی که درباره تطبیق آن آیه با این ماجرا وجود دارد باید گفت: سوره حج به اتفاق آراء از سوره‌های مدنی است و طبعاً نمی‌تواند ارتباطی با آن واقعه داشته باشد.[۲] اما راوی این جریان یعنی «محمد بن کعب قرظی» یکی از قصه گویان معروف است او از بقایای یهودیان بنی قریظه است که منشا قصه گویی در دنیای اسلام دارند.[۳] البته حدیث طرق دیگری نیز دارد که نوعاً به تابعین رسیده و به اصطلاح مرسل است. تنها یک نقل آن منسوب به «ابن عباس» است که او نیز نسبت به رخدادهای دوره مکه به دلیل آن که هنوز متولد نشده بود، قولش در اصطلاح علمی، حجت نیست.[۴] شمار زیادی از مورخان و

۱. سوره نحل، ایه ۹۹.
۲. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۷، ص ۲۸۷.
۳. جعفریان، رسول قصه خوانان در تاریخ اسلام و ایران، قم: انتشارات دلیل ما، ۱۳۷۹ ش، ص ۶۸-۶۹.
۴. بلاغی، محمد جواد، الهدی الی دین المصطفی، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ج ۱، ص ۱۳۰.

علمای بزرگ چنین خبری را مردود دانسته‌اند. چنین خبری در سیره ابن اسحاق و ابن هشام و نیز در الدرر، ابن عبدالبر قرطبی نیامده است. این بدان معناست که افراد مذبور سند درستی برای آن نمی‌شناخته‌اند. سهیلی شارح سیره ابن هشام نیز می‌گوید: اهل اصول، چنین گفته‌ای را با حجت رد می‌کنند.[1] ابن حزم اندلسی، نیز به شدت از این خبر برآشفته، آن را کذب محض می‌داند. او از عقلی که چنین حماقتی را بپذیرد اظهار شگفتی می‌کند و پذیرش آن را جز بر آدم مستی که نمی‌فهمد چه می‌داند و چه می‌گوید، روا نمی‌شمرد.[2] کسانی که طرق متعدد حدیث را بررسی کرده‌اند، فهرستی از اختلافات درونی این نقل را بیان نموده‌اند؛ اختلافاتی که نشان می‌دهد روایت از اساس ساختگی است و گرنه نباید تا این اندازه صدر و ذیل آن با یکدیگر متعارض باشد. در واقع این اضطراب و تشویش و تعارض نشانگر آن است که بخش بزرگی از ماجرا را پس از جعل اصل آن، قصه خوانانی ساخته‌اند که قصد گرمی بازار نقل ها و نوشته‌های خود را داشته‌اند.[3]

غزالی نیز در «فقه السیره»[4] به نقد این خبر پرداخته است.

۱. صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد، قاهره، ۱۳۹۲ ق، ج۲، ص ۴۸۸.
۲. ابن حزم اندلسی، علی بن احمد، رسائل، تحقیق: احسان عباس، بیروت، الموسسه العربیه للدراسات و النشر، ۱۹۸۷م، ج۳، ص ۲۲۸.
۳. جعفریان، رسول، سیره رسول خدا ﷺ، قم: انتشارات دلیل ما، چاپ اول، ۱۳۸۰ش، ص ۳۵۶.
۴. غزالی، محمد بن محمد، فقه السیره، بیروت، عالم المعرفه، بی تا، ص ۱۱۶ - ۱۱۸.

او به درستی تأکید می‌کند که چگونه ممکن است چنین آیاتی .غرانیق. که ترکیبی از توحید و شرک است از زبان عاقلی صادر شود، چه رسد به رسول خدا صلی الله علیه و آله که عاقل ترین مردمان و بنیان گذار چنین مکتب توحیدی است. او این خبر و امثال آن را مربوط به اسرائیلیات می‌داند. اسرائیلیات اشاره به اخبار و نصوصی دارد که در اصل برگرفته از فرهنگ یهودی و نصرانی است و در متون اسلامی توسط یهودیان و نصرانیان مسلمان شده و یا مسلمانان شیفته آن ها وارد شده است. سید جعفر مرتضی عاملی نیز در این مورد می‌نویسد: گویا اصل این خبر از این قرار بوده که کفار در زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آیات قرآن را می‌خوانده، سخنان بیهوده‌ای را بلند می‌خواندند تا صدای قرآن به گوش کسی نرسد.[۱۳] چه بسا زمانی که آن حضرت مشغول خواندن آیات سوره نجم بوده مشرکین این جملات مهمل را بلند خوانده‌اند؛ تلک الغرانیق العلی ... شاهد این خبر آن که، بنا به گزارش کلبی در «الاصنام» در اعراب جاهلی، نظیر این کلمات را در ستایش بت‌ها می‌گفته‌اند.[۱]

به هر روی اصل ماجرا به هیچ عنوان با سه مرحله از عصمت رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱. عاملی، سید جعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، قم: بی جا، ۱۴۰۳ ق، ج۲، ص ۷۱۰؛ کلبی، الاصنام، ترجمه جلالی نائینی، تهران: ۱۳۴۸ ش، ص ۱۹.

۱. عصمت در تلقی وحی

۲. عصمت در ابلاغ وحی

۳. عصمت از گناهان، که پیامبر اکرم ﷺ و تمام انبیا دارای این سه مقام عصمت بودند، سازگار نیست و با کمال تأسف در منابع اخباریان حشوی مذهب از این دست اخبارکم نیست؛ که به گفته «غزالی» معلوم نیست چه زمانی باید اصلاح شود.[1]

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. سیره رسول خدا، میرزا عباس زریاب خویی،

۲. تاریخ قرآن، محمود رامیار.

۱. غزالی، پیشین، ص ۱۱۷.

۵) آیه ۳ سوره نصر و آیه ۱۹ سوره محمد که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن مأمور به استغفار شده و نیز آیه ۲ سوره فتح که گناه را به آن حضرت نسبت می‌دهد، عصمت پیامبر اسلام را زیر سوال می‌برد؟

عصمت پیامبران و ائمه علیهم السلام به دلایل عقلی و نقلی در جای خود ثابت شده و در جای خود باید مطالعه شود ولی توهمّی که در سئوال به آن اشاره شده در ضمن چهار بند قابل جواب است.

الف: آیاتی که پیامبر را مأمور به استغفار نموده یا خود پیامبر در مقام طلب آمرزش از گناه برآمده، هیچ منافاتی با عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد زیرا مأمور شدن پیامبر صلی الله علیه و آله به استغفار دلیل بر این نیست که او گناهی را مرتکب شده است بلکه پیامبر همانند سائر مکلفین تکلیف دارد و تکلیف، دلیل بر عصمت و عدم عصمت کسی نیست و لذا مأمور شدن پیامبر صلی الله علیه و آله به استغفار، هیچ محذوری ندارد چون استغفار هر کس به سبب حال خود آن کس می‌باشد و استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله برای درخواست ادامه مغفرت و تکمیل شکرگزاری است چون هر موجود امکانی و همه کمالاتش در حدوث و بقا نیازمند فیض الهی است و لذا اگر امداد الهی نمی‌بود حضرت یوسف گرفتار گناه می‌شد زیرا صدور گناه از معصوم محال عادی است نه محال عقلی، و با کمک خدا به گناه آلوده نشد.[1]

۱. طباطبائی، محمد حسین، المیزان، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ش، جلد ۲۰، ص ۶۵۲.

به بیان دیگر، استغفار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه علیهم‌السلام برای دفع عارض شدن گناه و غفلت است نه برای برطرف کردن گناهی که مرتکب شده باشد. در قرآن موارد زیادی مغفرت خدا نسبت به کسانی به کار رفته که اصلاً گناهی نکرده، چون تکلیفی نداشته. نظیر مستضعفینی[1] که راه نجات از کفر بر آن‌ها مسدود بوده و کسانی که از جهاد معذور[2] بوده و نیز کسانی که مضطر به خوردن از حرام شده‌اند.[3] از این قبیل آیات این نکته بدست می‌آید که صفت مغفرت در خدا مثل صفت رحمت و هدایت او است که به امور تکوینی و تشریعی تعلق می‌گیرد یعنی خدا یک‌وقتی گناهان را مورد عفو قرار می‌دهد و یک‌وقتی از وضع حکمی که اقتضا تشریع را دارد صرف نظر می‌نماید و گاهی از نزول بلایا و مصائب صرف نظر می‌کند چون حوادث و مصائب همیشه معلول گناه نیست تا بگوییم خدا گناهان مردم را بخشیده است.

به دلیل قرآنی نیز، استغفار انبیا دلیل بر عدم عصمت آنها نمی‌باشد؛ زیرا خدا در قرآن برخی از بندگانش را به «مخلَصین» توصیف نموده و معنای آن اینست که آن‌ها از وسوسه نفس و شیطنت شیطان در امان هستند و روی این جهت شیطان از دسترسی و اغوای آنان اظهار عجز نموده[4] و خدا درباره عده‌ای از انبیا مثل ابراهیم و یعقوب و اسحاق

۱. سوره نساء، آیه ۹۸.
۲. سوره مائده، آیه ۳۴.
۳. سوره مائده، آیه ۳.
۴. سوره حجر، آیه ۴۰.

و برخی دیگر از آنان صریحاً فرموده که ایشان از مخلصین هستند.[1] و از طرفی دیگر از همین مخلصین که از گزند گناه مصونند در قرآن حکایت نموده است که از خدا طلب مغفرت نموده‌اند[2] یا مأمور به استغفار شده‌اند.[3]

حال اگر این طلب آمرزش آن‌ها دلیل عدم عصمت شان باشد باید بگوئیم با مخلص بودن شان قابل جمع نیست و خدا -نعوذ بالله- در قرآن متناقض سخن گفته، از یک طرف این‌ها را از مخلصین شمرده و از طرفی دیگر گفته باید برای گناه شان استغفار کنند، در حالی که در قرآن اختلاف و تناقض وجود ندارد و خدا راه نفوذ باطل را از قرآن نفی نموده و عصمت آن را برهانی نموده است.[4]

گذشته از همه این‌ها اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به دلیل آیاتی که در سؤال آمده معصوم از گناه نباشد لازم می‌آید خدا مردم را به اطاعت از کسانی که خود ایمن از گناه نیستند امر کرده باشد و چنین دستوری از خدای حکیم محال است در حالی که می‌بینیم خدا به اطاعت از خود و رسول فرمان داده است[5] یا فرموده است آنچه را پیامبر آورده بگیرید و از آنچه نهی کرده خودداری نمائید.[6]

۱. سوره ص، آیه ۴۶.
۲. سوره ابراهیم، آیه ۴۱.
۳. سوره نصر، آیه ۳ / سوره محمد، آیه ۱۹.
۴. سوره نساء، آیه ۸۲ / سوره حجر، آیه ۹ / سوره فصلت، آیه ۴۲.
۵. سوره نساء، آیه ۵۹.
۶. سوره حشر، آیه ۷.

و نیز اگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که حجت خداست و اطاعت شان لازم می‌باشد، جائز الخطا باشد و در مواردی مردم را به خطا دعوت کند و بعد تقصیر آن را به گردن شیطان بیندازد، اتمام حجت و نیز غرض از بعثت حاصل نمی‌شود و خدا حجتی بر خلق نخواهد داشت در حالی که از جمله اهداف فرستادن پیامبران اتمام حجت است یعنی یکی از فلسفه‌های وجودی حجج الهی، اتمام حجت است و این غرض آن گاه برآورده می‌شود که پیامبران و ائمه علیهم‌السلام معصوم باشند.

ب: گناه و مغفرت همیشه و در همه جا معنای عرفی یعنی مخالفت تکالیف الهی و آمرزش و صرف نظر از عقاب را ندارد و گناه و مغفرتی که در برخی از آیات به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت داده شده به معنایی که عرف می‌فهمد نیست بلکه گناه و مغفرتی است که تنها ذوق عشق و محبت آن‌ها را درک می‌نماید. به این بیان که علاقه انسان نسبت به محبوب حقیقی هرگاه به حد شیفتگی برسد، حتی اشتغال به ضروریات زندگی از قبیل خوردن و خوابیدن را گناه می‌شمارد چون این کارها هر چند از ضروریات زندگی است ولی یک یک آن‌ها اشتغال اختیاری به غیر خداست و لذا مایه شرمندگی محبّ و بنده خالص خداست.

بندگی ناشی از محبت، کار بنده را به جایی می‌رساند که دیگر اراده چیزی غیر از خواسته‌های خدا را برای انسان باقی نمی‌گذارد و در چنین حالتی انسان احساس می‌کند

که کوچکترین توجه به خود، گناهی عظیم و پرده‌ای است ضخیم که جز مغفرت پروردگار آن را نمی‌تواند برطرف کند و لذا بیشترین استغفار را پیامبران و ائمه علیهم السلام داشته که نمونه‌های از استغفار برخی پیامبران و از جمله خاتم المرسلین در قرآن آمده است.[1]

امّا در خصوص آیه دوم سوره فتح از آن جایی که یک نوع ارتباط بین فتح مبین و مغفرت گناه پیامبر فهمیده می‌شود (زیرا مضمون آیه ۱ و ۲ این است که خدا فتح مبین را نصیب پیامبر کرد تا گناه گذشته و آینده پیغمبر صلی الله علیه و آله را ببخشد) و می‌دانیم که بین فتح مبین و مغفرت گناه به معنای اصطلاحی آن هیچ ارتباطی نیست به ناچار باید گفت به معنای لغوی به کار رفته است. و «ذنب» در لغت به معنای آثار و پیامد شومی عمل می‌باشد حال هر چه باشد و «مغفرت» به معنای پوشاندن و پرده برافکندن بر چیزی است.

با توجه به معنای اصطلاحی و لغوی این دو کلمه می‌توان گفت قیام پیامبر صلی الله علیه و آله به دعوت مردم و نهضتش علیه کفر و شرک قبل از هجرت عملی بود که آثار و عواقب خطرناکی برای حضرت داشت و مصداقی بود برای کلمه «ذنب» و عملی بود حادثه آفرین و مسئله ساز و کفار قریش تا قدرت داشتند، هیچ‌گاه پیامبر را مشمول مغفرت خود قرار نمی‌دادند چون

۱. المیزان، ج۶، ص ۵۳۳.

او را مستحق آزار می‌دیدند؛ بنابراین، قیام پیامبر علیه کفر، گناهان گذشته او به‌شمار می‌رفت و گناهان آینده او عبارت بود از عواقب خطرناک ریختن خون‌های مشرکین در جنگ بدر و احد و خداوند توسط فتح مبین (فتح مکه یا صلح حدیبیه) شوکت مشرکین قریش را از آنان گرفت و بدین وسیله گناهانی را که رسول خدا در نظر مشرکین داشت، پوشانید و عقوبت‌هایی را که از ناحیه مشرکین متوجه پیامبرﷺ بود ابطال نموده و آن حضرت را از شرّ قریش ایمنی داد. شاید بر این که کلمه ذنب در مورد پیامبرﷺ در این آیه به معنای لغوی به کار رفته این کلام حضرت موسی است که خداوند در قرآن حکایت نموده است: «فرعون بر من گناهی دارد که می‌ترسم به جرم آن مرا بکشد»[1] در حالی که موسی از مظلوم حمایت نموده و شر ظالم را دفع کرده بود و این عمل حضرت موسی پیامدهای شومی از ناحیه فرعون برای حضرت موسی داشت.[2]

ج: توهم عدم عصمت پیامبرﷺ از آیات اول سوره «عبس» به دلیل سرزنشی که از آن استفاده می‌شود، جوابش این است که اولاً برخی از مفسرین اهل سنت با این که عقاب موجود در آیه را مربوط به شخص پیامبرﷺ می‌دانند و می‌گویند پیغمبر با عده‌ای از مشرکین مشغول صحبت

۱. سوره شعرا، آیه ۱۴.
۲. المیزان، جلد ۱۸، ص۳۸۱.

بود و آن‌ها را به اسلام دعوت می‌کرد که «ابن ام مکتوم» وارد شد و کلام پیامبر را چندین بار قطع نموده و موجب آزار آن حضرت گردید و حضرت ناراحت شد، و می‌گوید این ناراحتی پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچ گونه صدمه به عصمت آن حضرت نمی‌زند و پیامبر صلی الله علیه و آله مرتکب گناهی نشده بلکه بر خلاف احتیاط ترک عمل افضل صورت گرفته و چون این ترک اولی موجب این توهم شده که پیامبر صلی الله علیه و آله اغنیا را هر چند مشرک باشند بر فقرا مقدم می‌دارد لذا مورد عتاب خدا قرار گرفته است ولی به هر حال تمسک و استدلال به این آیه بر عدم عصمت انبیا صحیح نیست.[1]

ثانیاً دلالت آیات اوّل این سوره بر این که شخص مورد عتاب پیامبر است روشن نیست بلکه صرفاً داستان کسی را که با آمدن فقیری چهره اش را در هم کشید و عبوس شد و خود را جمع کرد، نقل می‌نماید، در حالی که این کار از پیامبری که حتی با مشرکین اخلاقش این نبوده که خود را عبوس نماید بدور است چون خدا به‌طور اطلاق و بدون هر قید و شرطی اخلاق او را ستوده[2] و محال است بعد از آن ستایش اخلاق نکوهیده‌ای را به او نسبت داده و بفرماید چرا تو به اغنیا متمایل هستی و برای به دست آوردن دل آنها از فقرا روی برمی‌گردانی؛ بنابراین شخص مورد عتاب غیر از

۱. فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب(تفسیر کبیر)، دار احیاء التراث العربی؛ بیروت؛ ۱۴۲۰ ق، جلد ۱۶، ص ۵۶.
۲. سوره قلم، آیه ۴.

پیامبر صلی الله علیه و آله است و مؤید این ادعا روایتی است که می‌گوید: «شأن نزول آیات اول سوره «عبس» مربوط به مردی از بنی امیه می‌باشد که با آمدن «ابن ابی مکتوم» عبوس شد...».[1]

د: پاسخ توهم عدم عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت عتابی که از آیه اول سوره تحریم فهمیده می‌شود این است که این سرزنش در واقع مربوط زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله است نه خود حضرت و این امر نیاز به توضیح دارد به این بیان که: آیه ۴ همین سوره «از انحراف و دست به دست هم دادن دو زن از زنان پیغمبر علیه آن حضرت سخن گفته و آن‌ها را دعوت به توبه می‌نماید» و روایات وارده در تفسیر آیه می‌گوید مراد از آن دو، حفصه و عایشه است که از ارتباط پیامبر با همسر دیگرش «ماریه قبطیه» سخت ناراحت بوده و موجب آزار پیامبر می‌شدند و از حضرت می‌خواستند که سوگند یاد کند که دیگر به «ماریه قبطیه» سر نزند تا این که پیامبر به خاطر آزار آن دو چنین سوگندی یاد نمود و با سوگند یاد نمودن ارتباط با «ماریه قبطیه» را بر خود حرام نمود و خداوند بعد از این کار او را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: «ای نبی چرا حلال خدا را بر خود حرام می نمائی» و این خطاب در ظاهر متوجه رسول خداست که به خاطر رهائی از آزار حفصه و عایشه بوسیله سوگند، حلالی را بر خود حرام نموده، ولی در حقیقت عتاب متوجه عایشه و حفصه می‌باشد و به آن

۱. المیزان، ج۲۰، ص۳۳۱.

دو گفته می‌شود که چرا از ارتباط حلال پیامبر صلی الله علیه و آله جلوگیری می‌نمایند و چرا آن حضرت را می‌رنجانند.

این گونه سخن گفتن از قبیل ضرب‌المثل معروفی است که گفته می‌شود «به در می‌گویم دیوار تو بشنو» یا گفته می‌شود. «دخترم به تو می‌گویم عروسم تو بشنو» و در روایات نیز آمده است که بسیاری از خطابات قرآن بر اساس همین ضرب‌المثل نازل شده و در قرآن نمونه‌های فراوانی وجود دارد از جمله آن جایی که خداوند خطاب به عیسی علیه السلام می‌فرماید: «و آن گاه که خداوند به عیسی بن مریم می‌گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟.....»[1] در این آیه ملاحظه می‌کنیم که مورد عتاب مسیحیانی هستند که به پرستش عیسی علیه السلام پرداخته‌اند لکن در ظاهر خطاب به عیسی علیه السلام شده است.[2]

۱. سوره مائده، آیه ۱۱۶.

۲. المیزان، ج۱۹، ص ۵۵۳؛ و جوادی آملی، عبد الله، تفسیر موضوعی، مرکز نشر اسرا، سوم، ۱۳۸۲، جلد ۹، ص ۴۲.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. تفسیر المیزان ذیل آیات، نصر / ۳، تحریم / ۱، فتح / ۲، عبس / ۱، محمد / ۱۹.

۲. تفسیر نمونه ذیل همین آیات.

۳. جوادی آملی؛ عبدالله، تفسیر موضوعی، ج ۹، ص ۴۲ به بعد.

۶) چرا در قرآن ﴿اطیعوا الله و اطیعوا الرسول﴾ آمده است؟ مگر اطاعت از خدا با اطاعت از رسول فرق دارد؟

توحید دارای مراتبی است همانند توحید در ذات، توحید در خالقیت، توحید در الوهیت، توحید در ربوبیت تکوینی، و یکی از مهم‌ترین مراتب توحید، توحید در ربوبیت تشریعی است، یعنی پس از اعتقاد به این که آفریننده ما خداست و اختیار وجود و تدبیر زندگی هم استقلالاً به دست اوست، باید باور داشته باشیم که جز او کسی حق فرمان دادن و قانون وضع کردن برای ما انسان‌ها را ندارد. قانون به پشتوانه وضع امضا و اجازه او رسمیت پیدا می‌کند.[۱] این مرتبه از توحید دارای چنان اهمیتی است که اگر کسی بخواهد از موحدین و مسلمان‌ها شمرده شود، باید به این مرتبه از توحید معتقد باشد.[۲] و از نظر قرآن کسی موحّد است که هم واجب الوجود را منحصر به الله بداند و هم خالق را، هم «ربّ تکوینی» را، هم «ربّ تشریعی» را و هم «اله و معبود» را.[۳]

دلیل روشنی که بر این مطلب وجود دارد، داستان ابلیس است که در قرآن مکرّر و با تأکید بیان شده است. او معتقد به خالقیت خداوند بود؛ زیرا وقتی خداوند به او فرمود چرا به آدم سجده نکردی؟ می‌گوید: ﴿خلقتنی من نار و خلقته من طین﴾[۴] تو

۱. مصباح یزدی، محمد تقی، معارف قرآن (خداشناسی)، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۷۶ش، ص ۴۹.
۲. همان.
۳. همان، ص ۵۴.
۴. سوره اعراف، آیه ۱۲.

مرا از آتش و او (آدم) را از گِل آفریدی، من از او بهترم چرا برای او سجده کنم؟» همچنین اعتقاد به ربوبیت نیز داشت ﴿... قال ربّ بما اَغوَیتنی لَاُزَینَنَّ لهم﴾[1] خدا را به عنوان ربّ یاد می‌کند. در جای دیگر آمده است: ﴿ربّ فانظرنی الی یوم یبعثون﴾[2] از خدا می‌خواهد که تا روز قیامت عمرش را طولانی کند تا همه آدمیان را گمراه کند، بدین ترتیب معلوم می‌شود که او به روز قیامت هم معتقد بوده است. شیطان با وجود داشتن همه این اعتقادات سقوط کرد؛ زیرا در مقابل فرمان خدا (سجده بر آدم) سرپیچی کرد، یعنی او در اعتقاد به ربوبیت تشریعی مشکل داشت؛ در حالی که حق اطاعت بی‌چون و چرا مال خداست وقتی امر می‌کند باید اطاعت شود؛ در نتیجه ابلیس فقط به خاطر سرپیچی از اطاعت خداوند از جایگاه خود سقوط کرد.[3]

بنابر این در جهان هستی کسی که باید اطاعت شود فقط خدا است و اطاعت دیگران باید به اذن او باشد؛ زیرا مراتب مختلف توحید تنها در این صورت معنا پیدا می‌کند. با توجه به مقدمه فوق در پاسخ سؤال مذکور می‌توان دو وجه ذکر کرد:

اول: اطاعت از خدا به مقتضای خالقیت و حاکمیت او ذاتی است؛ ولی اطاعت از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مولود فرمان پروردگار

۱. سوره حِجر، آیه ۳۹.
۲. سوره اعراف، آیه ۱۴.
۳. همان، ص ۶۰-۶۲.

است، به تعبیر دیگر اطاعت از خدا بالذات و به‌طور مستقل واجب است؛ اما اطاعت از پیامبر بالغیر و به دستور خدا است. و شاید به جهت تفاوت دو سنخ از اطاعت در آیه کریمه اطیعوا تکرار شده است.[1]

دوم: وجهی است که علامه طباطبایی در المیزان ذکر کرده است، ایشان می‌فرماید: شکی نیست در این که خداوند متعال (در آیه شریفه ۵۹ سوره نساء) از اطاعت خود اطاعت در آنچه را که وحی کرده و از طریق رسولش به ما رسیده است، اراده کرده؛ امّا رسول دارای دو مقام است یکی مقام تشریع که آنچه را خدا به او وحی کرده است (غیر از قرآن)، برای مردم بیان می‌کند. به مقتضای این مقام اجمال و کلیات آنچه را در کتاب آمده است، برای مردم به‌طور مفصل و شفاف ارائه می‌کند، همان‌گونه که خدا فرموده است: ﴿و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نُزِّل الیهم﴾[2]

دوم مقام رأی و نظر؛ بدین معنا که: آنچه را درست می‌داند به آن حکم می‌کند این کار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مربوط به مقام حکومت و قضاوت حضرت می‌شود، چنان‌که آیه شریفه به آن مقام اشاره کرده است: ﴿لتحکم بین الناس بما اراک الله﴾[3]

۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران: جلد ۳، ص ۴۳۵.
۲. سوره نحل، آیه ۴۴.
۳. سوره نساء، آیه ۱۰۵.

پس اطاعت از رسول معنایی دارد و اطاعت از خدا معنای دیگری اگر چه در حقیقت اطاعت از رسول همان اطاعت از خداست؛ زیرا خداوند اطاعت رسول را الزامی‌کرده است، همان گونه که می‌فرماید: ﴿ما أرسلنا من رسول الاّ لیطاع باذن الله﴾[1] بنابر این اطاعت از رسول در این دو مقاله، بر مردم واجب است. این معنا (تفاوت مورد اطاعت از خدا و رسول) که سبب شده است تا امر به اطاعت تکرار شود.[2]

پس تکرار واژه اطاعت اولا، بدان لحاظ است که، اطاعت از خداوند بالذات و به‌طور مستقل واجب است؛ ولی اطاعت از رسول بالغیر و به خاطر فرمان خداوند. ثانیاً، خداوند از اطاعت خود، اطاعت در معارف اسلامی را، که از طریق وی به پیامبر و سپس به انسان‌ها رسیده است، اراده کرده است؛ در حالی که مراد از اطاعت پیامبر، اطاعت از وی در بیان و تفضیل احکام کلی و نظریات آن حضرت در باب حکومت و قضاوت است.

۱. سوره نساء، آیه ۶۴.
۲. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، قم: چاپ جامعه مدرسین، جلد ۴، ص ۳۸۸.

۷) آیاجریان آخرین خطابه پیامبر -صلی‌الله‌علیه‌وآله- و این که اگر کسی بر گردن من حقی دارد بیاید و قصاص کند، با عصمت ایشان منافاتی ندارد؟

اعتقاد به عصمت انبیاء الهی علیهم‌السلام از گناهان عمدی و سهوی، یکی ازعقاید قطعی و معروف شیعه است که ائمه اطهار ع آن را به پیروانشان تعلیم داده‌اند. شیعیان اثنی‌عشری معتقدند که پیامبران از آغاز تولد تا پایان عمر، از همه گناهان اعم از کبیره و صغیره، معصومند و حتی از روی سهو و نسیان هم گناهی از ایشان سر نمی‌زند، منظور از عصمت تنها عدم ارتکاب گناه نیست، زیرا ممکن است یک فرد عادی هم مرتکب گناه نشود، بلکه منظور این است که شخص، دارای ملکه نفسانی نیرومندی باشد که در سخت‌ترین شرایط هم او را از ارتکاب گناه باز دارد. ملکه‌ای که از آگاهی کامل و دائم به زشتی گناه و اراده قوی بر مهار کردن تمایلات نفسانی، حاصل می‌گردد.

پس لازمه عصمت ترک اعمالی است که بر او حرام باشد، منظور از گناه که شخص معصوم، مصونیت از ارتکاب آن دارد، عملی است که در زبان فقه حرام نامیده می‌شود، اما واژه گناه و معادل‌های آن مانند (ذنب) و (عصیان) که کاربرد وسیعتری دارد و شامل (ترک اولی) هم می‌شود، انجام دادن چنین گناهانی منافاتی با عصمت ندارد.[۱]

۱. مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش عقاید (سه جلدی)، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۵ش، ص۱۹۷.

با توجه به مقدمه‌ای که ارائه گردید، هم اکنون در پاسخ پرسش فوق باید گفت: عصمت پیامبر اکرم با آخرین خطبه آن حضرت که طی آن خود را در معرض قصاص قرار داد و از مردم درخواست نمود که هر کس حقی یا مظلمه‌ای به گردن او دارد بیاید قصاص کند، به هیچ وجه تهافت و ناسازگاری ندارد، زیرا معنای این که کسی خود را در معرض قصاص قرار داده و درخواست قصاص نماید، الزاماً این نیست که شخص درخواست کننده قصاص که خود را در معرض آن قرار داده، حقی را ضایع نموده و یا گناهی را مرتکب شده است تا زمینه این توهم فراهم شود که این رویداد با عصمت منافات دارد، بلکه شخص معصوم و مصون از گناه می‌تواند به انگیزه تربیت و آموزش مردم و تواضع و بهاء دادن به حقوق مردم و به منظور نمایش گذاشتن مصونیت و عصمت خویش و تفهیم و تثبیت آن به عنوان شرط لازم و غیر قابل چشم پوشی و مسامحه در رهبری الهی و دینی و استمرار آن در رهبران آینده است. اسلام، و تشویق و ترغیب آنان از این طریق به پاکی و پاکدامنی، به عنوان پیشوا و مقتدای اسوه، به چنین اقدامی دست زده و بدین وسیله به امت اعلام نماید که خداوند از حقوق مردم به هیچ وجه نخواهد گذشت، جز با ادای حقوق آنان، بنابراین مواظب گفتار و کردار خود باشید.

روی همین جهت بود که بلال مؤذن پیامبر اکرم ص بی اختیار در کوچه‌های مدینه فریاد می‌زد که: کیست که

قصاصش را در دنیا پیش از قیامت بپردازد؟ این محمد ص است که قصاصش را پیش از قیامت می‌پردازد، در جریان این آموزه نبوی و بهانه قصاص خواهی بود که فرصت مناسبی به سواده دست داد و لبانش را روی شکم پیامبر اکرم گذاشته و آن را بوسیده و از دعای خیر آن حضرت به این مضمون که خدایا تو نیز از سواده پسر قیس بگذر، بهره‌مند گردید.

بنابراین باید گفت معنای درخواست قصاص رسول اکرم ص از مردم، این نیست که آن حضرت گناهی مرتکب شده و مظلمه‌ای از جانب مردم به گردن وی آمد، بلکه این درخواست صرفاً به منظور آموزش و توجه دادن امت به این مطلب است که حقوق مردم جز با ادای آن و یا جلب رضایت آنان قابل بخشش نیست. روی این اساس هیچ گونه منافاتی با عصمت آن حضرت ندارد.

۸) چرا در آیه اول سوره احزاب، پیامبراکرم را امر به تقوا می‌کند؟ مگر بیم آن می‌رفته که آن حضرت خطا کند؟ و اصولا این آیه چگونه با عصمت پیامبر سازگار است؟

برای این که بفهمیم امر به تقوا از سوی خداوند نسبت به پیامبر اسلام ص به چه معناست؛ لازم است به جملات بعدی آیه نیز دقت کنیم.

خداوند در آیه یک سوره احزاب می‌فرمایند: ﴿یا أَیهَا النَّبِی اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْکافِرِینَ وَالْمُنَافِقِینَ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیمًا حَکِیمًا﴾[1]؛ «ای پیامبر تقوای الهی پیشه کن و از کافران و منافقان اطاعت مکن که خداوند علیم و حکیم است».

با دقت و توجه در آیه مذکور در می‌یابیم که امر به تقوا و در حقیقت مصداق آن در اینجا اطاعت نکردن از کافرین و منافقین و به عبارت دیگر گوش ندادن به حرف آنهاست و این گناه محسوب نمی‌شود. توضیح آن که تقوا دارای مراتب بسیار است. برای برخی، تقوا دوری از گناه کبیره است. برای گروهی دیگر، دوری از گناهان صغیره و برای بعضی دوری از شبهات است الی آخر. پس آنچه برای عوام تقواست با آنچه نزد خواص تقوا محسوب می‌شود متفاوت است. حسنات الابرار سیئات المقربین. امام خمینی رحمه‌الله می‌فرماید: برای ورع مراتب بسیار است، چنان چه ورع عامه اجتناب از کبائر است و ورع خاصه اجتناب از مشتبهات است برای خوف از

۱. سوره احزاب، آیه ۱.

وقوع در محرمات و ورع اهل زهد اجتناب از مباهات است برای احتراز از وزر آن و ورع اهل سلوک ترک نظر به دنیاست برای وصول به باب الله و شهود جمال الله و ورع اولیاء اجتناب از توجه به غایات است.[1]

مرحوم ملا مهدی نراقی رحمه‌الله‌علیه می‌فرمایند: بعضی از علماء ورع و تقوا از محارم الهی را به چهار درجه تقسیم کرده‌اند: اول، ورع اهل عدل و آن اجتناب از هر چیزی است که مستلزم فسق و گناهکار بودن است و موجب خروج از عدالت است دوم ورع صالحین است و آن اجتناب از شبهات است. سوم اجتناب است از انجام آن اموری که خوف آن می‌رود به حرامی یا شبهه حرامی مبدل شود یا حرامی را به دنبال داشته باشد. چهارم ورع صدیقین است و آن اجتناب از هر چیزی است که برای خدا نباشد چنان چه امام صادق فرمود: تقوا بر سه درجه است اول تقوا از خوف نار و عقاب که همان ترک حرام است که در واقع تقوای عوام می‌باشد دوم تقوای از خدا نه از خوف جهنم که ترک شبهات است و این مرتبه تقوای خواص است. سوم تقوای فی الله و آن ترک حلال است به خاطر دچار نشدن به شبهه[2].

نکته‌ای که از این توضیحات معلوم می‌شود این است که

۱. موسوی خمینی، سید روح الله، شرح چهل حدیث، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه‌الله‌علیه، ۱۳۸۰ش، ص۴۷۴.

۲. نراقی، ملامهدی، جامع السعادات، ترجمه مجتبوی، سید جلال، قم: انتشارات حکمت، ۱۳۷۷ش، ج۳، ص۲۳۹.

تقوا در همه جا و برای همه افراد مصادیق یکسان ندارد پس این گمان باطلی است اگر فکر کنیم که هر جا خداوند در قرآن به پیامبر خود امر به تقوا می‌کند برای این است که پیامبر اکرم ص گناهی مرتکب شده است.

اکنون که فهمیدیم امر به تقوا برای پیامبر اکرم نشان از گناهکار بودن او ندارد باید بدانیم این امر از سوی خداوند به چه معناست؟ پیش از این گفتیم برای فهم این معنا لازم است در معنای کامل آیه دقت کنیم. خداوند در آیه مذکور می‌فرمایند: ای پیامبر تقوای الهی را پیشه کن و از کافران و منافقان اطاعت مکن از این جمله کشف می‌شود که کفار از رسول خدا چیزی درخواست کرده‌اند که مورد رضای خدای سبحان نبوده و از این رو خداوند به پیامبر اکرم گوشزد کرده است که به پیشنهاد گوش نداده و آن را قبول نکند.

علامه طباطبایی رحمه‌الله می‌فرمایند: در آیه مذکور که سیاق نفی دارد، بین کفار و منافقین جمع شده و هر دو را ذکر کرده و از اطاعت هر دو نهی فرموده از این معنا کشف می‌شود که کفار از رسول خدا چیزی می‌خواسته‌اند که مورد رضای خدای سبحان نبوده، منافقین هم که در صف مسلمانان بودند، کفار را تأئید می‌کردند و از آن جناب به اصرار می‌خواستند که پیشنهاد کفار را بپذیرد و آن پیشنهاد امری بوده که خدای سبحان به علم و حکمت خود بر خلاف آن حکم رانده بود و وحی الهی هم بر خلاف آن نازل شده بود و نیز کشف می‌شود

که آن امـر، امـر مهمی بـوده کـه بیم آن می‌رفته کـه اسباب ظاهری بر خلاف آن مساعدت نکند و بر عکس، بر وفق آن کمک می‌کند، مگر آن که خدا بخواهد جلو آن اسباب را بگیرد. لـذا رسـول خـدا صلی الله علیه و آله مـأمور شـده تا از اجابت کفار نسبت به خواهششان خودداری کند و آنچه به او وحی شده متابعت نماید و از کسی نهراسیده و بر خدا توکل کند. با این بیان، روایتی که در شـأن نـزول آیه وارد شـده تأئید می‌شود چون در آن روایـات آمـده کـه عـده‌ای از صنادید و رؤسـای قریش بعد از داسـتـان جنگ احـد به مدینه آمدند و از رسـول خدا امـان خواستند و درخـواسـت کردند که آن جناب با ایشان و بت پرستی ایشان کـاری نداشته باشد وایشان هم با او و یکتا پرستی‌اش کاری نداشته باشند این آیات نازل شد که نباید دعوت ایشان را اجابت کنی و رسول خدا هم از اجابت خواسته ایشان خودداری نمود.[1]

بنابراین امر به تقوا در حقیقت نوعی گوشزد به پیامبر اکرم ص است به ایـن معنا کـه‌ای پیامبر هوشیار بـاش تا چنین اتفاقی نیفتد.[2]

از توضیحات سابق، نتایج زیر به دست می‌آید.

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، ترجمه المیزان، موسوی، سید محمد باقر، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ش، ج۱۶، ص۴۰۹.

۲. همدانی، سید محمد حسین، انوار درخشان، کتابفروشی لطفی، ۱۴۰۴ق، ج۱۳، ص۵۱.

۱. تقوا دارای مراتب بسیاری است، تقوای عوام و خواص و اولیاء و انبیاء با هم متفاوت است. معنایی که ما از تقوا می‌فهمیم با آنچه انبیاء از آن درک می‌کنند یکسان نیست. بنابراین هرگاه خداوند به پیامبر خود، امر به تقوا می‌کند به معنای این نیست که گناه نکن یا مواظب باش گناه نکنی.

۲. با توجه به شأن نزول آیه اول سوره احزاب می‌توان فهمید امر به تقوا در مورد پیامبر اکرم به معنای این است که به پیشنهاد کفار و منافقین گوش نده و حرف آنها را قبول نکن و در حقیقت خداوند با این بیان می‌خواهد به پیامبر خود نوعی گوشزد و هوشیاری در مورد یادشده بدهد نه این که او را از گناه منع کند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش، ج ۱۷، ص ۱۸۷ و ۱۸۸.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۴۰۹.

۹) با توجه به آیه شریفه ﴿یا أَیهَا النَّبِی لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَک تَبْتَغِی مَرْضَاتَ أَزْوَاجِک وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ﴾ **؛ ای پیامبر چرا برای خشنودی همسرانت آنچه را خدا برای تو حلال گردانیده حرام می کنی خداوند آمرزنده و مهربان است» حرام کردن حلال خداوند از انسان معصوم بعید است؟!**

مقدمه

عصمت یکی از مهمترین شؤون و ویژگی‌های پیامبران و امامان است. علمای شیعه با استناد به ادله عقلی و نقلی معتقدند که پیامبر باید هم در دریافت وحی الهی و هم در ابلاغ آن به مردم از هرگونه خطا و اشتباه مصون باشد و علاوه بر آن پیامبران و امامان، باید از تمامی گناهان صغیره و کبیره، چه عمدی و چه سهوی، چه پیش از نبوت و امامت و چه بعد از آن، معصوم باشند.

دلایل عصمت

دلیل اول: هدف اصلی از بعثت پیامبران، راهنمایی بشر به سوی حقایق و وظایفی است که خدای متعال برای انسان‌ها تعیین فرموده است و ایشان در حقیقت، نمایندگان الهی در میان انسان‌ها هستند که باید دیگران را به راه راست، هدایت کنند؛ حال اگر چنین نمایندگان و سفیرانی به دستورات الهی پایبند نباشند و خودشان بر خلاف محتوای رسالتشان عمل کنند، مردم رفتارشان را با گفتارشان متناقض ببینند، دیگر به گفته‌هایشان اعتماد

لازم را پیدا نمی‌کنند و در نتیجه هدف از بعثت ایشان به طور کامل تحقق نخواهد یافت؛ بنابراین، حکمت و لطف الهی اقتضا دارد که پیامبران، افرادی پاک و معصوم از گناه باشند.

این دلیل، عصمت پیامبر را نسبت به هر گناهی، چه کبیره و چه صغیره، چه عمدی و چه سهوی، چه پیش از بعثت و چه پس از آن اثبات می‌کند؛ زیرا کوچک‌ترین گناه سهوی، هر چند پیش از بعثت رخ داده باشد، به اندازه‌ی خود، پیامبر را لکه‌دار کرده و به همان مقدار از اعتماد مردم می‌کاهد و حال این که باید اعتماد به پیامبر صد درصد باشد تا راه هر گونه شک و تردید و شبهه‌ای بسته شود.

دلیل دوم: افزون بر این که پیامبران وظیفه دارند محتوای وحی و رسالت خویش را به مردم ابلاغ کنند و راه راست را به ایشان نشان دهند، وظیفه دارند به تزکیه، تربیت و راهبری مردم اقدام نمایند؛ آن هم تربیتی همگانی که شامل آماده‌ترین و برجسته‌ترین افراد جامعه نیز بشود و چنین مقامی در خور کسانی است که خودشان به عالی‌ترین مدارج کمال انسانی رسیده باشند و این همان مقام «عصمت» است.[1]

افزون بر این، اساساً نقش رفتار مربی در تربیت دیگران، از نقش گفتار او بسیار مهم‌تر است و کسی که از نظر رفتار،

۱. ر.ک: مصباح یزدی، محمد تقی، راهنماشناسی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ص۱۲۱.

نقص‌ها و کمبودهایی داشته باشد، سخنانش تأثیر مطلوب را ندارد؛ پس هنگامی هدف الهی از بعثت پیامبران، به عنوان مربیان جامعه، به طور کامل تحقق می‌یابد که آن‌ها از هر گونه لغزشی در گفتار و کردار مصون باشند.

و اما دارا بودن تقوا و پرهیز از گناهان، آن گونه که در حد عصمت نباشد، نیز نمی‌تواند اطمینان کامل را در میان مردم ایجاد کند؛ زیرا باز هم احتمال گناه و خطا در فرض مذکور وجود دارد.

از دلیل‌هایی که گفته شد روشن می‌شود که پیامبران، افزون بر مصون بودن از ارتکاب گناه، از اشتباه و نسیان نیز مصون می‌باشند؛ چه اشتباه و نسیان در بیان احکام و عمل به آنها و چه نسبت به موضوع‌های خارجی و امور عادی؛ زیرا در صورت اشتباه و نسیان، اعتماد کامل برای مردم حاصل نمی‌شود و در هر موردی که پیامبر حکمی بگوید احتمال می‌دهند که اشتباه باشد؛ از این رو پیامبران به طور کامل به هدف خود که تعلیم و تربیت است، نمی‌رسند، و همچنین است اگر در عمل به احکام، اشتباه کنند؛ زیرا ممکن است همین عمل، سرمشق یا دستاویز گروهی شود و گمراه گردند؛ گذشته از این، خود عمل همنوعی بیان از حکم است. اگر مردم ببینند و یا احتمال دهند که پیغمبر در موضوع ها و امور عادی، چه در خلوت و چه در ملأ عام، گرفتار اشتباه و نسیان است، نسبت به احکام تردید می‌کنند و اطمینان

لازم در مردم که مقدمه تحقق هدف پیامبران است، حاصل نمی‌شود.

از آنچه گفته شد، لزوم عصمت پیامبران و از جمله پیامبر اکرم از هرگونه گناه و خطایی روشن شد؛ افزون بر آن، دلایل متعدّدی از قرآن و روایات، ساحت قدسی انبیاء و خاتم الانبیاء را از هرگونه شایبه‌ی نقصی مبرا می‌دانند. اما در برخی آیات قرآن نسبت به وجود مقدس پیامبر اکرم تعابیری به کار رفته است که در نگاه ابتدائی، عدم عصمت استفاده می‌شود از جمله آن آیات، آیه اول سوره تحریم است، که از آن استفاده می‌شود پیامبر اکرم حلال خداوند را حرام کرده است در حالی که:

اولا؛ مراد از تحریمی که در آیه بکار رفته غیر از آن تحریمی است که، مصداق ترک واجب یا عمل به فعل قبیح است که خداوند آن را تشریع کرده است؛ چرا که تحریم به معنای حرام و ممنوع کردن به دو شکل صورت می‌پذیرد:

۱. گاهی حرمت از جانب خداوند متعال است که درمقام شارع و قانون گذار و بنابر برخی مصلحت‌های فردی یا جمعی حکم به حرمت چیزی می‌کند، که در این صورت هیچ کس حق تبدیل یا تصرف در آن را ندارد. نه از نظر کمیت و نه از نظر کیفیت.

۲. و گاه تحریم مربوط به فعل مباحی است که انسان برای خودش وضع می‌کند. و در دین مبین اسلام این کار به

صورت قسم، نذر و یا عهد انجام می‌پذیرد که البته هر کدام دارای شرایط و احکام خاص خود می‌باشند. و این نوع تحریم نه تنها هیچ گونه منافاتی با احکام اسلام نداردکه در واقع تابع آن نیز هست، و عمل به آن هم در بعضی از شرایط بسیار خوب و پسندیده است.[1]

ثانیا؛ همانطور که گفته شد هیچ معصومی اقدام به انجام حرام و یا تبدیل حلال به حرام (از نوع اول) نمی‌کند و پیامبر هم چنین کاری نکرده و آیه هم نمی‌خواهد این را بگوید، اما چه بسیار تحریم‌هایی که انسان‌های بزرگ به اشکال گوناگون در حق خود روا می‌دارند تا سبب آسایش و منفعتی برای دیگران باشند، که البته از آن با عنوان‌های گوناگونی چون ایثار، فداکاری، مهربانی و از خودگذشتگی هم یاد می‌شود. مادری را در نظر بگیرید که از خیلی راحتی‌های خود می‌زند تا بهترین خوبی‌ها را برای فرزندش به ارمغان آورد. و یا دانشمندی راکه از وقت خواب و استراحت و... خود می‌زند تا به پیشرفت جامعه کمک کند.

نمود این سخاوت و بزرگواری و ایثار به گواه تاریخ در پیامبران الهی و امامان معصوم به عنوان کامل‌ترین انسان‌ها قطعا بیشتر است. و در خصوص این آیه هم نیز به همین شکل است.

۱. ر.ک: مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ذیل آیه شریفه؛ طباطبایی، سید محمدحسین، تفسیرالمیزان.

بنابرآنچه که بعضی از مفسران گفته‌اند پیامبر برای رضایت برخی همسرانش، خود را از خوردن عسلی که خوردن آن مباح و جایز است و یکی از همسرانش به نام زینب بنت جحش همیشه به او می‌داده منع می‌کند. اما چون این کار به درخواست برخی از همسران حضرت (عایشه و حفصه) و از روی حسادت به زینب بنت جحش بوده و قصد شیطنت و آزار پیامبر را داشتند این آیه نازل شد و پیامبر را، بلکه در حقیقت همسران ایشان را مورد عتاب قرار داده و خداوند، پیامبر را فرمان به استفاده و بهره بردن از آن حلال می‌دهد. به تعبیر دیگر آیه شریفه مدحی است که در قالب ذمّ بیان شده است.

نتیجه:

پس پیامبر قطعا معصوم است و هیچ حلال واجبی را حرام نکرده تا از او معصیتی سرزده باشد و از این طریق عصمت ایشان مورد خدشه قرار گیرد. بلکه فقط مباحی را از روی شفقت و مهربانی طبق قانون و احکام اسلام برای رضایت برخی همسرانش بر خود حرام کرد. و این عمل از پیامبری که رحمه للعالمین است هیچ بعید هم نیست.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. کتب تفسیری (تفسیر المیزان، تفسیر نمونه، المبین، مجمع البیان و...) ذیل آیه شریفه در سوره تحریم.

۲. آموزش عقاید، جلد ۱.

۱۰) طبق آیه ﴿سَنُقْرِئُکَ فَلَا تَنْسَی إِلا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ یعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا یخْفَی﴾ **(اعلی/۶و۷) آیا پیامبراکرم دچار نسیان می‌شد؟**

ترجمه‌روان آیه مذکور چنین است: «ما به زودی (قرآن را) بر تو می‌خوانیم و هرگز فراموش نخواهی کرد، مگر آنچه را خدا بخواهد، که او آشکار و نهان را می‌داند.»

معنای نسیان در این آیه به معنای آن است که معنا از خاطر برود. سهو نیز به همین معنا است. نقیض آن ذکر و یادبود است. برخی می‌گویند: نسیان، رفتن معنا است، و آن از فعل خدای تعالی است. یعنی خدای تعالی به سبب بعضی عوارض، نسیان و سهو را عارض می‌کند.[۱]

تفسیری کوتاه از آیه مورد نظر:

جمله «سنقرئک» وعده‌ای است از خدای تعالی به پیامبرش به این که علم قرآن و حفظ قرآن را در اختیارش بگذارد، به طوری که قرآن را که نازل شده، همواره حافظ باشد، و هرگز دچار نسیان نگردد، و همان طوری که نازل شده است قرائتش کند و ملاک در تبلیغ رسالت و وحی به همان طوری که وحی شده همین است.[۲]

در این آیه علاوه بر مصونیت رسول اسلام ﷺ از نسیان،

۱. رازی، محمد، تفسیر مجمع البیان، تهران: انتشارات فراهانی، چاپ دوم، ۱۳۵۹، جلد ۲۷، ص ۱۹.

۲. طباطبائی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۷۰، جلد ۲۰، ص ۶۲۷.

مصونیت آن حضرت از سهو نیز تأکید می‌شود. نظیر آن در محاورات عرفی است که متشرع و متعبد بگوید: «در مسجد برای ناپاکان جای نیست، مگر آن که خودم بخواهم که مقصود این است که تنها من قادرم ناپاکان را راه دهم و من هم جز پاکان احدی را راه نمی‌دهم و استثناء در آن تأکید مستثنی منه است، نه تقطیع و اخراج چیزی از آن.»[1] در تفسیر نمونه پیرامون این آیه آورده است: هنگام نزول وحی عجله نکن و هرگز نگران فراموش کردن آیات الهی مباش، آن کس که این آیات بزرگ را برای هدایت انسان‌ها بر تو فرستاده است، هم او حافظ و نگهبان آنها است و نقش این آیات را در سینه پاک تو ثابت می‌دارد، به طوری که هرگز گرد و غبار سهو و نسیان بر آن نخواهد نشست.[2] نظیر این نکته، در آیات دیگر نیز آمده است. «پس بلند مرتبه است خداوندی که سلطان حق است (پس نسبت به (تلاوت) قرآن عجله مکن، پس از آن که وحی آن بر شما تمام شود؛ و بگو: پروردگارا! علم مرا افزون کن.[3]

در جای دیگر آمده است: «زبانت را به خاطر عجله برای خواندن آن (قرآن) حرکت مده، چرا که جمع کردن و خواندن

۱. جوادی آملی؛ عبدالله، تفسیر تسنیم، قم: انتشارات اسری، چاپ اول، ۱۳۸۱، جلد ۴، ص ۲۳۹.
۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: داراکتاب الاسلامیه، ۱۳۵۳ هـ ش، ج ۲۶، ص ۳۹۲.
۳. سوره طه، آیه ۱۱۴.

آن بر عهده ماست.»[1] پس برای اثبات قدرت خداوند و این که هر خیر و برکتی است از ناحیه اوست، می‌افزاید: «تو چیزی از آیات الهی را فراموش نمی‌کنی.» مگر آنکه خدا بخواهد که او آشکار و پنهان را می‌داند. مفهوم و معنای پنهان این تعبیر این نیست که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چیزی از آیات الهی را فراموش می‌کند، اگر چنین باشد از گفتار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سلب اطمینان خواهد شد، بلکه هدف بیان این حقیقت است که موهبت حفظ آیات الهی از سوی خدا است، و لذا هر لحظه بخواهد، می‌تواند آن را از پیامبرش بگیرد. به عبارت دیگر، هدف بیان تفاوت علم ذاتی خداوند و علم موهبتی و ظهوری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

به هر حال این یکی از معجزات پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله است که آیات و سوره‌های طولانی را با یک بار تلاوت جبرئیل به خاطر می‌سپرد و همیشه به خاطر داشت و چیزی را فراموش نمی‌کرد.[2]

به هر تقدیر امتیاز اساسی بین استماع رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از خداوند یا فرشتگان و بین استماع انسان عادی از رسول اکرم در این است که اولاً: رسول اکرم در استماع و تلقی و حفظ وحی معصوم است، یعنی هرگز کاهش و یا افزایش

۱. سوره قیامت، آیات ۱۶، ۱۷.

۲. مکارم شیرازی؛ ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ نوزدهم، ۱۳۷۸، جلد ۲۶، ص ۳۹۳.

در تلقی او نسبت به وحی الهی راه ندارد، بلکه همان را طبق واقع می‌یابد. ولی انسان عادی که مسبوق به برخی از خواطر شیطانی است، ممکن است آن را درست تلقی و حفظ نکند و در اثر سوء اختیار خود گرفتار کژراهه در ادراک گردد. ثانیاً: تلقی رسول اکرم از خداوند یا فرشتگان به نحو علم حضوری است، ولی تلقی انسان عادی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله به نحو علم حصولی است. ثالثاً: رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن چه معصومانه به نحو علم شهودی تلقی کرد، معصومانه حفظ می‌کند و از آسیب نسیان مصون است، ولی انسان عادی گذشته از تلقی غیر معصومانه، در مقام ضبط و نگهداری نیز مصون از سهو و نسیان نخواهد بود.[1] پیامبر صلی الله علیه و آله کسی است که قرآن را از مقام «لدن»[2] گرفت و علمش لدنی است، از این جهت جهل و نسیان در او راه ندارد. فراموشی از ساحت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دور است؛ زیرا که فرمود: «سنقرئک فلا تنسی» پس ممکن نیست. و در اثر عصمت، جهل و نسیان در آن حضرت راه ندارد.

عصمت رسول الله صلی الله علیه و آله این است که آن حضرت هر چه را که فهمید و از خداوند دریافت داشت، به درستی حفظ و نگهداری می‌کند، و سهو و نسیان در قلمرو حفظ او راه ندارد، چنان که خدای سبحان درباره شأن ایشان می‌فرماید: ما قرآن

۱. جوادی آملی؛ عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن، تفسیر قرآن به قرآن، قم: انتشارت اسری، چاپ دوم، ۱۳۷۸، ج۱، ص ۶۲.
۲. سوره نمل، آیه ۶.

را بر تو قرائت می‌کنیم و تو اهل نسیان و فراموشی نیستی.[1]

بنابراین آنچه از تفسیر قرآن به قرآن و تفسیر مفسرین، در مورد نسیان و یا عدم نسیان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به دست می‌آید، این است که: به دلیل عقلی و نقلی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دارای عصمت است، و در تلقی از وحی و ابلاغ وحی و در نگهداری و حفظ آن معصوم و مصون است و خطاء و نسیان در مورد معصوم تصور ندارد. چون خداوند در سوره طه می‌فرماید: «گفت: علم آن، در کتابی نزد پروردگار من است. پروردگار من نه خطا می‌کند و نه فراموش می‌نماید.»[2]

پس خداوند از طریق انبیاء و رسولان به غرض خود می‌رسد، و پیامبران حتماً باید در دریافت و ابلاغ و نگهداری وحی الهی معصوم و مصون باشند. و این همان بیان و برهان حکمت است که علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، ذیل آیه ۲۱۳ از سوره بقره به آن اشاره کرد...

از این روی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به دلیل عقلی و نقلی معصوم است، و معصوم هم در دریافت وحی و ابلاغ وحی و نگهداری و حفظ وحی معصوم و مصون است، و هیچ گونه خطاء و اشتباه و نسیان در او راه ندارد. چون علم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله لدنی و شهودی است و در علم لدنی و شهودی و حضوری نسیان و خطا راه ندارد، و آیه مورد سؤال و مورد بحث هم، دارد همین را بیان

۱. جوادی آملی؛ عبدالله، تفسیر موضوعی، همان.
۲. سوره طه، آیه ۵۲.

می‌کند. و در واقع بیان مژده و معجزه علمی پیامبر صلی الله علیه و آله است که در حفظ و نگهداری آیات و سوره‌های طولانی دچار نسیان نمی‌شود، و از نسیان مصون است.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. المیزان، محمد حسین طباطبائی، مترجم محمد باقر موسوی همدانی، قم: انتشارات اسلامی، ج۲۰، ص۴۳۸.

۲. احسن الحدیث، سید علی اکبر قرشی، تهران: واحد تحقیقات اسلامی، اول، ۱۳۶۶ه ش، ج۱۲، ص۱۹۱.

پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اصحاب

۱) در مورد شخصی که هنگام هجرت در غار ثور همراه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود لطفاً یک جواب علمی بدهید؟

جوابی که قرآن به سوال شما می‌دهد علمی ترین ودقیق ترین جواب است چنانکه آیه کریمه می‌فرماید: ﴿... ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا ...﴾[1].

بر اساس آنچه در منابع تاریخی آمده است، هنگامی که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله - به قصد هجرت به مدینه از مکه حرکت کرد؛ ابوبکر با آن حضرت همراه شد و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله - نیز از همراهی او ممانعت نکردند.

آنها در اطراف مکه در غاری بنام ثور پناه گرفتند تا پس از خاموش شدن توطئه‌های مشرکین که در پی دستگیری و یا قتل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند راه خود را ادامه بدهند، از آن جهت که امیرمؤمنان در بستر آن حضرت استراحت می‌کرد، دشمنان

۱. سوره توبه، آیه ۴۰.

متوجه غیبت پیامبر نشدند و گمان کردند که آن حضرت در خانه است تا به خانه ی حضرت هجوم بیاورند و آن حضرت را به قتل برسانند، اما پیامبراکرم ﷺ با حمایت مستقیم خداوند و امدادهای غیبی به سوی مدینه هجرت نمود و در این غار پناه گرفت. هنگام پناه گرفتن در غار، بر اساس آیه ی کریمه ابوبکر نگران و هراسان بود و به پیامبر ﷺ می‌گفت: که من می ترسم دشمن به مخفیگاه ما دست یابد. از مضمون این آیه می‌توان برداشت‌های زیر را نمود و درباره ابوبکر نظر داد.

۱. خداوند متعال مستقیما جریان هجرت را با برنامه‌های حکیمانه‌ی خویش، به پیامبر ابلاغ می‌فرمود و جبرئیل پیوسته بین خداوند و پیامبر واسطه بود و همه جزئیات را اعلام می‌کرد.

۲. از این رو پیامبر اکرم ﷺ با توجه به ایمانش که کاملترین ایمانمی‌باشد و به یاری خداوند ایمان و اطمینان خاطر کامل داشت لذا با کمال آرامش و متانت این راه را در پیش گرفته و به سوی مدینه حرکت نمود و تمام کارهایش بر اساس وحی هدایت می‌شد و آنحضرت مطمئن بود که مشرکین نمی‌توانند به آن حضرت دست یابند.

۳. اما ابوبکر که پیامبر اکرم ﷺ را همراهی می‌کرد، هراسان و بیمناک بود و به حدی مضطرب و پریشان حال

بود که پریشانی او سبب شد، خداوند متعال آنرا در قرآن متذکر شود؛ ترس او در پیشگاه پیامبر از چند عامل نتیجه می‌گرفت:

۱. ابوبکر دارای ایمانی راسخ و قوی نبود لذا وسوسه می‌شد و می‌گفت: نکند مشرکان به ما دست بیابند و ما را بکشند (تردید دل، عامل پریشانی بود).

۲. حمایت خداوند از پیامبر اکرم ﷺ، برای ابوبکر کاملا محسوس نبود لذا این مسئله برای او پیش آمد می‌کرد که نشان می‌داد یقین او به یاری خداوند صد در صد نبوده است که یا از عدم ایمان کامل او به نبوت ناشی می‌شد یا از عدم ایمان کامل او به خداوند و وعده‌های یاری او که به پیامبرش می داد و گرنه هیچ لزومی نداشت که خداوند متذکر شود که همراه پیامبر (ابوبکر) محزون بوده باشد. انسان اگر در راه خداوند نیزکشته هم شودجای هیچ حزن و اندوهی نیست.

در این صورت هر کس در وعده‌های الهی که در قرآن به پیامبر داده شده است، تردید کند عمل او سبب می‌شود که دیگران درباره او نیز به تردید بیفتند و بگویند: مگر انسان در حضور پیامبر خدا ترس به دل خود راه می‌دهد، او که به وحی متصل است و پشتیبانی چون خداوند دارد!.

این مسئله نیز به خاطر لغزش ایمان و عدم رسوخ کامل ایمان در دل انسان ناشی می‌شود که منجر به شرک خفی

خواهد شد. چون انسان نباید در ایمان و توکلش به خداوند ذره‌ای تردید راه دهد، اگر ذره‌ای تردید و شک داشته باشد، این تردید در عمل و در حرکات ظاهری و رنگ و رخسار وی بروز نموده و آشکار خواهد شد. مثلا، وقتی انسان از چیزی نگران است، دائما به اطراف با اضطراب می‌نگرد و آنچه در درونش می‌گذرد را به بیرون منعکس می‌کند، تمام انسانها از این ویژگی برخوردار هستند، لذادر هنگام نداشتن اطمینان کامل به چیزی اضطراب و پریشانی خواهند داشت؛ در صورتی که خداوند که تمام قدرت زمین و آسمان در دست اوست و تمام هستی با اراده او اداره می‌شود.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱- الصحیح من سیره النبی الاعظم، سید جعفر مرتضی، ترجمه دکتر سپهری.

۲- عبقات الانوار، میرحامد هندی.

۲) اهل سنت ادعا دارند که کار تجهیز و تدفین پیکر مطهر پیامبر ﷺ را ابوبکر انجام داده و حضرت علی علیه‌السلام در آن زمان از شدت غم مدهوش شده بودند، آیا این ادعا واقعیت دارد یا خیر؟

پیامبر اکرم ﷺ بعد از بیست و سه سال تبلیغ رسالت و دعوت مردم به یکتاپرستی و تقوا و ابلاغ دین اسلام در تمام جزیره العرب، روز دوشنبه بیست و هشتم صفر سال یازدهم هجری در سن شصت و سه سالگی از این جهان رحلت فرمودند. بر اساس روایات تاریخی که از اهل سنت نقل شده است پیامبر اکرم ﷺ در حالی جان به جان آفرین تسلیم کردند که سرشان روی سینه علی علیه‌السلام قرار داشت و مراسم تجهیز و تکفین و تدفین و نماز آن حضرت را علی بن ابی طالب علیه‌السلام با کمک چند نفر دیگر از بنی هاشم انجام دادند.

ابن سعد روایت می‌کند: کعب الاحبار روزی از خلیفه دوم (عمر) سوال کرد پیامبر اکرم ﷺ در موقع احتضار (آخرین لحظات عمرشان) چه فرمودند: عمر به علی علیه‌السلام که در آن مجلس حضور داشت اشاره کرد و گفت از او بپرسید. حضرت فرمود: پیامبر اکرم ﷺ در حالی که سرشان بر روی شانه من بود، می‌فرمود: الصلاه الصلاه... کعب دوباره سوال کرد که چه کسی پیامبر اکرم ﷺ را غسل داد، عمر گفت از علی بپرس؛ حضرت فرمود: من پیامبر را غسل دادم در حالی که عباس

نشسته بود و اسامه و شقران آب می‌ریختند.[1]

ابن هشام می‌نویسد: کسانی که متصدی غسل بدن آن حضرت شدند عبارت بودند از علی بن ابی طالب، عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، قثم بن عباس، اسامه بن زید و شقران، غلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اوس بن خولی نیز که یکی از انصار بود، فریاد زد: یا علی تو را به خدا سوگند ما را هم در این افتخار شریک کن، علی علیه السلام فرمود: داخل خانه شو و او نیز وارد شده در کناری نشست و کیفیت غسل آن حضرت بدین ترتیب بود که علی علیه السلام جنازه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بر سینه خود گذارده بود و عباس و فضل و قثم در حرکت دادن و چپ و راست کردن بدن به او کمک می‌کردند و اسامه و شقران هم آب می ریختند و علی بن ابی طالب علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله را از زیر پیراهن غسل می داد و می‌گفت: پدر و مادرم به فدایت که چه اندازه در زندگی و پس از مرگت پاکیزه‌ای و چون از غسل فارغ شدند او را با سه پارچه «صحاری» و یک پارچه بُرد «حبره» کفن کردند.[2]

درباره کیفیت دفن پیامبر صلی الله علیه و آله نیز می‌نویسد: «اما کسانی که متولی دفن آن حضرت شدند و وارد قبر پیامبر صلی الله علیه و آله شدند عبارتند از: علی بن ابی طالب و فضل بن عباس و قثم بن عباس و شقران».[3]

۱. ابن سعد، محمّد، الطبقات الکبری، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق، ج۲، ص۲۰۲.

۲. ابن هشام، عبدالملک، السیره النبویه، بیروت، دارالمعرفه، بی تا، ج۲، ص۶۲۲ - ۶۶۳.

۳. همان، ص۶۶۴.

علاوه بر کتاب‌های ذکر شده که از کتب معتبر و قدیم اهل سنت در زمینه تاریخ پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابی آن حضرت محسوب می‌شوند، ابن اثیر جزری در اسد الغابه،[1] ابن کثیر در البدایه و النهایه[2] و بیهقی در دلائل النبوه[3] و ده‌ها منبع دیگر از اهل سنت به این امر اشاره دارند که کسی جز علی علیه السلام و همراهان آن حضرت در تجهیز و تدفین آن حضرت شرکت نداشته است.

نخستین کسی که بر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نماز گزارد، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بود سپس یاران و اصحاب آن حضرت دسته دسته بر جنازه آن حضرت نماز گزاردند.

چنانچه ابن کثر از ابن مسعود نقل می‌کند: که در وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که آن حضرت را مردان اهل بیتش غسل دهند و کفن کنند و بعد بر جنازه آن حضرت نماز بگزارند. سپس مردم بر آن حضرت نماز بگزارند و بعد از مردان زنان بر جسد آن حضرت نماز بخوانند.[4]

سپس در محل دفن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اختلاف در بین مردم به وجود آمد برخی گفتند: در بقیع دفن کنیم و برخی گفتند:

۱. ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ق، ج۲، ص۳۸۸.
۲. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ق، ج۵، ص۲۶۹.
۳. بیهقی، احمد بن حسین، دلائل النبوه و معرفه احوال صاحب الشریعه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ق، ج۷، ص۲۵۴.
۴. ابن کثیر، پیشین، ج۵، ص۲۶۴۵.۲۶۶.

در کنار مسجد و برخی نیز گفتند: در منزل حضرت، ایشان را دفن کنیم؛ در نهایت تصمیم بر این شد که جنازه حضرت را در همان حجره‌ای که حضرت رحلت نموده بودند به خاک بسپارند. قبر آن حضرت توسط ابو عبیده جراح و زید بن سهل آماده گردید و مراسم دفن به وسیله امیر مؤمنان به کمک فضل و عباس و قثم انجام گرفت.[1]

بنابراین مشاهده می‌شود که اکثر قریب به اتفاق منابع تاریخی و روایی اهل سنت که تعدادشان به دهها عنوان کتاب می‌رسد و توسط نویسندگان قدیمی نوشته شده است و امروزه نیز موجود است و حتی به تواتر و شهرت نیز رسیده است که کسی جز علی علیه‌السلام متولی تجهیز، تکفین و تدفین پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نبوده و اگر روایاتی هم بر خلاف این نقل شود مخالف فرموده رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است که قبلا ذکر شد و یا این که از سر عناد و دشمنی با علی بن ابی طالب علیه‌السلام چنین مطلبی را نقل می‌کنند.

سوال: چرا شیعیان از عباراتی نظیر «یا علی» «یا حسین» و.. استفاده می‌کنند؟

این که چرا شیعیان، «یا علی» و «یا حسین» و... می‌گویند. در این رابطه باید گفت که بنا بر مذهب اهل بیت علیهم‌السلام که بر گرفته از قرآن و سنت نبوی است توسل و استغاثه از درگاه

۱. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، بیروت، موسسه الاعلمی، بی تا، ج۲، ص۴۵۲.

اولیا جایز بوده و سیره مسلمین نیز بر این امر بوده است.

چنان چه فرزندان یعقوب موقعی که از کرده خود پشیمان شدند پیش پدر آمده و طلب استغفار نمودند: ﴿یا ابانا استغفرلنا.....﴾[1]؛ گفتند پدر جان در حق ما طلب آمرزش کن.

و شیعیان نیز با گفتن اسامی مبارک رسول الله و ائمه معصومین علیهم السلام از آن حضرات می‌خواهند که نزد خداوند از پیروان خود شفاعت کنند چنان چه خداوند در قرآن می‌فرماید: آدم از خدای خود کلماتی را با خضوع و طاعت اخذ نمود و روی آنها توبه کرد، حقا او توبه‌پذیر است.[2] در تفسیر این آیه مفسران نوشته اند آن اسامی و کلمات عبارتند از: نام مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام .[3]

بنابراین شیعیان نیز نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نام علی و اولاد علی علیهم السلام را برای شفاعت و طلب استغفار بر زبان می آورند و این اسامی مقدس را بین خود و خدای متعال واسطه قرار می‌دهند چنان چه آدم علیه السلام و فرزندان یعقوب چنین کردند. البته نباید این گونه برداشت شود که شیعیان به طور مستقیم حوائج خود را از ائمه می‌خواهند بلکه اگر از هر کسی بپرسی در جواب خواهد گفت که به خاطر وجاهت و منزلتی

۱. سوره یوسف، آیه ۹۶.

۲. سوره بقره، آیه ۳۷.

۳. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی التفسیر بالماثور، جده، ۱۳۶۵ش، ج۱، ص۵۸؛ هیثمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق، ج۸، ص۲۵۳.

که معصومین- علیهم‌السلام - نزد خداوند دارند. لذا ما آنها را و اسامی آنها را واسطه و وسیله قرار می‌دهیم.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱- سیره صحیح پیامبر اسلام، ترجمه دکتر سپهری

۲- فروغ ابدیت، آیه الله، سبحانی.

۳- تاریخ تحقیقی اسلام، یوسفی غروی.

۳) نخستین ایمان آورنده به رسالت پیامبر اکرم ﷺ چه کسی بود؟

به اتفاق مورخان و شرح حال نگاران و پس از جمع بندی از آرای آنان می‌توان گفت اوّلین ایمان آورنده به پیامبر ﷺ از مردان علی بن ابی طالب علیه‌السلام و از زنان خدیجه علیهاالسلام همسر گرامی پیامبر است.[۱]

برخی گفته اند که علی علیه‌السلام قبل از خدیجه علیهاالسلام و اساسا اوّلین مؤمن به اسلام است.[۲] و خدیجه علیهاالسلام بعد از او به پیامبر ﷺ ایمان آورده است. این سخن به دلایلی درست است، چون خود امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه‌السلام فرمود: "من در کودکی که پیش آن حضرت تربیت می‌شدم آن حضرت مرا با خود به کوه حراء می‌برد و غیر از من کسی از جای او مطلع نبود، و من همیشه با او همراه بودم". در این صورت وقتی وحی نازل شده، علی علیه‌السلام در کنار او بوده و شاهد نزول وحی، از اینروی می‌تواند اولین گرونده به پیامبر ﷺ باشد.

رسول خدا ﷺ نیز در جمله‌ای خطاب به علی فرمود: «انک تسمع ما اسمع و تری ما اری الا انک لست بنبی».[۳] آنچه من می شنوم تو نیز می شنوی و آنچه من می بینم تو

۱. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، بیروت، دار الجیل، ج۴، ص۱۸۱۹-۱۸۲۰.

۲. ابن عبدالبر، همان، ج۳، ص۱۰۹۰، ۱۰۹۵ ابن اثیرجزری، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، ج۳، ص۵۹۳.

۳. نهج البلاغه، ترجمه شهیدی، سید جعفر، چاپ پنجم، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۳ش، ص۲۲۰، ص۱۰۱.۱۰۳.

نیز می بینی. منظور از آن وحی و صداهای ماوراء الطبیعه و تمام مشاهد و علوم است که پیامبر درباره علی می‌فرماید: این جملات را پیامبر به جز او به احدی نگفته است. ابن سعد در الطبقات، ابن قتیبه دینوری در الامامه و السیاسه، ابن اعثم کوفی در الفتوح و ابن حجر عسقلانی در الاصابه روایتی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده اند مبنی بر این که علی اولین ایمان آورنده بر من است ملازم او باشید و هیچگاه از او جدا نشوید.[1] بلاذری نیز روایتی آورده مبنی بر این که اول ایمان آورنده علی است.[2]

بنابراین برخی از گزارش‌های تاریخی خدیجه علیهاالسلام را اولین مؤمن به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله معرفی کرده و برخی علی علیه‌السلام را، اما این گزارش ها معارض نیستند بلکه جمع بین آن روایات این است که علی از مردان و خدیجه از زنان اول هستند، چون در برخی از روایات نیز گزارش شده که علی و خدیجه و پیامبر هفت سال قبل از همه با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز خوانده اند. قراینی دیگر نیز هست که حاکی از ایمان آنان به پیامبر- صلی‌الله‌علیه‌وآله قبل از همه است.

۱. ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق؛ طبقات ابن سعد، ج۱۳، ص۱۵ دینوری، الامامه و السیاسه، بیروت دارالاضواء۱۴۱، ج۱، ص۲۲، ابن عثم، الفتوح، ج۳، ص۱۶۹.
۲. بلاذری انساب الاشراف، ج۱، ص۱۱۲.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. قرآن و معصومان در آینه علوی، امیر علی حسنلو.

۲. تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراهیم آیتی.

۴) پیامبر اکرم ﷺ با این همه بزرگی چرا نتوانست روی بعضی از صحابه‌ی معروف اثر بگذارد و مانع گمراهی آنان گردد؟

خداوند متعال انسان را مختار آفریده است و از طرفی، هیچ پیامبری در طول تاریخ بشریت مردم خود را تکویناً متحول نکرده است، بلکه از راه تبلیغ و ارشاد آن‌ها را به راه راست هدایت فرموده، که دسته‌ای این هدایت را پذیرفته و سعادت یافتند، و دسته‌ای دیگر به خاطر عدم پذیرش هدایت به گمراهی افتادند.

پیامبر اکرم ص نیز از این قاعده استثنا نشده‌است، زیرا گرچه آن حضرت نهایت سعی و کوشش فراوانی در راه سعادت اصحابش نمود، ولی برخی تا به آخر راه، در مسیر مستقیم باقی نماندند.[۱]

علاوه بر این که برای اثر گذاری کسی بر کسی دیگر، هم فاعلیت فاعل شرط است و هم قابلیت قابل؛ چراکه قابلیت قابل هم در بارور شدن هر بذر و دانه‌ای شرط است.[۲]

بنابراین هم اثرگذار و هم اثر پذیر هر دو نقش دارند. در این جا مشکل از طرف پیامبر اکرم ﷺ برای اثر گذاری نبود چرا که برخی از اصحاب حضرت همچون سلمان و ابوذر و مقداد و دیگران اثر پذیرفتند و به درجات عالی رسیدند. مشکل از

۱. رضوانی، علی اصغر، شیعه شناسی، و پاسخ به شبهات، نشر مشعر، چاپ دوم، ج۱. ص۳۳۶.

۲. مکارم شیرازی، ناصر، جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوازدهم، ج۱۳، ص۱۵۹.

طرف برخی از یاران آن حضرت بود که اثر پذیر نبودند.

آیات بسیاری از قرآن کریم گویای این مطلب است که پیامبر اکرم نسبت به هدایت عموم مردم بسیار مشتاق بوده و برای هدایت آن‌ها تلاش و کوشش فراوانی نموده است هر چند بسیاری از مردم هدایت پذیر نبودند.

از جمله؛ خدای تعالی در آیه ۵۶ سوره قصص می‌فرماید: ﴿إِنَّکَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَکِنَّ اللَّهَ یهْدِی مَن یشَاء وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ﴾؛ تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی؛ ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می‌کند؛ و او به هدایت یافتگان آگاه‌تر است».

او می‌داند چه افرادی لایق پذیرش ایمانند، او می‌داند چه قلب‌هایی برای حق می‌طپند، او می‌داند در چه سرهایی، سودای عشق خدا است. آری او این افراد شایسته را خوب می‌شناسد و به آن‌ها توفیق می‌دهد و لطفش را رفیق راه آنها می‌سازد تا به سوی ایمان رهنمون شوند.

امّا تاریک دلان زشت سیرتی که در دل با حق دشمنند، و با تمام قدرتشان به پیکار با فرستادگان خدا برخاسته‌اند، و از نظر زندگی آن قدر آلوده و ننگینند که لایق نور ایمان نیستند، خداوند هرگز چراغ توفیق را فرا راه آن‌ها قرار نمی‌دهد.

بنابراین کار اصلی پیامبر اکرم ﷺ ارائه طریق و نشان دادن راه سعادت و هدایت است و بدون استثناء راه را به

همه نشان می‌دهد امّا «ایصال به مطلوب» و رسانیدن به سر منزل مقصود تنها کار خدا است که بذر ایمان را در دل‌ها بپاشد و کار او هم بی حساب نیست او به دل‌های آماده نظر می‌افکند و این نور آسمانی را بر آنها می‌پاشد.

به هر حال این آیه یک نوع دلداری برای پیامبر اکرم است که به این واقعیت توجه کند نه اصرار بر شرک از ناحیه گروهی از بت پرستان مکه بی‌دلیل است، و نه ایمان مخلصانه مردم حبشه یا نجران و امثال سلمان‌ها و بحیراها.

هرگز از عدم ایمان گروه اول نگرانی به خود راه نده که این نور الهی به سراغ دل‌های آماده می‌رود و در آنجا ورود می‌کند و خیمه می‌زند.

نظیر این مضمون در آیات قرآن فراوان است:

در آیه ۲۷۲ بقره می‌خوانیم: ﴿لَّيسَ عَلَيک هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللهَ يهْدِي مَن يشَاء...﴾؛ «هدایت آن‌ها بر تو نیست خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند».

و در آیه ۳۷ نحل می‌خوانیم: ﴿إِن تَحْرِصْ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللهَ لاَ يهْدِي مَن يضِلُّ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ﴾؛ «اگر اصرار بر هدایت این گروه داشته باشی مؤثر نیست، چرا که خدا کسی را که گمراه کرده است هدایت نمی‌کند».

و در آیه ۴۳ یونس آمده است: ﴿أَفَأَنتَ تَهْدِي الْعُمْى وَلَوْ كانُواْ لاَ يبْصِرُونَ﴾؛ «تو می‌خواهی نابینایان را هدایت کنی هر

چند چیزی را نمی‌بینند و حقیقتی را درک نمی‌کنند)!».

و بالاخره در آیه ۴ سوره ابراهیم به عنوان یک قانون کلی می‌فرماید: ﴿فَيُضِلُّ اللهُ مَن يَشَاء وَيَهْدِي مَن يَشَاء وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾؛ «خدا هر کس را بخواهد گمراه می‌کند و هر کس را بخواهد هدایت می‌کند و او عزیز حکیم است».

آخرین جمله اخیر به خوبی نشان می‌دهد که مشیت الهی درباره این دو گروه بی‌حساب نیست بر طبق حکمت و برنامه لیاقت‌ها و تلاش‌ها و کوشش‌های افراد است، تنها بر این اساس است که خدا توفیق هدایت را نصیب گروهی می‌کند و یا از گروهی سلب می‌نماید.[1]

آنها که قابل هدایت نبودند و هدایت نشدند؛ ظالم، کافر و فاسق بودند.

﴿واللهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾؛[2] «و خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند».

﴿واللهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾؛[3] «و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند»

﴿وَاللهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾؛[4] «و خداوند، جمعیت فاسقان را هدایت نمی‌کند».

۱. همان، ج ۱۶، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.
۲. سوره بقره، آیه ۲۵۸.
۳. سوره بقره، آیه ۲۶۴ / سوره توبه، آیه ۳۷.
۴. سوره مائده، آیه ۱۰۸.

پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله و خلافت

۱) آیا درخواست قلم و کاغذ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در آخرین ساعات عمر شریفش دلیل بر این نیست که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تا آن زمان جانشینی برای خود تعیین نکرده بودند؟

مسئله جانشینی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از جمله حوادث مهم تاریخی است و بحث از حقانیت این جانشینی و عهده دار شدن زمام امور مسلمین پس از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، اندیشمندان و متکلمان مسلمان را اعم ازشیعه و سنی بر آن داشته که در اطراف آن به گفتگوهای فراوان بپردازند و طبیعتاً براساس دیدگاه شیعه پاسخ این پرسش منفی است؛ چرا که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در زمان ها و مکان‌های متعددی به معرفی جانشین پس از خود پرداخته که در ادامه به یک شاهد قرآنی و یک دلیل روایی اشاره می‌شود.اما قبل از آن، باید پرده از راز عمل آن حضرت برداشت که چرا در آن لحظات آخر، قصد داشت دوباره نسبت به جانشینی پس از خود تأکید کند و آیا موفق به ابلاغ عمل خود شد؟

فعالیت‌های سرّی و زیرزمینی برخی از صحابه و سرپیچی از اطاعت پیامبر ﷺ در رفتن به سپاه اسامه، پیامبر ﷺ را بر آن داشت تا اقدام به عملی کند تا آن فعالیت‌های مرموز را خنثی سازد؛ لذا حضرت با وجود تب شدید، وارد مسجد شد و با صدایی بلند رو به مردم، فرمود:

ای مـردم! آتـش (فتنه) بـر افروخته شـده و فتنه، مانند پاره‌های شب تاریک روی آورده، و شما هیچ نوع دستاویزی بر ضد من ندارید. من حلال نکردم مگر آنچه را که قرآن حلال نموده و تحریم ننمودم مگر آنچه را که قـرآن، آن را تحریم نموده است.[1]

با وصف موجود، بدخواهان منتظر رحلت حضرت بودند تا فرمانروایی امت اسلامی را قبضه کنند، اما پیامبر ﷺ که نـگـران سـرنـوشـت اسـلام و تـفـرقـه مسلمین اسـت، بـرای پیشگیری از انحراف در مسئله خلافت و اتمام حجت با مردم، درخـواسـت قلم و دوات نمود تا بـرای آخرین بـار، با سندی مکتوب، خلافت امیرمومنان و اهـل بیت خـود را تحکیم نماید و مطلبی را املا نماید تا امت اسلامی هیچ گاه به ضلالت نیفتد. در این لحظه گرچه عـده‌ای به مخالفت برخاستند و حضرت را متهم به هذیان گویی کردند. اما پیامبر ﷺ محتوای

۱. ابن هشام، عبدالملک، السیره النبویه، ج۲، ص۶۵۴، طبقات ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، ج۲، ص۲۱۶، به نقل از: سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، چاپ سیزدهم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶ش، ج۲، ص۸۵۵.

نامه خود را به گونه‌ای دیگر به مردم ابلاغ فرمود و به گواهی تاریخ در حالی که رنج و درد بیماری، سخت او را آزار می‌داد یک دست بر شانه علی علیه السلام و دست دیگر بر شانه میمونه کنیز خود وارد مسجد شد و با قرار گرفتن بر بالای منبر فرمود: "من در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم"؛ در این لحظه مردی برخاست و پرسید مقصود از آن دو چیز گرانبها چیست؟ چهره پیامبر صلی الله علیه و آله برافروخت و فرمود: خود شرح می دهم جای پرسش نیست سپس فرمود: "یکی قرآن و دیگری همان عترت من است".[1]

اما دلائلی که بیانگر امامت علی علیه السلام قبل از آخرین در خواست رسول خداست عبارتند از؛

۱. آیه تبلیغ: ﴿یا ایها الرسولَ بلّغ ما أنزل الیک من ربّک و ان لَم تفعل فما بلّغتَ رسالته و الله یعصمک من الناس اِن الله لایهدی القوم الکافرین﴾[2]؛ ای پیامبر، آنچه را از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً (به مردم) برسان؛ و اگر (این کار را) نکنی رسالت خود را انجام نداده ای. خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم حفظ می‌کند و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند.

با تفکر و تعمق در آیه شریفه این سؤال مطرح می‌شود

۱. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج۲۲، ص۴۷۶، به نقل از: سبحانی، همان، ص۸۶۲.
۲. سوره مائده، آیه ۶۷.

که براستی چه چیزی، پس از ۲۳ سال رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله، تا واپسین روزهای عمر شریفش، به طور رسمی مطرح نشده اما حالا حضرت قصد ابلاغ آن را دارند و آن مسئله چقدر مهم است که همطراز هم طراز با نبوت قرار داده شده است؟ و چقدر مهم است که بر اساس ذیل آیه شریفه عده‌ای حاضرند وجود مقدس حضرت را از میان بردارند.

از آنجا که مسلمانان بیش از بیست سال است نماز می‌خوانند و روزه هم پس از هجرت بر مردم واجب شده و از سال دوم هجرت جهاد هم آغاز شده و حج هم وجوب آن برای مردم بیان شده، پس تنها چیزی که باقی می‌ماند و آنقدر خطیر و بزرگ است که همسان و همسنگ با نبوت است، آن چیزی جز امامت و ولایت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله نخواهد بود؛ اگرچه مسئله ولایت علی علیه السلام در مناسبت ها و مکان‌های متعددی بیان شد، اما هیچ گاه در این مقیاس وسیع، در حجه الوداع، با آن توصیف که در آن صحرای داغ مردم از نقاط مختلف یمن، مدینه و ... در یک جا گردهم بیایند بیان نشده بود.

یک شاهد بر این که آیه به مسئله جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره دارد و آن جانشین هم غیر از علی علیه السلام کسی دیگر نیست، این است که مخالفت‌های فراوانی در آن صحرا نسبت به این مطلب ابراز شد، به طوری که براساس روایتی شخصی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و با حالت اعتراض عرض کرد:

اگر آنچه امروز گفته‌ای از ناحیه خداوند بوده از او بخواه عذابی بر من فرو فرستد و مرا نابود کند.[1]

شاهد دیگر اینکه فخر رازی که از علمای مورد اطمینان و طراز اول اهل سنت می‌باشد در ذیل آیه شریفه گفته است:

این آیه در مورد علی ابن ابی طالب نازل شده است. هنگامی که این آیه شریفه نازل شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت و فرمود: "من کنت مولاه، فعلی مولا، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه"؛ سپس عمر با علی علیه السلام ملاقات کرد و به آن حضرت عرض کرد: ای فرزند ابوطالب این فضیلت و مقام بر تو مبارک باشد تو امروز مولا و رهبر من و همه مردان و زنان مسلمان شدی.[2]

اما از جمله روایاتی که بر جانشینی علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره دارد حدیث منزلت می‌باشد. پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

«انتَ منی بمنزله هارون مِن موسی الا انّه لا نبی بعدی».ای علی تو نسبت به من، همانند منزلت هارون به موسی را داری

۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج۹، ص۳۵۲، به نقل از:مکارم شیرازی، ناصر، آیات ولایت در قرآن، چاپ اول، قم: انتشارات نسل جوان، ص۴۵.

۲. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج۱۱، ص۴۹، به نقل از: مکارم شیرازی، همان، ص۳۳. از دیگر آیاتی که به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره دارد آیه اکمال دین، سوره مائده، آیه ۳؛ آیه ولایت، سوره مائده، آیه ۵۵؛ آیه اولی الامر سوره نساء، آیه ۵۹؛ آیه صادقین، سوره توبه، آیه ۱۱۹؛ آیه تطهیر، سوره احزاب، آیه ۳۳ و....

جز اینکه بعد از من پیامبری نیست. بر اساس حدیث شریف علی علیه‌السلام تمام مقام و منزلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به جز نبوت را دارد. روشن ترین مقاماتی که هارون نسبت به موسی علیه‌السلام داشته عبارتند از: وزارت، شرکت در امور رسالت، وجوب اطاعت مردم از هارون که در آیه ۲۹ به بعد سوره طه درخواست موسی برای هارون چنین است:

"وزیری از اهلم برایم قرار بده، هارون برادرم را، بوسیله او پشتم را محکم کن، و او را شریک کارم قرار بده". و در آیه ۱۴۲ سوره اعراف به هارون گفت: "خلیفه ام(جانشینم) در میان قومم باش، اصلاح کن و راه مفسدان را مپیمای".

علامه سید شرف الدین موسوی صاحب کتاب ارزشمند المراجعات می‌نویسد: هرکس در این سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دقت کند و آنچه در تفسیر آیه ۶۷ سوره مائده بیان شده که ﴿و ان لم تفعل فما بلّغت رسالته﴾ هم بنگرد، می‌یابد که هر دو یک هدف را تعقیب می‌کند.[1]

ممکن است به ذهن خواننده این شبهه خطور کند که حدیث منزلت در واقعه جنگ تبوک اتفاق افتاده و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی علیه‌السلام را به جای خود فقط در همان موقعیت زمانی قرار داده؛ بنابراین از این حدیث عمومیت جانشینی علی علیه‌السلام حتی بعد از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله استفاده نمی‌شود.

۱. شرف الدین موسوی، سید عبدالحسین، المراجعات، ص۱۳۶.۱۵۴.

در پاسخ این شبهه باید گفت که حدیث منزلت در غیر از غزوه تبوک هم از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر شده که به دو نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. ام سلیم که از زنانی بود که در راه اسلام متحمل بلاهای زیادی شد، پیامبر صلی الله علیه و آله برای او نقل حدیث می‌فرمود، در یکی از روزها به او فرمود: ای ام سلیم! گوشت علی از گوشت من و خون او از خون من است او نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی است.[۱]

بر خواننده گرامی پوشیده نخواهد بود که این حدیث نه در جریان خاص بلکه فقط به خاطر ابلاغ وظیفه و نصیحت در بیان منزلت علی علیه السلام بیان شد.

۲. همچنین، روزی ابوبکر، عمر، و ابو عبیده جراح پیش پیامبر صلی الله علیه و آله بودند؛ آن حضرت دست بر دوش علی علیه السلام گذاشت سپس فرمود: ای علی تو نخستین شخصی از مؤمنان هستی که ایمان آورده‌ای و اولین نفری هستی که اسلام پذیرفته‌ای و تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی.[۲]

علاوه بر این دو حدیث شریف، حدیثی که در غزوه تبوک در منزلت حضرت بیان شده نیز دلالت بر عمومیت دارد؛ از

۱. متقی هندی، علی، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال و الاحوال، حدیث ۲۵۵۴، ص۱۵۴، به نقل از: شرف الدین موسوی، المراجعات، ص۱۴۶.
۲. همان.

این رو و لو در مورد خاصی(جانشینی حضرت در مدینه در غزوه تبوک) بیان شده باشد آن را از عمومیت خارج نمی‌کند. به عنوان مثال اگر پزشکی بیمار خود را که در حال خوردن خرماست از خوردن شیرینی نهی کند، عرف، نهی پزشک را اختصاص به خرما نمی‌دهد؛ بلکه این نهی از خوردن تمام انواع شیرینی خواهد بود و حدیث مزبور هم شبیه مطلب مزبور می‌باشد؛ بنابراین در عمومیت و جانشینی علی علیه‌السلام حتی بعد از رحلت آن حضرت هم دلالت می‌کند.

بنابراین براساس آیه شریفه و حدیث مزبور وصایت حضرت قبل از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله انجام شده؛ اما به دلیل فضای پدید آمده که دشمن در کمین برای غصب خلافت امت بود؛ حضرت مطلب را به گونه‌ای دیگر ابلاغ فرمود.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱- ترجمه الغدیر علامه امینی

۲- اجتهاد در مقابل نص، علی دوانی

۲) چرا رسول اکرم ﷺ قبل از شهادتشان با استفاده از ستون پنجم خود منافقان و یهودیانی که خلافت را هدف قرار داده بودند نابود نکرد؟ آنها که عملا ذات خود را نشان داده بودند و این کار قصاص قبل از جنایت نبود؟

هرگز پیامبر نمی‌توانست کسی را قبل از ارتکاب جرم قصاص کند. پیامبری که قرآن او را دارای اخلاقی بی نظیر اسوه حسنه توصیف می‌کند تمام رفتارش مورد تایید خداوند است و حضرت هرگز نمی‌توانست و اصلا در سرلوحه برنامه آن حضرت نبود که با مردم بر اساس ذاتشان برخورد کند، چون ذاتا انسان ها قابل اصلاح هستند، و قابل هدایت اند امیرمومنان به مالک اشتر در آن نامه معروف (۵۳) نهج البلاغه می‌نویسدد هیچ کس را قبل از ارتکاب جرم مجازات نکن و استدلال نکن که پنهانی دشمن تو است. و پیامبر نیز بر اساس آیات قرآن به واسطه ذات مردم با آن ها برخورد نمی‌کرد بلکه با ظواهر آنها برخورد می‌کرد و همیشه حسن ظاهر را مدنظر قرار می داد. بر اساس عدل الهی و آیات قرآن هرگز نمی‌توان کسی را قبل از ارتکاب جرم مجرم دانست و او را کیفر داد، و خداوند هم انسان ها را به خاطر عملشان پاداش خواهد داد نه به خاطر چیز دیگر. پیامبر اولین داعی الی الله و عادل بود، نمی‌توانست کسی را به خاطر جرم مرتکب نشده قصاص کند. وقتی یهود درکنار پیامبر زندگی می‌کردند پیامبر با آن ها پیمان دوستی بست و می دانست که آن ها قصد دشمنی دارند، اما قبل از این که جرمی مرتکب شوند و از

خدا دستوری برسد با آن ها کاری نداشت. اما پس از آگاهی از طریق وحی از رفتار آنان جنگ خیبر واقع شد و آنان قلع و قمع شدند و مسلمانان زمین‌های آنان را تصرف کردند.

بر اساس روند تاریخ اسلام، و بر اساس احکام عالیه اسلامی مدارا، بهترین روش برای سازش با دیگران است، مادامی که اظهار دشمنی نکرده اند با ما برابرند چنان که امام علی در نهج البلاغه به مالک در برابر دیگران توصیه به مدارا می‌کند.

از این گذشته در جریان خلافت تنها عده‌ای خاص نقش نداشتند بلکه تمام مردمی که در سقیفه جمع شدند و با آن ها بیعت کردند مجرم بودند بنابراین با حساب شما پیامبر باید با همه برخورد می‌کرد؟ یا تمام مشرکان را پس از اسارت اعدام می‌کرد و ابو سفیان و بنی امیه را تک تک اعدام می‌کرد؟ این نوع برخورد و تفکر در اسلام وجود ندارد. اگر پیامبر بر اساس علم خود عمل می‌کرد باید چند نفر را باقی می گذاشت و همه را از دم تیغ می‌گذراند. از این رو ما اگر به پیامدهای افکاری که داریم توجه کنیم، می بینیم که فکر ما غلط است پیامبر رحمت برای تمام عالمیان بود و مامور به امری بود که خداوند بیان می‌کرد نه مامور به آن چه که ما فکر می کنیم صحیح است. امام علی علیه‌السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: در نزد من علومی است به اسرار که از پیامبر آموخته ام اگر آن ها را علنی کنم و باز گویم شما از حیرت بر خود می لرزید اما من

آن‌ها را به همه نخواهم گفت.[1] چون از آن می ترسم که در حق من غلو کنید و به رسول خدا ﷺ ظلم شود.[2] بر این اساس باید پذیرفت که برای تحلیل وقایع صدر اسلام، مخصوصا اقدامات پیامبر ﷺ باید موارد زیاد و جامعی را در نظر گرفت.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.قرآن و معصومان در آئینه علوی، امیر علی حسنلو.

۲.سیره صحیح پیامبر، جعفر مرتضی عاملی.

۳.تاریخ خلفا، رسول جعفریان.

۱. نهج البلاغه، خ۹۳ و خ۱۸۹ و خ۱۷۵.
۲. همان.

۳) اگر پیامبر اکرم ﷺ قرار بود خلفا را برای دور ماندن از تصاحب خلافت به لشکر اسامه بفرستد، چرا به آنها دستور صریحی برای اینکه شما نباید در مسئله خلافت دخالت کنید، صادر نکرد؟

جریان خلافت و جانشینی پیامبر اکرم ﷺ و کارشکنی‌هایی در این باره، این گونه نیست که از ماجرای لشکر اسامه شروع شده باشد و پیامبر ﷺ در آن با صراحت سخن نگفته باشد؛ کارشکنی درباره جانشینی پیامبر ﷺ و مخالفت با سخنان آن حضرت، سابقه‌ای طولانی دارد. مخالفت با کلام پیامبر ﷺ و شرکت در لشکر اسامه تقریباً از آخرین مراحل مخالفت ها با مسئله جانشینی پیامبر است. در حالی که دو روز بعد از نرفتن عده‌ای و مخالفت آنان از رفتن، اسامه به پیامبر ﷺ خبر داد. حضرت با حالت تب دار، دستمال بر سرش بسته، در مسجد حاضر می‌شود و روی منبر رفته با صراحت تمام تأکید به شرکت کردن در لشکر اسامه نموده و آنانی که تمرد کردند را ملعون خواند. این صراحت بیان پیامبر ﷺ و لعن آن حضرت از مخالفین، سبب شد که گروه زیادی از مهاجرین و انصار از مدینه خارج شوند، جز عده‌ای خاص.[۱] در رابطه با دستور پیامبر برا ی تجهیز لشکر اسامه و خروج افراد نکاتی لازم است مورد توجه قرار گیرد:

۱. ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۲ق، ج۲، ص۱۹۰؛ شهرستانی، عبد الکریم، الملل و النحل، مقدمه چهارم، ص۲۹؛ ابن ابی الحدید، عزالدین، شرح نهج البلاغه، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۲ق، ج۲، ص۲۰.

۱. سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در رابطه با جنگ‌ها و اعزام لشکر، این چنین نبودند که در موقع اعزام، مردم را به نام و تک تک افراد را دعوت کرده باشند، بلکه همیشه اعلان آن حضرت از طریق مسجد بوده و تعیین مسیر می‌کردند. در لشکر اسامه نیز چنین بود.

۲. بر اساس آیه قرآن کریم که خدوند دستور اطاعت بدون قید و شرط از پیامبر صلی الله علیه و آله داده فرمود: مَا آتاکم الرَّسُولُ فخذوه... هر آنچه که رسول به شما دستور داد، اطاعت کنید».[1] اطاعت واجب است، چه این دستور به صورت اعلام عمومی‌باشد، یا به اسم، کسی را دستور بدهد. بنابراین، بر همه مسلمانان لازم بود که باید اطاعت کنند و در لشکر اسامه شرکت نمایند. امّا عده‌ای با این دستور صریح خداوند درباره اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله، از دستور پیامبر مخالفت کرده در مدینه ماندند و در لشکر اسامه شرکت نکردند.

۳. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله مریض شد، در خانه ام سلمه بود. یک یا دو روز آنجا بود. تا اینکه عایشه آمده از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کرد که در منزل او باشد. حضرت درخواست او را پذیرفت و به حجره عایشه منتقل شد. موقع نماز به مسجد رفت و بعد از نماز چند نفر به عیادت حضرت آمدند که ابوبکر

۱. سوره حشر آیه ۷؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج۶، ص ۵۲؛ شهرستانی، پیشین، حاشیه فصل ۱، ص۲۰؛ مفید، محمد بن محمد، الارشاد فی معرفه حج جلد الله علی العباد، جلد ۲، ص ۹۷۹؛ ابن هشام، عبد الملک، السیره النبویه، ج۲، ص۲۹۸ و....

و عمر با آنها بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به آنان کرد و فرمود: آیا به شما دستور ندادم که هر چه زودتر همراه اسامه حرکت کنید؟! چرا از دستور من سرپیچی کردید؟! ابوبکر بهانه آورد و گفت: من از مدینه خارج شدم، جهت مریضی شما بازگشتم. عمر بدون هیچ بهانه‌ای گفت: من خارج نشدم جهت مریضی شما ماندم. به دنبال آن، حضرت سه مرتبه فرمود: هر چه زودتر سپاه اسامه را حرکت دهید، و زود ملحق شوید. و بعد فرمود: «لعن الله من تخلّف عن جیش اسامه؛ هر کسی از لشکر اسامه تخلف کند لعنت خدا بر او باد».[1]

۴. در برخی از منابع این جریان را چنین آورده اند: مریضی پیامبر صلی الله علیه و آله شدّت یافت. بلال اذان صبح را گفت. حضرت به مسجد نیامد. بلال رفت، دید که حضرت از شدّت مریضی بیهوش شده است. با صدای بلند گفت: «الصلوه، یرحمکم الله» حضرت با صدای بلال به هوش آمد. فرمود: یکی به جای من نماز بخواند. عایشه گفت: ابوبکر را خبر کنید. حفصه گفت: عمر را خبر کنید. حضرت فرمود: آنها مگر با لشکر اسامه نرفته اند؟... علی و عباس حضرت را به مسجد بردند، بعد از نماز سخن گفت و دستور داد هرچه زودتر به لشکر اسامه بپیوندید. سپس فرمود: «لعن الله من تخلّف...».[2]

۱. ابن ابی الحدید، پیشین، ج۶، ص۵۲؛ شهرستانی، پیشین، حاشیه فصل ۱، ص۲۰؛ مفید، پیشین، ج۲، ص۹۷۹؛ ابن هشام، پیشین، ج۲، ص۲۹۸ و....

۲. ابن اسحاق، محمد، السیر و المغازی، مصر، نشر الطباعه للشرکاء، ج۴، ص۲۹۱، (به روایت عبدالله بن عمروعاص)؛ مفید، پیشین، ج۲، ص۱۸۰؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج۹، ص۱۹۷.

به هر حال گذشته از مرحله اول و دستور عمومی، دفعه دوم حضرت با صراحت اعلام کرده و کسانی را که از دستور مخالفت کنند، مورد لعن قرار داده است.

۵. ابوبکر، در عین اینکه دستور صریح پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیده، امّا آن را نادیده گرفته، بنا به نقل عایشه، ابوبکر گفت: امروز نوبت همسرم حبیبه دختر خارجه خزرجی است. مرکبش را سوار شده به «سُنح»، بالای مدینه پیش همسرش رفت.[۱] بنابراین، این گونه نبوده است که کلام پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آنها صراحت نداشته باشد و یا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله جریان خلافت را مطرح می‌کرد که شما حق ندارید در مسئله خلافت دخالت کنید. مسئله خلافت در میان صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله یک امر مشهور و معلوم بود که همه می‌دانستند که خلافت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله از آن علی بن ابی طالب علیه السلام است. چنانکه یعقوبی می‌نویسد: «مهاجر و انصار بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله تردید نداشتند که خلافت از آن علی بن ابی طالب است[۲]».

از مجموع اصحاب، تنها امام علی علیه السلام بود که در این سپاه خوانده نشد. چون حضرت، امام علی علیه السلام را برای پرستاری و کارهای خود نگه داشت. روز سوم مریضی، پیامبر صلی الله علیه و آله از

۱. واقدی، محمد بن عمر، المغازی، تحقیق مارسدن جونس، بیروت، دار احیاءالتراث العربی، ۱۴۰۵ق، ج۳، ص۱۱۷،۱۲۰؛ بیهقی، احمد بن حسین، دلائل النبوه و معرفه احوال صاحب الشریعه، ج۷، ص۲۰۱.

۲. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ الیعقوبی، بیروت، دارصادر، بیروت، بی تا، ج۲، ص۱۲۴.

شدّت مریضی بیهوش شد، بعد از به هوش آمدن، چشم بازکرد، دید علی نیست، فرمود: برادرم را فراخوانید. عایشه گفت: منظورش ابوبکر است. حفصه گفت: عمر است. وقتی هر کدام اینها آمدند، حضرت نگاه می‌کرد و بعد چشمانش را می بست. تا اینکه بار سوم فرمود برادرم را فرا خوانید. ام سلمه گفت: منظورش علی است. او را فراخواندند، علی علیه‌السلام آمد، حضرت او را در آغوش کشید و به گوش او رمزی گفت...[1] . در حالی که سر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در آغوش علی علیه‌السلام بود روحش به عالم ملکوت پیوست.[2]

در حقیقت، این صراحت گویی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، که منتظران رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، همیشه مراقب اوضاع و احوال پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند و انتظار رحلت آن حضرت را می کشیدند؛ تا اینکه انتظار چنین روزی همزمان با تشکیل لشکر اسامه شد؛ چون آنان در خانه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله افرادی خاص داشتند که لحظه به لحظه از احوال پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به آنان خبر می دادند. مریضی آن حضرت با تشکیل لشکر اسامه شدت گرفت. شدّت گرفتن مریضی، سبب شد که آنان شرکت نکردن در لشکر اسامه را، بهانه مریضی آن حضرت گرفته، شرکت نکنند. از طرف دیگر، به فرض اینکه، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله صراحتا می‌گفت که در حکومت و خلافت دخالت نکنید، امر مخالفت از این بالاتر بوده است.

۱. ابن اسحاق، پیشین، ج۴، ص۳۰۵؛ اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج۱، ص۱۷.
۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۷؛ مفید، پیشین، ج۱، ص۱۸۷.

چنانکه محمد بن ابوبکر در یک نامه به معاویه می‌نویسدد که در برابر خلافت علی ؑ مخالفت و کار شکنی نکند، معاویه در جواب می‌نویسدد: ... ای فرزند ابوبکر، در زمان گذشته ما بودیم و پدر شما ابوبکر، فضیلت علی بن ابوطالب را می دانستیم و او را خوب می شناختیم. اولین کسی که حق اورا گرفت پدر شما ابوبکر و فاروقش عمر بود. آن دو نفر برای این کار اتفاق قبلی داشتند.[1]

در نتیجه اگر در جریان لشکر اسامه، حضرت دستور صریح می دادند که در مسئله خلافت دخالت نکنند، برای آنان اثری نداشت. چون دیدیم که به صراحت فرمود: مگر شما با سپاه اسامه نرفتید، آنها پاسخ ندادند. بنابراین، پیامبر ﷺ به صراحت فرموده نه تنها آنها نباشند، بلکه برخی دیگر که فتنه انگیزند هم نباشند اما آنان تمرّد کردند و با سپاه اسامه همراه نشدند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱- سیره صحیح پیامبر اسلام،ترجمه دکتر سپهری

۲- فروغ ابدیت،آیه الله،سبحانی.

۱. ابن ابی الحدید، پیشین، ج۱، ص۲۸۴؛ مسعودی، علی بن حسین، مروجلد الذهب و معادن الجوهر، ج۳، ص۲۱.

۴) آیا حضرت رسول ﷺ و امام علی علیه‌السلام در اذان و اقامه نماز خود بر رسالت و ولایت خود شهادت میدادند؟

اذان در لغت به معنای اعلام است و در شریعت اسلام منظور از «اذان» کلمات مخصوصی است که قبل از نماز واجب یومیه گفته می‌شود. اقامه در لغت به معنای بر پا داشتن است و در شرع مقدس اسلام، کلماتی است که بعد از اذان و قبل از هر نماز واجب یومیه گفته می‌شود. شاید از آن جهت که نمازگزار با گفتن «اقامه» خود را برای نیت نماز آماده می‌کند و با کسی حرف نمی‌زند و نماز را برپا می‌نماید، «اقامه» نامیده شده است.

مرحوم مجلسی در مورد تشریع اذان می‌گوید «بدان که همه شیعه اجماع دارند بر این مطلب که اذان از طریق وحی بر پیامبر رسیده است.»[۱] روایاتی هم از ائمه اطهار علیهم‌السلام موجود است که این مطلب را ثابت می‌کنند. در حدیث صحیحی از امام محمد باقر علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند «وقتی پیامبر ﷺ به معراج رفت و به «بیت المعمور» رسید وقت نماز شد، جبرئیل اذان و اقامه گفت و پیامبر ﷺ به نماز ایستادند» در ادامه این حدیث امام باقر علیه‌السلام ـ پس از بیان کیفیت اذان و اقامه فرموده: «پس پیامبر ﷺ در زمین دستور داد که بلال اذان‌گو باشد او نیز تا هنگام وفات پیامبر اذان می‌گفت».[۲]

۱. مجلسی، روضه المتقین، انتشارات بنیاد، فرهنگ اسلامی، ج۲، ص ۲۱۳.
۲. عاملی، حر، وسائل الشیعه، قم: انتشارات موسسه آل البیت الاحیاء، التراث، جلد۵، ص ۳۶۹.

بر اساس روایات متعدد مجموع جملات اذان و اقامه که بر پیامبر نازل شده است و پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را در اذان می‌گفتند، سی و پنج جمله (۱۸ جمله اذان و ۱۷ جمله اقامه) است.[۱] یکی از این جملات که شیعه و سنی هیچ اختلافی در آن ندارند جمله «اشهد اَنَّ محمداً رسولُ اللهِ» است. پس معلوم می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله هم این جمله را ذکر می‌فرمودند. و به رسالت خود شهادت می‌دادند و مردم نیز از آن حضرت می‌آموختند.

اما آیا علی علیه السلام هم به ولایت خود شهادت می‌داد یا نه؟ باید این نکته را بدانیم که شهادت بر ولایت علی علیه السلام (اشهد انَّ علیا ولی الله) جزء اذان و اقامه نیست و در اذانی که بر پیامبر نازل شده موجود نمی‌باشد. ولی به استناد برخی روایات و تایید عملکرد شاخص ترین اصحاب از جمله ابوذر و سلمان از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله گفتن آن در اذان و اقامه مطلوب است. شیخ عبدالله مراغی مصری از علمای محقق اهل سنت روایت می‌کند که: پس از واقعه غدیر خم سلمان فارسی در اذان و اقامه بعد از شهادت به توحید و رسالت، به ولایت علی علیه السلام نیز شهادت می‌داد، یکی از اصحاب به محضر رسول خدا رسید و عرض کرد: «یا رسول الله: امروز موضوعی را شنیدم که قبلاً نشنیده بودم و آن هم شهادت سلمان به ولایت علی علیه السلام در اذان و اقامه است» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند «سمعتم خیراً» چیز خوبی شنیده اید.[۲]

۱. وسائل، همان، جلد ۵، ص ۴۱۳، حدیث ۶، ۱۴، ۹، ۱.
۲. عبدالحلیم الغزّی، الشهاده الثالثه المقدسه، انتشارات هیئت قمر بنی هاشم، ص ۳۲۳.

در مورد ابوذر هم نقل شده که به ولایت علی علیه‌السلام در اذان و اقامه شهادت می‌داد که پیامبر در جواب سوال بعضی از صحابه عمل ابوذر را صحیح دانستند.[1]

براین اساس علمای شیعه این جمله را جزء اذان و اقامه ندانسته ولی گفتن آن را در اذان به قصد رجاء استحباب، جایز می‌دانند.[2] سید باقر شیرازی شهادت بر ولایت حضرت علی علیه‌السلام را روح اذان و مکمل آن دانسته است.[3] سید محسن حکیم نیز شهادت بر ولایت امام علی علیه‌السلام را از جمله شعارهای ایمان و علامت تشیع می‌داند.[4]

از مجموع مطالب گذشته نتیجه می گیریم که:

۱. اذان و اقامه، از طریق وحی در مکه به پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله ابلاغ شده است.

۲. اولین «موذن» در آسمان در میان فرشتگان «جبرئیل» و در زمین از میان انسانها «بلال حبشی» بوده است.

۳. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز در اذان و اقامه نماز خود به رسالت خود شهادت میدادند.

۴. شهادت بر ولایت علی علیه‌السلام جزء اذان و اقامه نیست و

۱. همان.
۲. امام خمینی، آداب الصلوه، ص ۱۴۰.
۳. نجفی، محمد حسن، مجمع الرسائل، چاپ مشهد، ص ۲۲۶.
۴. حکیم، سید محسن، مستمسک عروه الوثقی، انتشارات اسماعیلیان، جلد ۵، ص ۵۴۵.

گفتن آن به نیت جزء اذان و اقامه جایز نیست ولی به قصد رجاء اشکالی ندارد بلکه بسیار مطلوب و پسندیده و از ارکان ایمان و علامت تشیع است.

۵. چون این شهادت جزء اذان و اقامه نبوده بطور یقین امیرمومنان علی علیه‌السلام هم در اذان و اقامه این شهادت را نمی‌گفتند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. اذان شعار اسلام،،نویسنده محمد اسماعیل نوری.

۲. اهمیت اذان و اقامه،،نویسنده محمد محمدی اشتهاردی.

۵) حضرت خضر کودکی را بخاطر آن که می‌داند در آینده دو نفر را که پدر و مادرش هستند گمراه می‌کند، به قتل می‌رساند. پس چرا پیامبر و حضرت علی (علیهماالسلام) با این که می‌دانستند برخی از یارانشان خائن هستند و مسلمانان را گمراه می‌کنند آن‌ها را به قتل نرساندند؟

جواب این پرسش ریشه در تأمل بر اقسام علم پیامبران و امامان دارد. علامه طباطبائی می‌فرماید: طبق آنچه از ادله قطعیه و براهین عقلیه بر می‌آید علم انبیاء و ائمه بر دو قسم است.

قسم اوّل: آن که در هر شرایطی به حقایق جهان هستی به اذن خداوند واقف هستند. اعم از آن که تحت حس قرار دارند یا آن‌ها که بیرون از دایره حس می‌باشند مانند موجودات آسمانی و حوادث گذشته و وقایع آینده.

قسم دوم: علم عادی است. پیامبر به نص قرآن کریم، بشری است همانند سایر افراد و اعمالی که در مسیر زندگی انجام می‌دهد مانند سایر افراد در مجرای اختیار و بر اساس علم عادی قرار دارد و آن چه را شایسته می‌بیند انجام می‌دهد.[1]

علامه می‌نویسد: «پیامبر اکرم و امامان مانند دیگران انسانند و با استفاده از حواس ظاهری، تجربه و عقل با جهان

۱. ر.ک: ربانی، علی، چهره درخشان حسین بن علی، انتشارات مکتب الحسین، ص۱۳۴؛ علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، دار الکتاب الاسلامیه، ج۱۸، ص ۱۹۴.

خارج ارتباط برقرار می‌کنند، در این نوع علم، تکلیف وجود دارد و احکام الهی وجوب حرمت، استحباب، کراهت و اباحه به آن تعلق می‌گیرد.

از سوی دیگر پیامبر و امام در هر حالی و شرایطی به اذن الهی به حقایق جهان هستی آگاهی دارند این علم غیب شامل واقعیت‌های گذشته، حال و آینده می‌شود پیامبر و امام بر همه چیز آگاه است. علم غیب موهبتی الهی است و خطا در آن راه ندارد. در حقیقت علم امام آگاهی بر قضای حکمی الهی و لوح محفوظ علم الله است، در نتیجه هیچ تکلیفی به متعلق این گونه علم تعلق نمی‌گیرد زیرا تکلیف در جائی معنا دارد که انجام یا ترک چیزی در اختیار مکلّف باشد امر و نهی درباره قضای حکمی بیهوده و بی اثر است زیرا اراده انسانی در آن راه ندارد.[1]

از مطالب فوق می‌توان فهمید که علم خضر نبی نسبت به قتل رساندن کودک مورد سوال و علم پیامبر به اوضاع و احوال برخی از یاران خائن و عدم قتل ایشان، هر دو از علومی بوده‌اند که تخلف ناپذیر بوده‌اند. پس اگر سوال شما را از این منظر بررسی نمائیم، به این نتیجه می‌رسیم که عملکرد هر دو پیامبر در وقایع مذکور طبق مشیت الهی و خارج از علم عادی ایشان که در مجرای اختیار جریان دارد بوده است.

۱. ر.ک: علامه طباطبایی، معنویت تشیع، انتشارات تشیع، مقاله درباره علم امام، ص۲۱۳.۲۲۵.

توضیح : ما در این جهان دارای دو نظام هستیم: «نظام تکوین» و «نظام تشریع» گرچه این دو نظام در کلیات هماهنگند امّا گاه می‌شود که در جزئیات از هم جدا می‌شوند. مثلاً خداوند برای آزمایش بندگان آن ها را مبتلا به خوف و نقص اموال و ثمرات، از بین رفتن نفوس و عزیزان می‌کند تا معلوم شود چه اشخاصی در برابر این حوادث صابر و شکیبا هستند آیا هیچ نعیمی یا پیامبری می‌تواند اقدام به این کار بکند یعنی اموال ونفوس و ثمرات و امنیت را از بین ببرد تا مردم آزمایش شوند ... حال که ثابت شد ما دو نظام داریم و خداوند حاکم بر هر دو نظام است. هیچ مانعی ندارد که خداوند گروهی را مأمور پیاده کردن نظام تشریع کند و گروهی از فرشتگان یا بعضی از انسان‌ها (هم چون خضر) را مأمور پیاده کردن نظام تکوین نماید (دقت کنید). از نظر نظام تکوین الهی هیچ مانعی ندارد که خداوند حتی کودک نابالغی را گرفتار حادثه‌ای کند و در آن حادثه جان سپارد چرا که وجودش ممکن است در آینده خطرات بزرگی به بار آورد همان گونه که گاهی ماندن این اشخاص دارای مصالحی مانند آزمایش و امتحان و امثال این‌ها است.

به تعبیر دیگر، گروهی از مأموران خدا در این عالم مأمور به باطنند و گروهی مأمور به ظاهر. آنها که مأمور به باطنند ضوابط و اصول برنامه‌ای مخصوص خود را دارند همان گونه که مأموران به ظاهر برای خود اصول و ضوابط خاصی دارند.

درست است که خط کلی این دو برنامه هر دو انسان را به سمت کمال می‌برد و از این نظر هماهنگ‌اند ولی گاهی در جزئیات مانند مثال‌های بالا از یکدیگر جدا می‌شوند. البته بدون شک در هیچ یک از این دو خط هیچ کس نمی‌تواند خود سرانه اقدامی‌کند بلکه باید از مالک و حاکم حقیقی مجاز باشد لذا خضر با صراحت این حقیقت را بیان کرد و گفت «ما فعلته عن امری»[1] من هرگز پیش خود این کار را انجام ندادم بلکه درست طبق یک برنامه الهی و ضابطه و خطی که به من داده شده است گام بر می‌دارم.[2]

اما اگر نوع برخورد پیامبر گرامی اسلام از زاویه علم عادی ایشان نگریسته شود و شرائط سیاسی اجتماعی دوران پیامبر مورد بررسی قرار گیرد، خواهیم دید که برخورد ایشان با افراد و یاران خائن خود بهترین نوع برخورد بوده است.

در آخر هم به این نکته باید توجه داشت که اگرچه پیامبر با این افراد به خاطر مصالح شرعی، اجتماعی و سیاسی برخورد جدی نداشت اما در موارد متعددی مشاهده می‌شود که پیامبر بطور غیرمستقیم عدم صلاحیت اینها را در عمل نشان می‌دهد و در عوض جبهه علی علیه السلام را به مناسبت‌های مختلف تقویت می‌کند و فضایل و قدرت علی علیه السلام را به رخ

۱. سوره کهف، آیه ۸۲.

۲. ر.ک: مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتاب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۷۴ش، ج۱۲، ص۵۱۱-۵۰۶.

آنان می‌کشد. نمونه بارز این برخورد هنگام نزول سوره برائت بود که پیامبر ابلاغ این پیام بزرگ را به ابوبکر سپرد. سپس علی علیه‌السلام را به دنبال وی فرستاد و گفت نامه را از او بگیر و به سوی مکه برو و پیام مرا برسان.

این واقعه را تمام علمای اهل سنت نقل کرده‌اند که به روشنی فضیلت و بزرگی علی علیه‌السلام را اثبات و عدم کفایت دیگران مانند ابوبکر را می‌رساند.

در جریان دیگر ابوبکر و عمر و ابوعبیده نزد پیامبر بودند که پیامبر به علی تکیه داده بود، که پیامبر با دست خود به شانه علی زد و فرمود: ای علی تو اولین کسی هستی که ایمان آوردی تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی هستی.[1]

و پیامبر در روزهای آخر عمر شریف خود دستور داد که دوست مرا فرا خوانید که عایشه و حفصه ابوبکر و عمر را فرا خواندند؛ ولی پیامبر به آنها توجهی نکرد، تا اینکه ام سلمه، علی را فرا خواند، و پیامبر با علی به صحبت نشست و آن دو (عمر و ابوبکر) از منزل خارج شدند. و پیامبر ص دستور دادند که کسی نماز را اقامه بکند وقتی دید ابوبکر آماده نماز شد پیامبر با وجود تب شدید او را به کنار زد و خودش نشسته نماز را اقامه کرد.[2]

۱. کنزالعمال، مکتبه التراث الاسلامی، بیروت، حدیث ۲۹.
۲. مناقب ابن شهر آشوب، مؤسسه انتشارات علامه قم: جلد ۱، ص ۲۳۶.

و ده‌ها مورد و موضوع دیگر که پیامبر به طور غیرمستقیم اینها را از خود رانده و فضایل و برتری علی علیه‌السلام را به رخ آنها کشیده است.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.سیاهترین هفته تاریخ، علی محدث.

۶) آیا پیامبر اسلام ﷺ به لحاظ مدیریتی ضعیف عمل کرد که نتوانست امام علی را در مقام خلیفه و جانشین بعد از خودش قرار دهد؟ آیا مردم را خوب نمی شناخت و چرا جایگاه حضرت علی علیه‌السلام را به خوبی معلوم نکرد تا مانع انحراف مردم شود؟

ابتدا چند نکته را تذکر می‌دهیم تا پاسخ سوال کاملا روشن شود.

۱. در موفقیت یک رهبر در جامعه، مجموعه‌ای از شرایط لازم است مانند مدیریت رهبر، آگاهی و شناخت او از جامعه خویش، تفهیم خوب و روشن برنامه‌های مورد نظر و... از جمله شرط ها قابلیت مردم است و در تمام ابعاد (پذیرش دستورات رهبری، رفع موانع درونی و...) لذا اگر یک رهبر بسیار آگاه و مدیر و... را مردم همراهی نکنند در اهدافش موفق نمی‌شود، از این گذشته نقش مخالفین و منافقین ممکن است باعث خنثی شدن فعالیت یک رهبر شود.

۲. نفس انسان اگر مهار نشود بزرگ ترین خطرها را می‌تواند ایجاد کند، لذا پیامبر ﷺ فرمود: قوی ترین دشمن شما نفس شما است[۱]، و نفس باعث می‌شود که انسان (نسبت به حقایق) کور و کر شود[۲]. پیامبر و علی علیه‌السلام فرمودند: بالاترین جهاد مبارزه با نفس است.[۳]

۱. صابری، علیرضا، الحکم الزاهره، مکتب الاعلام اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ ق، ۱۳۷۳ هـ ش، ج ۲، ص ۳۸۶.
۲. همان.
۳. همان.

۳. گناه آثار زیادی دارد از جمله اینکه گناه به دنبال خود گناه دیگر می آورد و ممکن است انسان را در حد کفر سقوط دهد «سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند آنرا به مسخره گرفتند[۱]» مستی گناه برتر از مستی شراب است.[۲]

بعد از بیان این سه نکته جواب هر قسمت از سئوال، جداگانه بیان می‌شود، اما قسمت اول که «آیا پیامبر ضعیف عمل کرده بود و آیا جامعه و مردم را نمی شناخت؟ جواب این است که حضرت نه اینکه ضعیف عمل نکرد بلکه دارای مدیریت و آگاهی بالائی هم بود، دلیل این ادعا سه امر است ۱. عصمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که از آیه ی تطهیر[۳] و امثال آن استفاده می‌شود مانع از این ضعف و خطاها است، و علم و آگاهی حضرت هم که از طریق وحی بود «و آنچه را نمی دانستی به تو آموخت و فضل خدا بر تو (همواره) بزرگ بوده است[۴]» و قرآن هم پیامبر را به شدت تهدید می‌کند اگر خطایی و نسبت ناروایی به خداوند بدهد، رگ قلبش را قطع می‌کند[۵].

۲. و ثانیاً عملکرد ده ساله بعد از هجرت حضرت در مدینه نشان می‌دهد که حضرت مدیریت بسیار قوی داشت که

۱. سوره روم، آیه ۱۰.
۲. الحکم الزاهره، ج۲، ص۴۳۱.
۳. سوره احزاب، آیه ۳۳.
۴. سوره نساء، آیه ۱۱۳.
۵. سوره الحاقه، آیه ۴۴.

توانست در یک شهر غریب اولا پیمان برادری را بین دو گروه درگیر (اوس و خزرج) برقرار کند و با ساختن مسجد حکومت اسلامی را بنیان گذاری نماید[1] و آن گونه مردم در راه حضرت فداکاری نمایند و از آن عرب‌های بیابان، مقداد و عمار، و بلال بسازد، و آن همه جنگها را با فتح به پایان برساند و سرانجام برگردد و مکه را نیز فتح کند[2] این هم، نشان دهنده مدیریت قوی و بالای حضرت است.

۳. و ثالثاً قرآن هم حضرت را در رفتار و اخلاق می‌ستاید و می‌فرماید: انک لعلی خلق عظیم و انجام رسالت حضرت را امضاء می‌کند چون در آیه ی تبلیغ فرمود. اگر امامت و ولایت علی علیه‌السلام را نرسانی رسالت خدایی خود را به پایان نرسانده‌ای[3] مفهوم آن این است که اگر این کار انجام بگیرد رسالتت را انجام داده‌ای و طبق شهادت تاریخ حضرت تبلیغ امامت را انجام داد در غدیر خم.[4]

اما قسمت دوم سئوال که آیا علی علیه‌السلام را کامل معرفی نکرد و جایگاه ایشان را به خوبی معلوم نکرد؟ جواب این است که خیر، هرگز در این قسمت کوتاهی نکرد هم از طریق قرآن و هم گفتار خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بارها علی علیه‌السلام را معرفی نمود،

۱. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، نشر عمار، ج۲، ص۳۶۷.۳۸۵.
۲. همان.
۳. سوره قلم، آیه ۴.
۴. فروغ ابدیت، ج۲، ص۸۳۱.

اما قرآن: در آیه اکمال ولایت علی علیه‌السلام را شرط کمال دین[1] و در آیه تبلیغ[2] مساوی دانستن با انجام رسالت، در آیه ی تطهیر علی[3] علیه‌السلام را معصوم، و در آیه ی مباهله[4] به منزله جان پیامبر معرفی شده است و همچنین در آیه ی ولایت[5] و آیه ی اولی الامر[6] ولایت حضرت را معرفی و همچنین در آیه ۲۰۷ بقره، ۲۳ احزاب، ۲۳ شوری و سوره انسان فضائل حضرت را بیان نموده است و... و اما در روایات : در حدیث الغدیر[7] به عنوان ولی و در حدیث انذار عشیره بعنوان خلیفه خود[8] و در حدیث مؤاخاه[9] به عنوان برادر خود معرفی نموده است، و در حدیث منزلت[10] وصی خود و در حدیث تبلیغ سوره برائت «علی از من است»[11] و در حدیث جنگ خیبر محبوب خدا و رسولش معرفی نمود[12] و همچنین فضائل حضرت در روایت ردّ الشمس، طیر مشوی(مرغ بریان) و ده‌ها عنوان دیگر

۱. سوره مائده، آیه ۵.
۲. سوره مائده، آیه ۶۷/ همان.
۳. سوره احزاب، آیه ۳۳.
۴. سوره آل عمران، آیه۶۱.
۵. سوره مائده، آیه ۵۵.
۶. سوره نساء، آیه ۵۹.
۷. الغدیر، ج۱، ص۱۱.
۸. محمد بن جریر طبرسی، تاریخ الامم و الملوک، مصر، چاپ اول، ج۲، ص۲۱۶ و ص۲۱۷.
۹. حافظ ابی عبدالله محمد حاکم نیشابوری، مستدرک، حیدر آباد کن، ۱۳۲۴، ج۳، ص۱۴.
۱۰. ابن هشام، السیره النبویه، مصر، ۱۳۵۵، ج۴، ص۱۶۳.
۱۱. احمد بن حنبل، مسند احمد، مصر، ۱۳۱۳، ج۱، ص۳.
۱۲. آیتی، محمد ابراهیم، تجدید نظر دکتر ابوالقاسم گرجی، تاریخ پیامبر اسلام، چاپ دانشگاه تهران: ۱۳۶۶ ش، ص۵۰۲.

بیان شده است[1]... پس اشکال نه در مورد مدیریت پیامبر است، و نه در این که علی علیه‌السلام را خوب معرفی نکرد، چون هم علی علیه‌السلام را و هم خلافت او را به خوبی معرفی نموده است، برای نمونه به دو روایت اشاره می‌کنیم:

پیامبر اسلام فرمود: هرکسی که درباره خلافت بعد از من با علی علیه‌السلام منازعه کند کافر است و با خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به جنگ برخواسته، کسی که حتی شک کند (در حقانیت علی علیه‌السلام کافر است[2] و فرمود: کسی که خلافت علی علیه‌السلام بعد از من را غصب کند کافر است[3] از این رساتر دیگر نمی‌شود. این همه روایات در فضایی به ما رسیده است که در طول تاریخ حکومت خلفای سه گانه و خلفای اموی و عباسی تمام تلاش بر کتمان فضایل امام علی علیه‌السلام بوده است، اگر این مقدار حدیث به ما رسیده است نشانه آن است که تأکید پیامبر به مراتب بیشتر از این بوده است.

بنابر این مشکل را باید جای دیگر جستجو نمود، چنانکه در مقدمه بیان شد انسان وقتی در مسیر گناه قرار گرفت و برگشت و توبه نکرد ممکن است تا کفر پیش برود، امثال عمر بن سعد در کربلا از اول نمی خواست وارد جنگ شود

۱. الحکم الزاهره، ج۲، ص۹۸.۱۴۳ مفصل فضائل علی مساله خلافت و... بیان شده است.

۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، تهران: منشورات المکتبه الاسلامیه، ج۳۸ ص۱۳۵.

۳. حر عاملی، محمد بن الحسن، اثباه الهداه، قم: ناشر مطبعه علمیه، ج۲، ص۲۳۱.

ولی وقتی وارد این معصیت شد، فجیع ترین گناهان را انجام داد، غاصبان خلافت علی علیه السلام با اینکه خود، خلافت را به علی تبریک گفته بودند[1]، و به خوبی این مساله را می دانستند، گناهان و هواهای نفسانی آنها باعث شد خلافت غصب شود اما گناهان این ها علاوه بر شرک در دوران جاهلیت اینکه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ احد فرار کردند[2] و نا فرمانی پیامبر نمودند، در صلح حدیبیه مخالفت کردند[3]، از لشکر اسامه بن زید سرپیچی نمودند[4] و در لحظه آخر عمر حضرت، از آوردن قلم و دوات خود داری نمودند، و حضرت را متهم به هذیان گوئی نمودند[5] این گناهان تا آن جا اینها را پیش برد که به خانه حضرت زهرا علیها السلام هجوم نمودند[6] و علی علیه السلام را با دست بسته به مسجد بردند[7] و فدک را هم غصب نمودند[8] و ریشه این گناهان، هواهای مهار نشده آنها بود.

علی علیه السلام از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: از سه چیز بعد از خودم بر شما می ترسم. گمراهی بعد از آگاهی،

۱. امینی، الغدیر، دار الکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ج۱، ص۱۱، و ر.ک: شیخ مفید، الامالی، تحقیق علی اکبر غفاری حسین استاد ولی، مؤسسه النشر الاسلامی جامعه مدرسین، قم: ص۱۹، ح۷.
۲. فروغ ابدیت، ج۲، ص۴۶۷.
۳. همان، ج۲، ص۶۰۰.
۴. همان، ج۲، ص۸۵۰.
۵. همان.
۶. سبحانی، جعفر، زندگی امام علی علیه السلام، ناشر جهان آرا، چاپ اول، ص۲۴۳.
۷. نهج البلاغه، نامه ۲۸.
۸. زندگی امام علی علیه السلام، ص۲۶۰.

مشوب و مخلوط شدن حق با باطل و شهوت دامن و شکم[1] و باز علی علیه‌السلام فرمود: بدترین چیزی که بر شما می‌ترسم دو چیز است ۱. پیروی از هوای نفس ۲. طولانی بودن آرزوها، اما پیروی نمودن از هوس شما را از حق باز می‌دارد.[2]

البته وجود افراد کینه توز[3] و ترس از ارتداد و حفظ وحدت مسلمانان[4] و عدم همکاری عده دیگر در غصب خلافت بی نقش نبود، درباره قسمت اخیر خود حضرت می‌فرماید: گرفتار مردمی‌شده ام که اگر فرمان دهم اطاعت نمی‌کنند و اگر دعوتشان کنم اجابت نمی‌کنند... آیا دین ندارید که شما را جمع کند؟ یا غیرتی که شما را به خشم آورد[5]؟

خلاصه این که ۱. در موفقیت رهبر علاوه بر شرایط لازم در رهبری، قابلیت و همکاری مردم هم لازم است. ۲. اگر نفس مهار نشود انسان را به گناهان بزرگ وا می دارد، ۳. و گناه هم اگر ادامه یابد ممکن است انسان را تا سر حد کفر سوق

۱. الامالی که معرفی شد در شماره (۲) ص۱۱۱ حدیث ۱. و نیز امیر المؤمنین در هنگامی که می خواستند از وی برای ابوبکر بیعت بگیرند، حضرت فرمود: «و نحن احق بهذا الامر منکم ما کان فینا القاری لکتاب الله الفقیه فی دین الله العالم بسنن رسول الله المضطلع بامر الرعیه و الله انه لغبثا فلا تتبع الهوی فتضلوا عن سبیل الحق فتزدادوا من الحق بعداً. محل شاهد ذیل حدیث است که حضرت فرمود از هوس پیروی نکنید که باعث گمراهی از راه حق می‌شود و دوری شما از حق بیشتر می‌شود. ر.ک: الامامه و السیاسه، ابن قتیبه دینوری، ج۱، ص۲۹.

۲. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خ ۴۳، ص ۱۲۷.

۳. زندگی امام علی علیه‌السلام، همان، ص۲۰۰.

۴. همان، ص۲۱۱.

۵. نهج البلاغه، خطبه۳۹.

دهد. اما خلاصه جواب قسمت اول سئوال این است که خیر پیامبر اسلام ضعیف عمل نکرد... اولا عصمت حضرت مانع از این علم است و ثانیاً تشکیل حکومت در مدینه در شهر غریب و سرانجام فتح مکه و فتح در جنگ‌ها نشان از مدیریت قوی حضرت است و ثالثاً قرآن رفتار و اخلاق و به پایان رساندن رسالتش را امضاء نموده است.

اما درباره قسمت دوم سؤال، پیامبر از طریق قرآن و حدیث به زیباترین وجه ممکن، علی علیه‌السلام و امامت او را معرفی نمود، ریشه اصلی غصب خلافت، هوی پرستی عدّه‌ای، و کینه توزی و عدم همکاری عدّه دیگر شد.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. استاد جعفر سبحانی، پژوهشی عمیق در زندگی علی علیه‌السلام، ناشر جهان آرا، چاپ اول.

۲. مطهری؛ مرتضی، امامت و رهبری، چاپ سوم، انتشارات صدرا، ۱۳۶۴.

۳. ابراهیم امینی، بررسی مسائل کلی امامت، نشر دفتر تبلیغات اسلامی قم.

۴. فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، نشر عمار، ج۲.

۵. هادی نجفی، ولایت و امامت، توزیع دار الذخائر، قم: چاپ اول، ۱۳۷۰ ش، چاپخانه خیام قم.

۶. الامام امیر المؤمنین از دیدگاه خلفاء، مجمع الغدیر مشهد، با اشراف شیخ مهدی فقیه ایمانی، ناشر مجمع الغدیر مشهد، بهار ۱۳۷۵.

پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله و مخالفان

۱) معنای رفق و مدارا در سیره نبوی چیست؟

مـدارا؛ یعنی تحمل دشمنان و همزیستی با کسانی که دشمنی خـود را پنهان می‌کنند.[۱] به ایـن جهت کـه پیامبر اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله رحـمـت بـرای بشریت بـود،[۲] هرگز بـا کسی عـنـاد و دشمنی نداشت و هر چقدر می‌توانستند بخاطر هدایت مردم با آنان مدارا می‌کردند.

چند نکته:

۱. مدارا با مردم در دیدگاه نبوی

آن حضرت در کلامی مدارا با مردم را چنین توصیف فرمود: «مداراه الناس نصف الایمان و الرفق بهم نصف العیش...[۳]».

---

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش، ج۲، ص۱۱۶، خداوند به موسی وحی کرد ای موسی مـدارا کن با دشمن خود و دشمن من و این سر من هست که باید آن را حفظ کنی.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۳. کافی، همان، ج۲، ص۱۱۷.

مـدارا بـا مـردم نصف ایمـان و رفـاقـت بـا آنـان نصف حیات است، درکلام دیگر فرمود: «... سر آمد عقل پس از ایمان به خداوند مـدارا با مردم اسـت».[1] در سخن دیگر مـدارا را چنین می ستایند: «... عاقل ترین مـردم کسی اسـت کـه بـا مـردم مداراترین باشد...».[2]

۲. مدارا با دشمنان خداوند

مدارا با دشمنان خدا نیز در سیره نبوی دیده می‌شود، آن حضرت در آغاز دعوت با آنان مدارای بسیار کرد و در مقابل آزار و شکنجه آنان با آنان مدارا کرد وهرگز عصبانی نشد و در راه هدایت آنان صبر خود را از دست نداد، آن حضرت هرگز برعلیه مشرکین و قومش نفرین نکرد، بلکه همواره برای هدایت آنان دعا می‌فرمود! امام صادق علیه‌السلام در این باره می‌فرماید : به راستی مدارا با دشمنان خداوند بهترین صدقه مرد به خود و برادرانش می‌باشد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در منزلش بود که عبدالله بـن ابـی سـلـول از او اجـازه خـواسـت. او از دشمنان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بود. آن حضرت اجازه داد. او آمد نشست و برای او گشاده رویی کرد، امام صادق علیه‌السلام با استناد به سیره نبوی در مدارا با دشمنان، این عمل را بهترین عمل می شمارد.[3]

۱. شیخ صدوق، الفقیه، ج۴، ص۳۸۴.
۲. همان، ج۴، ص۳۹۴.
۳. نوری، مستدرک، آل البیت، ۱۴۱۷ق، جلد ۹، ص۳۶.

۳. مدارا با کسانی که با حضرت جنگیدند

ابوسفیان سال ها مشرکان مکه را در جنگ و نابودی پیامبر اکرم ﷺ رهبری می‌کرد و تا می‌توانست برای نابودی اسلام ومسلمانان از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. بارها شهر مدینه را به خاطر حضور پیامبر و اصحاب مورد هجوم قرار داد، و در برخی از جنگ ها عزیزترین نزدیکان حضرت را به شهادت رساند (مانند حمزه عموی پیامبر اکرم ﷺ که محبوب ترین عموی رسول خدا ﷺ بود) با این همه، رسول خدا در فتح مکه، نه تنها به ابوسفیان و خانواده اش امان داد، بلکه کسانی را که به خانه او پناه برده و جمع شدند را نیز پناه داده و آنان را پس از اسارت آزاد کرد.[۱] این برخورد بارزترین نمونه از مدارای پیامبر اکرم ﷺ با دشمنان خود بود، تا جائی که حضرت در تقسیم غنایم به آنان (از باب مولفه قلوبهم) سهم بیشتری اختصاص داد تا دل‌های آنها را به اسلام راغب کند و دست از لجاجت بردارند.

۴. مدارا با زنان

در سیره پیامبر اکرم ﷺ و خاندانش مدارا با زنان نیز به وضوح دیده می‌شود که این امر می‌تواند برای دیگران الگو و سرمشق بسیار خوبی باشد؛ آن حضرت از زنان خود بر

۱. شیخ طوسی، التهذیب، تهران: دارالکتب اسلامیه، ۱۳۶۵ش، ج۶، ص۱۱۴ و ج۶، ص۱۳۶؛ راوندی، القصص الانبیاء، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس، ۱۴۰۹ق، ص۳۴۸؛ طبری، تاریخ، بیروت دارالتراث، ۱۳۸۷ش، ج۳، ص۵۴ و ۵۵.

اساس نص آیات قرآن، آزار و اذیت فراوان دید،[1] در حالیکه می‌توانست آنان را طلاق داده و به جای آنان بهترین زنان را در اختیار داشته باشد. اما به حدی دارای سعه صدر و صبر پیشگی بود که آنان را تحمل کرد. عایشه و حفصه از جمله این زنان بودند که پیامبر آنان را تحمل می‌کرد و با آنان مدارا می نمود.[2]

نتیجه مدارا در سیره نبوی در بالاترین حد آن دیده می‌شود، به نحوی که سیره آن حضرت مورد استناد ائمه پس از رسول خداست، همچنین امیر المومنین علیه‌السلام و فرزندانش با تأسی بر سیره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با دشمنان خود مدارا کرده‌اند.

۱. سوره تحریم، آیه ۳.
۲. سوره تحریم، آیه ۵.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. الصحیح من سیره النبی، جعفر مرتضی عاملی، ترجمه محمد سپهری.

۲. فروغ ابدیت، جعفر سبحانی.

۲) آیا مبنای پیامبر ﷺ در برخورد با مخالفان حذف آنها بوده است؟

پیامبر اسلام ﷺ در طول عمر شریفشان بهترین برخورد را با مخالفان و دشمنان داشتند و با ایشان در صلح و مدارا زندگی می‌کردند مگر در مواردی که جلوی گسترش و رسیدن ندای حق را می‌گرفتند.

در ذیل انواع برخوردهای ایشان را با دشمنان به صورت تیتروار بیان می‌کنیم.

۱. پایان یافتن اغلب جنگ‌های پیامبر اعظم بدون خونریزی.

بر رسول اکرم ﷺ در طول عمر پربرکتش حدود ۲۸ جنگ بزرگ و کوچک تحمیل شده که ۱۷ جنگ یا به صلح انجامیده یا بدون درگیری به پایان رسیده است، که در تاریخ فرماندهان جنگ بی‌نظیر است. یکی از نشانه‌های صلح طلب بودن پیامبر اکرم همین که فقط ۱۰ جنگ از ۲۸ جنگ به درگیری انجامید و نکته جالب این که در همه این ۱۰ مورد، موضع پیامبر اعظم ﷺ و سپاه اسلام جنبه‌ی دفاع از امت اسلامی داشت.[۱]

۲. برخورد با اسیران

در جنگ بدر هفتاد نفر از سپاه دشمن به اسارت نیروهای اسلام در آمدند که بعد از مجازات دو تن از آنها با این که

۱. اسلام و آیین نبرد، احمد حسینیان، ص ۱۰۷ – ۱۳۳.

بقیه نیز مستحق مجازات بودند، پیامبر اکرم ﷺ به تقاضای مسلمانان از اسرا جریمه گرفت و آنها را آزاد کرد.[1]

رسول اکرم ﷺ بعد از فتح مکه خطاب به اهل مکه فرمودند «اذهبوا فانتم الطلقاء[2]» بروید که شما آزادید، و این در حالی است که اهل مکه و مشرکان قریش در دوران زندگی پیامبر ﷺ در مکه و بعد از هجرت از هیچ آزار و اذیتی علیه آن حضرت و مسلمانان کوتاهی نکردند اما آن حضرت در نهایت بزرگواری از آنان در گذشت.

به اصحابش می‌فرمود اسیران را گرامی بدارید. و ایشان نیز اسیران را هنگام غذا برخود مقدم می‌داشتند[3] پیامبر اکرم ﷺ درباره ی اسرای بنی قریظه که محکوم به قتل بودند، اجازه نداد در گرمای تابستان زیر آفتاب نگهداری شوند.[4]

۳. آغازگر نبودن در جنگ

پیامبر اعظم ﷺ هیچ گاه آغازگر جنگ نبودند چنانکه یکی از دستوراتی که قبل از جنگ بدر خطاب بر سربازان اسلام صادر نمود، این بود که شما آغازگر جنگ نباشید.[5]

۱. تفسیر قمی، ج۱، ص۲۷۰.
۲. تاریخ طبری، ج۳، ص۶۱.
۳. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر الدمشقی، ج۴، ص۴۴۵.
۴. تاریخ طبری، ج۳، ص۶۱.
۵. تفسیر قمی، ج۱، ص۲۶۲.

۴. اتمام محبت و دعوت به صلح قبل از جنگ

یکی از نشانه‌های بارز و روشن صلح طلب بودن پیامبر ﷺ اتمام محبت و دعوت به صلح قبل از جنگ بود به گواهی تاریخ، ایشان با سرسخت ترین دشمنان خود یعنی ابوسفیان روابط سیاسی خود را قطع نکرد، آن حضرت فرستاده‌های او را به حضور می‌پذیرفت، به نامه‌ها یا پیام‌هایش پاسخ می‌داد و درباره مسائل سیاسی نظامی با او گفتگو می‌کرد حتی در روزهای جنگ نیز همین روش ادامه داشت.[۱]

۵. منع کشتار زنان، کودکان و افراد بی گناه[۲]

البته با وجود اینهمه محبت و اشتیاق به صلح؛ پیامبر تن به ذلت نمیداد و زیر بار ظلم نمیرفت تا می‌توانست از طریق گفتگو و صلح با آن ها مدارا میکرد و اگر از طریق گفتگو و اخلاق نمی‌توانست به اهداف خود برسد و آنها مزاحم پیامبر و اهداف او بودند جنگ را انتخاب می‌کرد.

﴿و قاتلو فی سبیل الله الذین یقاتلنکم و لا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین﴾.[۳] و در راه خدا، با کسانی که با شما پیکار می‌کنند بجنگید؛ و (از حد) تجاوز نکنید، چرا که خدا تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد.

۱. برای مطالعه بیشتر: http://www.rasekhoon.net/article/show-۶۲۶۸۱.aspx. و رک: ابن اشعث، محمد بن محمد، الجعفریات (الأشعثیات)، ۱جلد، مکتبه النینوی الحدیثه - تهران: چاپ: اول، بی تا، ص ۷۷.

۲. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، ۲جلد، دار الکتب الإسلامیه - قم: چاپ: دوم، ۱۳۷۱ق، جلد ۲، ص ۲۲۷.

۳. سوره بقره، آیه ۱۹۰.

۳) چرا پیامبر اکرم ﷺ با مشرکین پیمان حدیبیه را امضاء کردند؟

سال ششم هجرت، با حوادث تلخ و شیرین خود می رفت که پایان یابد.، پیامبر اکرم ﷺ در رؤیای شیرینی مشاهده کردند که مسلمانان در «مسجد الحرام» مشغول انجام مراسم خانه خدا هستند. پیامبر خواب خود را برای یاران خویش تعریف کرد، و این را به فال نیک گرفت که مسلمانان در همین نزدیکی ها به آرزوی دیرینه خود خواهند رسید.

رسول خدا ﷺ با توجه به شناخت عمیقی که از روحیه دشمن داشتند، می‌دانستند که کفار قریش پس از شکستی که در جنگ احزاب متحمّل شده‌اند، به جنگ مسلمانان نخواهند آمد، و آنها تا این اندازه پختگی سیاسی داشتند که بفهمند جنگ با مسلمانان آن هم با هدف براندازی، دیگر از توان آنان خارج است و اینکه کفار قریش می‌توانند به صلح هم بیندیشند.حضرت در ماه شوال سال ششم هجری، مصمّم شدند تا برای عمره راهی مکه شوند. منشأ این تصمیم هم آن بود که حضرت خواب دیدند که وارد حرم شده، سرشان را تراشیده و کلید کعبه را در دست گرفته‌اند.

رسول خدا ﷺ همراه یک هزار و چهار صد نفر از اصحابشان عازم مکه شدند. در طول راه از بدویان خواستند تا وی را همراهی کنند. آنان از پذیرفتن دعوت پیامبر اکرم ﷺ خودداری کردند، گویا ترس عمده آنها از این به ظاهر

بی احتیاطی مسلمانان بود که سلاحی ـ به جزء سلاح مسافر که شمشیر در غلاف بود ـ همراه نداشتند اعراب بر این باور بودند که این سپاه بازگشت ندارد. زیرا به سوی مردم مسلحی می روند که هنوز خاطره مصیبت بدر را در ذهن دارند».[1]

زمانی که خبر نزدیک شدن مسلمانان به قریش رسید، آنان به رایزنی با یکدیگر پرداخته مصمّم شدند تا از ورود آن حضرت به مکه جلوگیری کنند. تصور آنان بر این بود که با توجه به وضعیت جنگی حاکم بر روابط آنان با رسول خدا صلی الله علیه و آله، ورود آنان به مکه حتی برای انجام عمره، لطمه‌ای بر حیثیت قریش خواهد بود. در آن صورت اعراب تصور خواهند کرد که مسلمانان تا اندازه‌ای قدرتمند شده اند که به راحتی می‌توانند به مکه در آیند، به همین دلیل، همپیمانان خود مانند ثقیف واحابیش را به یاری طلبیده، دویست سوار را به فرماندهی خالد بن ولید به سوی منطقه غمیم فرستادند، جاسوسانی نیز بر کوه‌های اطراف گماشتند و خودشان در راه خروجی مکه به سمت حدیبیه مستقر شدند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با شنیدن این خبر به مشاورت اصحاب نشست و قرار بر این شد تا در منطقه «حدیبیه» واقع در ۲۲ کیلومتری غرب شهر مکه، در راه جده. فرود آیند.[2]

وضعیتی که در حدیبیه به وجود آمده بود چنین بود:

۱. واقدی، المغازی، بیروت، موسسه اعلمی، چاپ سوم، ۱۴۰۹ق، ج۲، ص۶۱۹.
۲. همان، ص۵۸۸.

رسول خدا ﷺ به همراه شماری از مسلمانان برای انجام عمره مفرده قصد ورود به مکه را داشت، هیچ گونه سلاحی به جز شمشیری غلاف شده به همراه نیاورد. بنابراین سر جنگ نداشت، چنانکه قصد ماندن در شهر را نیز نداشت. از سوی دیگر قریش سرسختانه مانع از ورود آن حضرت شد، زیرا اطمینان نداشت که آن حضرت تنها برای عمره آمده باشد. در همین حال قریش نیز قصد جنگ ابتدائی با مسلمانان را نداشت. بدین ترتیب لازم بود تا مذاکره‌ای صورت گرفته و این مشکل به نحوی حل شود، آن گونه که هر دو طرف درخواست دیگری را به نحوی بپذیرد در اصل صلح برای هر دو طرف تنها راه بود اما برای قریش پذیرفتن آن، قدری دشوار بود.

رسول خدا ﷺ برای رام کردن قریش و گرفتن اجازه برای انجام عمره، حاضر بود، شرایطی را بپذیرد. به همین دلیل پیشنهاد عاقلانه‌ای را مطرح کرد که به امضای طرفین رسید.[1]

این قرار داد به پیمان حدیبیه معروف شد که مواد آن عبارتند از:

۱. قریش و مسلمانان متعهد می‌شوند که مدت ده سال هیچ گونه سرقت و جنایت نکنند و جنگ و تجاوز را بر ضد یکدیگر ترک کنند. تا امنیت اجتماعی و صلح عمومی در نقاط شبه جزیره مستقر گردد.

۱. ابن هشام، السیره النبویه، بیروت، دارالمعرفه، بی تا، ج۲، ص۳۰۸.

۲. اگر یکی از افراد قریش بدون اذن بزرگتر خود از مکه فرار کند و اسلام آورد، محمد باید او را به قریش برگرداند، ولی اگر فردی از مسلمانان به سوی قریش بگریزد، قریش مؤظف نیست او را به مسلمانان تحویل دهد.

۳. مسلمانان و قریش می‌توانند با هر قبیله‌ای که خواستند پیمان ببندند.

۴. محمد و یاران او امسال از همین نقطه به مدینه باز می گردند ولی در سال‌های آینده می‌توانند آزادانه، آهنگ مکه نموده و خانه خدا را زیارت کنند، مشروط به اینکه سه روز بیشتر در مکه توقف ننمایند، و سلاحی جز سلاح مسافر همراه نداشته باشند.[۱]

دین اسلام در مکه ظاهر و خداوند آشکارا پرستش گردد و احدی بر دینش اکراه و آزار و سرزنش نشود.

۵. مسلمانان مقیم مکه، به موجب این پیمان می‌توانند آزادانه شعائر مذهبی خود را انجام دهند و قریش حق ندارد آنها را آزار دهد و یا مجبور کند که از آئین خود بر گردند و یا آئین آنها را مسخره نماید.

۱. ابن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۰ق، ج۲، ص۷۷.

ارزیابی پیمان حدیبیه

پیمان صلح میان پیامبر اکرم ﷺ و سران شرک بسته شد و پس از ۱۹ روز توقف در سرزمین «حدیبیه» مسلمانان به سوی مدینه و بت پرستان به سوی مکه بازگشتند.

در این قرارداد ظاهرا دو امتیاز برای رسول خدا ﷺ وجود داشت که قریش در یکی از آنها با حضرت مشترک بود.

یکی امنیت ده ساله که قریش به تجارت خویش می‌پرداخت و رسول خدا ﷺ با استفاده از آن، فرصتی برای بسط دعوت خویش در سایر نقاط جزیره العرب و حتی خارج از آن یافت. امتیاز دیگر اجازه ورود به مکه برای انجام عمره بود که البته به سال بعد موکول شد، بنابراین از آن به بعد رسول خدا ﷺ و مسلمانان توانستند بدون جنگ برای عمره به مکه بروند و علاوه بر انجام شعائر دینی به اعراب نشان دهند که آنان نیز کعبه را معظم می شمرند و این گونه نیست که مشتی اوباش و ولگرد و از طبقه صعالیک باشند آن گونه که قریش درباره آنان می‌گفت. اما مهم تر از این دو امتیاز، امتیاز اینکه مسأله صلح، گذار از یک مرحله بود. قریش موجودیت سیاسی دولت مدینه را پذیرفت. تا پیش از آن قریش در اندیشه نابودی مسلمانان بود، اما اکنون پذیرفته بود که بر اندازی اسلام کار آسانی نیست و باید آن را به عنوان یک واقعیت بپذیرد. رسول خدا ﷺ با دور اندیشی ویژه، این حرکت را آغاز فتح مکه می دانست، خداوند نیز در آیات قرآن

این صلح را فتح و پیروزی آشکار شناساند. جابر می‌گوید: «ما فتح مکه را جز روز حدیبیه نمی بینیم».[1] گفته اند که سوره فتح درباره صلح حدیبیه نازل شده و آیاتی از آن درباره بیعت رضوان است. در آغاز سوره آمده است: انّا فتحنالک فتحا مبینا.[2]

خداوند مجموعه تحولات مربوط به صلح حدیبیه تا فتح مکه را مقدمه فتح آشکار، و فتح نزدیک، عنوان کرده است.

«از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که پس از گذشت مدتی از صلح، اسلام چنان رشد یافت که نزدیک بود بر مکه مستولی شود. مسلمانان و مشرکان در هم آمیختند و اسلام در دلهایشان نفوذ کرد و در سه سال پس از آن، تا سال هشتم .عده بی شماری مسلمان شدند که خود بر جمعیت مسلمانان افزود».[3]

۱. طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ج۹، ص۱۶۶.
۲. سوره فتح، آیه۱.
۳. ابن هشام، السیره النبویه، بیروت، دارالمعرفه، بی تا، ج۲، ص۳۲۲.

نتیجه:

با توجه به آثار و پیامدهای پیمان حدیبیه و درایت رسول خدا ﷺ در انجام این صلح و محقق شدن وعده‌های الهی در سایه این پیمان، می‌توان گفت صلح حدیبیه صد در صد به نفع اسلام تمام شد و پیروزی اسلام را تضمین کرد؛ از جمله پیامدهای پیمان حدیبیه:

۱. فراهم شدن زمینه مناسب برای تبلیغ اسلام در سایه آرامش ایجاد شده بواسطه صلح حدیبیه.

۲. آگاهی مشرکین از برنامه و تعالیم سودمند اسلام در سایه رفت و آمد به مدینه.

۳. باز شدن عقده‌های روحی مشرکین در برخورد با شخص رسول خدا ﷺ در سایه خلق عظیم آن حضرت.

۴. مکاتبه پیامبر با ملوک و سلاطین جهان و اشاعه دعوت و نبوت خود به تمام جهان در سایه آرامش به دست آمده و دیگر آثاری که در متن اشاره گردیده.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. تاریخ سیاسی اسلام (سیره رسول خدا ﷺ)، رسول جعفریان.

۲. فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام ﷺ جعفر سبحانی.

۴) درحالیکه درپذیرش دین اجبار نیست چرا پیامبر از پیروان ادیان دیگر جزیه می‌گرفت؟

هر دین وحاکمیتی دارای اصولی است که رعایت آنها وعمل به آنها مستلزم برقراری نظم وامنیت است؛ دین اسلام نیز دارای اصول وموازینی است که با محوریت واجرای آنها امنیت ونظم اجتماعی وحقوق افراد وعدالت برقرار می‌گردد؛ جزیه نیز یکی از این اصول است؛ از اینرو جزیه[۱] در مقابل حمایت سیاسی و اجتماعی و امنیتی و رفاهی است که دولت‌های اسلامی از اقلیت‌های دینی می‌گرفتند؛ قرآن می‌فرماید: «لااکراه فی الدّین»؛ اجباری در دین وجود ندارد؛ پس آزادی عقیده و آزادی عمل به کتاب آسمانی خودشان و رفتن به عبادتگاه‌های مخصوص مانند کلیسا و... برای آنان تضمین گردیده و آنان به سبب اعتقادات باطل شان در آخرت مؤاخذه می‌شوند، نه در دنیا.

غیر مسلمانان دارای گروه‌ها و اصناف گوناگون‌اند، و آنان در دارالاسلام بر اساس عقد ذمّه، یا امان زندگی می‌کنند که به آنان ذمیون و مستأمنون گفته می‌شود؛ که هر کدام شروطی مخصوص به خود دارند.[۲] دادن جزیه فرجه است برای امان ماندن در عقیده ی پیشین و فرصتی است تا به فکر واندیشه

۱. جزیه به معنای مالیات سرانه‌ای بود که در قرارداد ذمّه قید می‌شد؛ ولی خراجلد به مالیات‌هایی که بر زمین ها وضع می گردید اطلاق می‌شد. خراجلد و خرجلد یک چیزند و به آنچه قوم در هر سال از مالشان به مقدار معلوم خارجلد می‌کنند گفته می‌شود. ابن منظور، لسان العرب، ج۱۴، ص۱۴۶.

۲. همان، ص۵، (ترجمه با اندکی تغییر).

به دین اسلام گرایش پیدا کنند؛ یا دردین خود باقی بمانند؛ ازاین روی است که قرآن فرمود اکراه درپذیرش دین نیست؛ پذیرش دین با تعقل وتفکر وآزادی همراه است؛ جزیه درواقع زمینه ساز پذیرش اسلام است؛

اگر جزیه تهدیدی بود، باید بر همه اهل ذمّه، حتّی بر پیرمردان، زنان، کودکان و... واجب باشد، حال آن که جزیه بر کودکان و پیران واجب نیست.[1]

افزون بر این، اگر آنان همراه مسلمین در دفاع از دارالاسلام (کشور اسلامی) شرکت کنند، نباید جزیه از آنها ساقط شود و حال این که از آنان ساقط می‌گردد.[2]

بلاد مسلمین هیچ گاه از غیرمسلمین خالی نیست و اسلام کسی را وادار به قبول این دین نمی‌کند و مسلمین را نیز از زندگی با غیرمسلمانان منع نکرده است؛ هر چند در دین و عقیده با آنان مخالفت داشته باشند؛ زیرا همه را بنده‌ی خدا می‌داند.

از لوازم ایمان و اسلام این نیست که با غیرمسلمین قطع رابطه نمایند...؛ لذا همان طور که شارع برای مسلمانان قوانینی وضع نموده برای غیرمسلمانانی که در سرزمین اسلام به سر می برند نیز قوانین و احکام و مقرراتی نسبت

۱. ماوردی، الاحکام السلطانیه، ص۱۴۲.
۲. عبدالکریم زیدان، احکام الذمّیین والمستأمنین فی دارالاسلام، ص۱۲۹.

به مسلمین یا در بین خود آنان وضع نموده است، و تا زمانی که آنـان در سرزمین اسـلام زندگی می‌کنند از ایـن قوانین برخوردارند؛ همان گونه که برای مسلمانان که درکشورهای غیر اسلامی زندگی می‌کنند ضوابط خاصی وجود دارد وملزم به رعایت آنها هستند؛ قانون جزیه در کشورهای غیراسلامی از مسلمانان گرفته می‌شد و قبل از اسلام نیز پیروان ادیان دیگر در کشورهایی که اکثریت مسیحی بود از غیر مسیحیان گرفته می‌شد؛ و منحصر در اسلام نیست و منحصر در اسلام که زوری و اجباری تلقی شود؛ در همین زمان مسلمانان به عنوان اقلیت دینی در کشورهای غربی چیزی به دولـت ها پرداخت می‌کنند. در زمان ما در بلاد اسلامی از ذمیون جزیه گرفته نمی‌شود و ممکن است توجیه شرعی آن این باشد که ذمّی ها مانند مسلمانان در دفاع از دار اسلام شرکت می‌کنند و مایل اند که بین آنان و مسلمانان در این امر واجب، یعنی دفاع، فرقی گذاشته نشود.[1]

ممکن نیست همه آنها نیروی تأمین امنیت جداگانه داشـته باشـند. حاکمیت اسـلامی بـا هزینه کمتر، هرنوع امنیت را برای آنها تامین می‌کند؛ وگرنه هزینه سنگینی باید بپـردازند تنها بـرای یـک نیاز امنیتی؛ خـودشـان نمی‌توانند امنیت خود را تضمین کنند؛ چون در داخل دولت اسلامی باید تمام امکانات نظامی و سیاسی جداگانه داشته باشند؛

۱. احکام الذمیین فی دارالاسلام، همان، ص۱۳۲.

برای دولت اسلامی مقدور نیست که چنین اختیاری به آنها بدهد؛ امنیت منحصر در حفاظت از دزدی اموال نیست تا با یک نگهبان قابل تامین باشد و اقلیت‌های دینی اقدام نمایند؛ اگر قرار باشد برای هر گروه از اقلیت‌های دینی این اجازه داده شود در داخل دولت اسلامی مشکلات فراوانی بوجود خواهد آمد؛ از جمله لازم است دولت‌های مختلف وتشکیلات متفاوت تشکیل شود تا امنیت آنها را تامین کند؛ بنا براین برای حفظ امنیت کلی کشور اسلامی، مصلحت نیست که همه اقلیت‌های دینی مسلح باشند به خاطر حفظ امنیت فردی، و این مسئله خود منافی امنیت است که هرکس به بهانه تامین امنیت مسلح شود؛ هرج و مرج کامل برقرار می‌گردد و مردم به همدیگر تعرض کرده و نظم اجتماعی از دست می رود.

در قرآن کریم درباره جزیه نیز مقرراتی وارد شده؛ ﴿... مِنَ الّذینَ اوتُواالْکتابَ حَتّی یعْطُوا الْجزیه عَنْ یدٍ وهُمْ صاغِرونَ﴾[1]، «(ای اهل ایمان) با هر کس از اهل کتاب (یهود و نصاری) که ایمان به خدا و روز قیامت ندارند و آنچه را خدا و رسولش تحریم نمودند حرام نمی شمرند و به دین حقّ نمی گروند، قتال و کارزار کنید، تا به اندازه توانایی جزیه بپردازند و در برابر قوانین اسلام خضوع کنند».[2]

۱. سوره توبه، آیه ۲۹.
۲. عمید زنجانی، عباسعلی، حقوق اقلیت ها، ص۱۰۰.

از آیه شریفه استفاده می‌شود که هرگاه اهل کتاب حاضر به پرداخت جزیه شدند، باید با آنان پیمان بست؛ البتّه مقدار جزیه باید متناسب با توانایی و امکانات مالی آنها باشد؛ زیرا معنای جمله یعْطُوا الْجِزْیه عَنْ ید[1]؛ پرداختن جزیه با توجه به تمکن و توانایی مالی است.

هم چنین از آیه شریفه استفاده می‌شود که اسلام، عقیده را بر آنها تحمیل نمی‌کند، فقط پرداخت مبلغ بسیار کمی به عنوان جزیه را بر آنان مقرّر می دارد و چنانچه توانایی پرداخت نداشته باشند از پرداخت آن معاف می‌شوند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در طول دوران رسالت ۲۳ ساله خود هرگز به زور و جنگ اقدام نکرد و شروع کننده جنگ نبود، در ابتدای ورود به مدینه با یهودیان پیمان زندگی مسالمت آمیز بست و بسیاری از یهود نیز به او ایمان آوردند.

بنابراین، اسلام که دین رحمت است آنان را در مقابل پرداخت مالی مختصر، مشمول رحمت واسعه و لطف کامل خود گرداند و چون آنها در کشور اسلامی و در سایه حکومت اسلامی زندگی با امنیت دارند باید در برابر مقرّرات اسلامی خاضع و تسلیم باشند، این از جمله «وهُمْ صاغِرونَ» استفاده می‌شود.

۱. کاشانی، ابن مسعود، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرایع، ج ۷، ص ۱۱۱.

قرارداد ذمه دارای شرایط و احکامی است،[1] که به مصلحت زمان و مکان و موقعیت و رضایت طرفین بستگی دارد.

این نکته قابل ذکر است که اقلّیت‌های طرف قرارداد ذمّه با مسلمین، در مسائل حقوق مدنی، از قبیل ازدواج، طلاق، ارث و... مجبور به پیروی از قوانین اسلام نیستند؛ هر گروهی طبق مقررات آیین خود عمل می‌کند، هر چند با قوانین واقعی آیین‌های آسمانی متفاوت باشد؛ هم چنین «باید حداقل امکانات متحدین (رعایای غیرمسلمان) مراعات گردد و معاف بودن آنان از مسئولیت‌های مالی و دفاعی و نظامی جامعه متحده اسلامی در نظر گرفته شود».[2]

در عین حال، حق حاکمیت اسلام نیز باید محفوظ بماند. ذمیان باید در برابر قوانین اسلام خاضع باشند.[3] چنان که مسلمانان در کشورهای غیر اسلامی مطیع قانون آن کشورها هستند. لازم به ذکر است اکنون هیچ جزیه‌ای از اهل کتاب گرفته نمی‌شود.

۱. مقداری از احکام اهل ذمه (اقلیت‌های مذهبی) از تحریرالوسیله امام خمینی رحمه‌الله: «.جزیه از یهود و نصاری گرفته می‌شود و از کسانی که احتمالاً دارای کتاب آسمانی بوده اند آنها مجوسی ها می باشند. و مذاهب مختلف این ادیان از قبیل کاتولیک، پروتستان و غیره در این حکم یکسان اند..اگر گروه یا فردی از غیرمسلمانان خود را اهل کتاب معرفی کند از او پذیرفته می‌شود، و نیاز به شاهدی بر این ادّعا ندارد..کودکان و زنان و... از پرداخت جزیه معاف اند..اگر اهل کتاب بعد از عقد قرارداد «ذمّه» از پرداخت جزیه سرباز زدند، به جایگاه امنی فرستاده می‌شوند و هیچ گونه تعرّض و غافل گیری در مورد آنان نباید انجام گیرد». امام خمینی، تحریر الوسیله، ج۲، ص۴۴۸-۴۵۲.

۲. حقوق اقلیت ها، همان، ص۹۶.

۳. سبحانی، جعفر، پرسش ها و پاسخ ها، ص۱۳۴.

در نتیجه: اگر در قرآن اجبار در قبول دین جایز نیست، باید به ادامه آن آیه نیز توجه داشت و علاوه بر آن در همین قرآن حکم جزیه نیز وارد شده و قابل خدشه نمی‌باشد. اگر در آیه کریمه اجبار به تبعیت از دین منع شده، در ادامه فرموده راه رشد و هدایت به قدری روشن است که از گمراهی جداست، و از مصادیق مهم رسیدن به رشد عمل به تمام موازین و قوانین قرآن است که پیامبر و مسلمانان راستین به آن پایبند بوده اند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.تاریخ سیاسی اسلام. سیره رسول خدا، رسول جعفریان.

۲.فقه سیاسی اسلام، عمید زنجانی.

۵) چرا پیامبر اکرم ﷺ در فتح مکه بر ابوسفیان منت نهاده و او را آزاد گذاشت؟

فتح مکه در سال هشتم روی داد[۱]، این فتح بزرگ یکی از حوادث مهم و سرنوشت ساز تاریخ اسلام بود که پیروزی داخلی پیامبر اسلام در این فتح رقم زده شد، و دین اسلام پس از فتح مکه در جزیره العرب از گسترش چشمگیری برخوردار گردید، و در همین ایام بود که خداوند، مژده پیروزی و فتح کامل را به پیامبرش داد.[۲]

یکی از اساسی ترین عناصر پیروزی پیامبر اکرم ﷺ و گسترش دین مبین اسلام اخلاق و سعه صدر پیامبر اکرم ﷺ بود، این ویژگی پیامبر اکرم ﷺ مورد تأیید قرآن کریم نیز بوده است.[۳]

اخلاق و ویژگی‌های فردی و سابقه دیرین، برتری اخلاقی و شهرت به امانت حضرت در بین مردم مکه، در پیشبرد اهداف عالیه آن حضرت نقش بسزایی داشت. نیروهای مهاجری که پیامبر اکرم ﷺ قبل از هجرت در مکه دراطراف خود جمع کرده بودند بیشتر آنها مجذوب و شیفته اخلاق و درستکاری آن حضرت شده بودند ودر طول دوره حیاتشان دروغی از آن حضرت نشنیده بودند.[۴]

۱. یعقوبی، تاریخ، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات ۱۴۱۳ق، ج۱، ص۳۷۶.
۲. سوره فتح؛ ابن هشام، سیره، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۸ق، ج۳، ص۲۶۶.
۳. سوره قلم، آیه ۴.
۴. ر.ک: عاملی، مرتضی، جعفر، الصحیح من سیره النبی الاعظم.

قرآن به صراحت آن حضرت را حامل رحمت الهی دانسته و او را مصداق واقعی تجلی رحمت الهی معرفی کرده و از نرمش و خوی پسندیده آن حضرت تعریف و تمجید می‌کند: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّواْ مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّ اللهَ يحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾.[1]

پس به سبب رحمت الهی که در وجود تو جلوه گر است با آنان به نرمی برخورد کرده و آنان را شیفته خود گردانیدی، اگر خشن و سخت دل بودی هرگز به گرد تو فراهم نمی آمدند و از دور تو پراکنده می‌شدند، ای پیامبر در حق آنان از خداوند طلب بخشش کن و با آنان در امور حکومت مشورت کن و به آنان شخصیت بده.

ابوسفیان در مقابل این ویژگی‌های پیامبر اکرم ﷺ با آن حضرت به دشمنی برخاست و مقابله کرد . تا زمان فتح مکه که پیامبر اکرم ﷺ با سپاهی گسترده به سوی مکه روان بود در سال هشتم هجرت با دیدن گسترش بلا مانع دین پیامبر با تحریک عباس عموی پیامبر پس از ۲۱ سال مقاومت و مبارزه با پیامبر اسلام ﷺ و ایجاد چندین جنگ و انجام دشمنی‌های بسیار تصمیم گرفت تسلیم شود.، آن هنگام که سپاه اسلام در شرف ورود به مکه بود با وساطت عباس

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

عموی پیامبر ابوسفیان به حضور آن حضرت رسیده و تظاهر به مسلمانی کرده و شهادتین را گفت و مسلمان شد.[1]

پیامبر اکرم ﷺ پس از اسلام آوردن ابوسفیان به وی ابلاغ کرد که هر کس به خانه تو جمع شود در امان خواهد بود.[2] هدف پیامبر اکرم ﷺ از این نرمش در مقابل فردی که عمری در مقابل او ایستاده و از پیشرفت اسلام جلوگیری کرد این بود که:

۱. با این حرکت نشان دهد که دین اسلام دین رحمت و رأفت است و خداوند گذشته را به شرط اصلاح می بخشد و هر کس به سوی او روی بیاورد عزیز می‌شود.

۲. پیامبر اکرم ﷺ همیشه راه‌های فرهنگی را برای رونق دین در پیش می‌گرفتند. و حضرت در صورت امکان از درگیری نظامی دوری می‌کرد؛ چنانکه در دستورات خود به سپاهش فرمود: حتی المقدور از درگیری نظامی دوری کرده و با صلح و آرامش مکه را تصرف کنید و فقط هر کس قصد رویارویی با شما را داشت با او مقابله کنید. از اینروی رفتار پیامبر اکرم ﷺ بهترین دلیل بر اثبات فرهنگی بودن و محوری بودن حرکت‌های فرهنگی بر سایر اسباب بود.

۳. آن حضرت علاوه بر اینکه بر تمام تاکتیک‌های فرهنگی

۱. یعقوبی، همان، ج۱، ص۳۷۷.
۲. همان.

مسلط بود، به تاکتیک‌های نظامی نیز اشراف کامل داشت. به جهت اینکه که مکه شهر دشمنان او بود و امکان داشت آنها در خانه ها کمین کرده و به سپاه اسلام از بالای پشت بام ها هجوم برده و خانه ها را سنگر قرار دهند با این حرکت پیامبر طرفداران ابوسفیان را با این تاکتیک و نرمش غافلگیر نمود تا آنها به جای پایداری و جنگ به آن حضرت ایمان آورده و اسلام را بر کفر ترجیح دهند و این چنین نیز شد، چون بسیاری از این طرح استقبال کرده و به خانه ابوسفیان روی آوردند.

۴. به ابوسفیان و تمام مشرکان منّت نهاد و آنان را پس از تسلیم و اسارت آزاد کرد که تا آخر عمر خود آزاد شده نامیده شوند چنانکه حضرت زینب علیها السلام در مقابل یزید او را خطاب به «یابن طلقا» کرد «ای پسر آزاد شدگان» تا به او بفهماند که اسلام آوردن اجدادش، به خاطر آزادی و از روی اکراه کامل بوده نه از روی رغبت، چون جمعی از مسلمانان، مهاجرین نامیده شدند، چون با رغبت اسلام آوردند، و جمعی از اهل مدینه انصار نامیده شدندچون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را با میل و رغبت یاری کرده و در پیروزی حضرت نقش اساسی داشتند، و افرادی که این گونه مثل ابوسفیان ایمان آوردند «طلقا» یعنی آزاد شدگان نامیده شدند، یعنی اسلام آنان به اسارت و آزادی بود.

۵. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با این روش می خواست دشمنی

و کینه‌های دیرین را از دل آنان پاک کرده و آنان را با رغبت خودشان به دین دعوت کند، چنانکه برای تحقق همین هدف بود که از اموال و غنایم به آنان به عنوان «مؤلفه القلوب» بخشید تا در ایمانشان ثابت قدم شده و در گسترش اسلام شریک باشند و از کارشکنی در راه پیشرفت اسلام خودداری کنند.

۶. پیامبر اکرم ﷺ می خواست به او و مشرکان بفهماند تصوری که در گذشته درباره دین خدا و آن حضرت، داشتند نادرست بوده، و اینکه از گذشته خود سخت پشیمان شده و توبه نمایند و با رغبت به آن حضرت و دینش ایمان بیاورند، عده‌ای از آنان متحول شدند، اما برخی مثل ابوسفیان دلی از سنگ داشتند و هیچ گاه از سر رغبت به اسلام ایمان نیاوردند.

۷. پیامبر اکرم ﷺ با این روش با آنان اتمام حجت کرده تا راهی برای برگشت و بهانه‌ای برای ستیز مجدد نداشته باشند، و اگر فردای قیامت قصوری انجام دادند در مقابل خداوند وآیندگان شرمسار باشند. که چرا با چنین رأفت و رحمتی از سوی پیامبر اکرم ﷺ مخالفت کردند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. سیره صحیح پیامبر اکـرم ﷺ، جعفر مرتضی عاملی. ترجمه سپهری

۲.سیره پیامبر، باقر شریف القرشی.

۶) چرا مسلمانان در صدر اسلام به کاروان مشرکین حمله می‌کردند و این کار چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟

رسول گرامی اسلام ﷺ وقتی مدینه را زمینه‌ای مناسب برای تبلیغ دین و معارف هدایت گر و نجات بخش بشریت از جهل و گمراهی دید، دستور هجرت مسلمانان به مدینه را صادر کرد.[۱] مسلمانان مدینه با آغوش باز از مهاجران استقبال کردند، و آن حضرت میان مهاجر و انصار پیوند برادری بر قرار ساخت.[۲] با این ابتکار زمینه تشکیل حکومت اسلامی فراهم گشت و این پیوند برادری بدین معنی بود که همگان فقط برای پیشبرد اسلام تعصب ورزیده و در مقابل هر هجمه‌ای به آرمان‌های بلند دینی با تمام قوا آماده ایثار و جانفشانی بودند .این امر برای مشرکان خوشایند نبود چرا که دیگر توان ایستادگی در مقابل حق را از دست داده و لذا همواره در فکر توطئه و ایجاد مانع برای تبلیغ دین مقدس اسلام بودند. این بود که رسول گرامی اسلام از بدو ورود به مدینه و تشکیل جامعه‌ای دینی، با اعزام نیروهای شناسایی به اطراف مدینه و رصد و تحرکات مشرکان و قبایل غیر اسلامی و نیز ارتباط با قبیله‌هایی که سر جنگ با مسلمانان را نداشتند، جامعه نوپای دینی را از خطرات و غافل گیری‌های

۱. طبری، تاریخ الامم و الملوک، بیروت، دارالکتب العلمیه، ج۲، ص۳۶۹.
۲. مبارکفوری، صفی الرحمان، السیره النبویه، دمشق، دارالمعاصر، چاپ اول، ۱۴۲۷ق، ص۱۲۵.

اجتماعی حفظ می‌کرد و تنها مقوله‌ای که در این حکومت اسلامی جایگاه نداشت، غارتگری، حمله و کشتار حتی با مشرکان سرسخت بود.[1]

با این نگاه مهم ترین اهدافی که حکومت اسلامی به رهبری رسول خدا ﷺ از این تعقیب و گریز داشت را می‌توان چنین ترسیم کرد:

۱. شناسایی استراتژیک منطقه ای: هر حکومتی که دشمنان سرسختی دارد، بایستی شناخت کافی از دشمن و منطقه‌ای که در آن زندگی می‌کند داشته باشد و به عبارتی باید راه‌های نفوذ دشمن بر کشور اسلامی شناسایی شود و منطقه‌ای که ممکن است در اثر حمله دشمن در آن جنگی رخ دهد از همه جوانب بررسی گردد تا نیازهای لازم در موقع رخداد جنگ برطرف گردد. لذا مسلمانان با گشت زنی‌های نظامی خود در اطراف مدینه و راه‌های پر رفت و آمد مکّیان به این امر مهم دست می یافتند.[2]

۲. رزمایش نظامی: امروزه یکی از راه‌های آماده سازی نظامیان، رزمایش‌های نظامی است که هر چند ممکن است در آینده نزدیک جنگی رخ ندهد ولی برای حفظ آمادگی نظامی و با فرض دشمن در مقابل و با حمله به این دشمن

۱. بینش، عبدالحسین، شیوه فرماندهی پیامبر، بی جا، تحقیقات سپاه، چاپ اول، ۱۳۷۸ش، ص۹۵.
۲. همان، ص۱۰۳.

فرضی نکات قوت و ضعف نیروها بررسی می‌گردد؛ اعزام نیرو توسط رسول خدا ﷺ برای رصد دشمنان، خود حضرت یا فرماندهان برگزیده از طرف حضرت برای این بود که مسلمانان با دشواری‌های جنگ آشنا شوند، برای همین با نگاهی به این اعزام ها و گشت زنی ها مشاهده می‌شود که مسلمانان تا کنار قریش می روند و بدون درگیری بر می گردند و در اینجا به دو نمونه اشاره می‌شود:

الف: رسول خدا ﷺ در سال دوم هجری با دویست نفر از مدینه به سمت کاروان تجاری قریش خارج می‌شود و تا بواط (کوهی تقریبا در ۹۰ کیلومتری مدینه) حرکت می‌کند و سپس بدون هیچ درگیری به مدینه باز می‌گردد.[۱]

ب: باز به مناسبتی پیامبر اسلام ﷺ سعد بن عباده را جانشین خود در مدینه کرد و با عده‌ای از مهاجران به عنوان تعقیب کاروان تجاری قریش از مدینه خارج می‌شود و تا منطقه‌ای ابواء می‌رسد ولی به جای درگیری با قریش، با قبیله بنی ضمره پیمان صلح می بندد و به مدینه بر می‌گردد.[۲]

۳. ارتباط با مردم بیرون مدینه و بستن پیمان‌های صلح: با نگرشی عمیق به مانورهای نظامی مسلمانان در قبال

۱. بلاذری، احمد، انساب الاشراف، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۷ق، ج۱، ص۲۸۷، ابن کثیر، دمشقی، البدایه و النهایه، بیروت، دارالفکر، بی تا، ج۳، ص۲۴۶.

۲. شیوه فرماندهی پیامبر، همان، ص۹۷، ر.ک: ابن اثیر، الکامل، ترجمه خلیلی، عباس، تهران: انتشارات علمی، بی تا، ج۷، ص۱۲۵.

کاروان‌های قریش، نتیجه این اعزام ها بستن قرار دادهای صلح با قبایل اطراف مدینه می‌شود و با این پیمان ها از سویی اعلام می‌کند که دین اسلام دین صلح و صفا و آزادی است و با هر کسی حتی بت پرست و... آماده است در صلح باشد؛ مگر این که کسی قصد حمله به دین اسلام را داشته باشد که چاره‌ای جز دفاع از خود ندارد. از سویی دیگر می خواستند با این عهد و پیمان ها زمینه رفت و آمد مشرکان و اهل کتاب با مسلمانان فراهم گشته و معارف الهی در فضایی آزاد و صمیمی مورد بحث و استدلال قرار گیرد تا هر کسی که خواست مسلمان گردد با کمال آزادی و در فضای کاملا استدلالی و برهانی تصمیم خود را بگیرد. از این معاهده ها می‌توان به معاهده رسول خدا ﷺ با قبیله بنی ضمره که در تعقیب کاروان اقتصادی قریش اتفاق داد، اشاره کرد.[1]

باز در تاریخ آمده که حضرت با دویست نفر به تعقیب کاروان قریش به سرپرستی ابوسفیان از مدینه تا عشیره در منطقه ینبع حرکت می‌کند و مدت یک ماه در آنجا می ماند و این در حالی بود که کاروان قریش گذشته بود و در این مدت با قبایلی همانند بنی مدلج پیمان صلح می بندد که بر ضد همدیگر اقدامی نکنند.[2]

۱. مشاط، حسن، اناره الدجی فی مغازی خیر الوری ﷺ، جده، دارالمنهاج، چاپ دوم، ۱۴۲۶ق، ص۹۶، دیاربکری، حسین، تاریخ الخمیس فی احوال انفس النفیس، بیروت، دارالصادر، بی تا، ج۱، ص۳۶۳.

۲. اناره الدجی فی مغازی خیرالوری ﷺ، همان، ص۱۰۰، ابن سعد، محمد، طبقات الکبری، ترجمه مهدوی دامغانی، محمود، تهران: فرهنگ اندیشه، بی تا، ج۲، ص۶.

اگر در این تعقیب ها هدف غارت اموال قریش بود، نباید بعد از گذشتن کاروان از آن مسیر، یک ماه در آنجا می ماندند و به جای غارت اموال قبایل با آنها پیمان صلح می بستند و بنابراین حضرت به هر بهانه‌ای به فکر ترویج دین مقدس اسلام بود و تمام تلاش خود را کرد تا کوچک ترین درگیری اتفاق نیفتد.

۴. مقابله با تهاجمات احتمالی دشمن: حکومت نوپای اسلامی در مدینه از عناد ورزی‌های مشرکان همواره در واهمه و هراس بود و بخاطر این که مبادا دشمن ناخواسته به آنها حمله کند هراز چند گاهی افرادی را برای بازرسی محیط می فرستادند و این افراد گاهی تا نزدیکی دشمن می رفتند تا اطلاعات لازم را از اوضاع دشمن به دست آورند. به طوری که در تاریخ آمده است که رسول خدا ﷺ در ماه ذی قعده سال اول هجری به سعد بن وقاص مأموریت داد تا با هشت نفر از اطلاعاتی از قریش به دست آورد و آنها تا منطقه خرّار رفتند و چیزی را ندیده و به مدینه برگشتند.[1]

از اینروی آن حضرت هیچ وقت قصد جنگ نداشت وگرنه هیچ وقت هشت نفر را به جنگ کاروان چند صد نفری نمی فرستد و لذا وقتی عبدالله بن جحش با هشت نفر مأموریت

۱. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، قم: بوستان کتاب، چاپ بیست و یکم، ۱۳۸۵ش، ص۴۶۰، ابن جریر طبری، محمد، تاریخ طبری، ترجمه پاینده، ابوالقاسم، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۵ش، ج۳، ص۹۳۴.

تعقیب کاروان تجاری قریش را داشتند، به آنها حمله کرده و یک نفر را کشته و اموالی را غارت می‌کنند، رسول خدا ﷺ از آنها اعلان ناخشنودی می‌کند و به اموال به دست آمده دست نمی زنند تا این که خداوند متعال با نزول آیه ۲۱۷ سوره بقره می‌فرمایند: هر چند جنگ در ماه حرام کار خلافی است و اینها در ماه رجب آن مشرک را کشتند ولی گناه مشرکان از این بزرگتر است، زیرا شما را از خانه و کاشانه خود از مکه بیرون راندند و جلو تبلیغ دین را گرفتند و این یعنی مسلمانان نباید با دشمنان بجنگند.[۱]

۵. قدرت نمایی به قریش: رسول گرامی اسلام با این مانورها می خواستند به قریش بفهمانند که اگر نگذارند مسلمانان به تبلیغ دین بپردازند و یا اگر قصد حمله به مدینه را در سر بپرورانند، باید بدانند که نبض اقتصادی آنها در دست مسلمانان است و حکومت اسلامی می‌تواند با جلوگیری از تجارت قریش با شام و... آنها را در تنگنا قرار دهد و از سوی دیگر با امضای قراردهای صلح با قبایل اطراف گذرگاه‌های قافله تجاری قریش، این پیام را به مشرکان می رساند که حتی غیر مسلمانان بیرون مدینه نیز حاضرند با حکومت اسلامی درصلح باشند و در جنگ به کمک مشرکان قریش نخواهند آمد.[۲]

۱. طبری، ابن جریر، محمد، تاریخ الامم و الملوک، بیروت، دارالتراث، چاپ دوم، ۱۳۸۷ش، ج۲، ص۴۱۲، خضری بک، محمد، نورالیقین فی سیره سید المرسلین، دمشق، دارالفیحاء، چاپ دوم، ۱۴۲۵ق، ص۹۵.

۲. جعفر، سید المرسلین، قم: جامعه مدرسین، چاپ سوم، ۱۴۱۷ق، ج۲، ص۴۱.

۶. اقدامات دفاعی: این مانورها اقدامات دفاعی و پیشگیرانه نیز محسوب می‌شد؟ چون گاهی مشرکان قریش در دسته‌های محدودی به اطراف مدینه آمده و دست به غارت اموال مسلمانان می زدند و رسول گرامی اسلام ﷺ وقتی این خبر را شنید با دویست نفر به دنبال آنها رفت و تا وادی صفوان آنها را تعقیب کردند که برخی این تعقیب و گریز را غزوه بدر اول می‌گویند زیرا تا نزدیکی بدر رفتند و البته چون به غارت گران قریش نرسیدند به مدینه بازگشتند.[۱]

۷. مقابله به مثل: درباره علت جنگ بدر که در سال دوم هجرت رخ داده آمده است که کاروان تجاری قریش به سرپرستی ابوسفیان به شام رفته بود و رسول گرامی اسلام منتظر برگشت این کاروان بود، لذا وقتی خبر آوردند که کاروان از شام به سوی مکه بر می‌گردد به مسلمانان فرمود که این کاروان قریش است که اموال شان در آن است شاید خداوند غنیمتی به شما برساند و بعد از این بود که بیش از سیصد نفر با آن حضرت به سوی کاروان تجاری قریش حرکت کردند ولی ابوسفیان وقتی از حرکت مسلمانان به رهبری رسول خدا ﷺ شد، آگاه کاروان را رهایی داده و از مردم مکه کمک

۱. صابری، حسین، خاتم پیامبران ﷺ، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، چاپ سوم، ۱۳۸۰ش، ج۲، ص۲۳۵، سپهری، محمد، سیرت جاودانه، تهران: پژوهشگاه فرهنگ اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۴ش، ج۱، ص۵۸۳.

خواست. مسلمانان وقتی به نزدیکی بدر رسیدند متوجه شدند که کاروان تجاری رفته ولی سپاهی توسط قریش به جنگ با مسلمانان آماده شده اند و رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از مشورت با مسلمانان تصمیم به جنگیدن با قریش نمود و جنگ پیروزمندانه و سرنوشت ساز بدر رخ داد که مسلمانان هم دشمن را شکست دادند و هم به غنایم جنگی رسیدند.[1]

درباره علت این حمله مسلمانان به کاروان تجاری که منجر به جنگ بدر شد می‌توان گفت که نوعی مقابله به مثل بود زیرا که:

۱. کرز بن جابر با چند نفر از قریش به اطراف مدینه آمد و شتر و گوسفندان مسلمانان را به غارت برد و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله با عده ای، وی را تعقیب کرد ولی به او نرسید و به مدینه برگشت همین روزها بود که خبر کاروان قریش به آن حضرت آمد و آن حضرت دستور داد تا به کاروان قریش حمله ور شوند.[2] و لذا این حمله برای مقابله به مثل کردن بود تا خسارتی که قریش توسط کرز بن جابر به مسلمانان زده بود جبران شود.

۲. مسلمانان مجبور شده بودند اموال خود را در مکه

۱. ر.ک: البدایه و النهایه، همان، ج۳، ص۲۵۶، ر.ک: تاریخ الامم و الملوک، همان، ج۲، ص۴۲۱، ر.ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، همان، ج۱، ص۴۰۴، و ر.ک: ترجمه کامل ابن اثیر، همان، ج۷، ص۱۳۱.

۲. میبدی، ابوالفضل، کشف الاسرار و عده الابرار، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۶۳ش، ج۴، ص۷.

گذاشته و به مدینه هجرت کنند و مشرکان قریش اموال آنها را مصادره کرده بودند و مسلمانان حق داشتند جبران خسارت‌های مالی خود را با حمله به کاروان بزرگ تجاری به دست آورند.[1]

نتیجه: این که هر حکومتی باید همواره تلاش کند تا مغلوب شبیخون دشمن نباشد اگر جنگی رخ داد به منطقه جنگی نا آشنا نباشد. هر چند عده‌ای که با اسلام دشمنی دارند، می‌خواهند شایعه پراکنی کرده و این گونه کارهای لازم را غارت گری جلوه دهند، که اگر چنین بود نبایستی رسول خدا ﷺ با هشت نفر، شصت نفر، دویست نفر و.. به سراغ کاروانی می رفت که برای دفاع از کاروان‌های تجاری خویش به تمام تجهیزات جنگی و به نیرومند ترین سربازان و جنگویان مجهز بود و از سوی دیگر اگر هدف مسلمانان غارت گری بود پس چرا به جای غارت قبایل اطراف مدینه، همواره تلاش می‌کردند با آنها صلح کنند و چرا پیامبر اسلام ﷺ به فرماندهان اعزامی خویش فقط دستور تعقیب می دادند و اجازه جنگ را نمی دادند .گاهی مسلمانان تازه وارد در مکه نمی‌توانستند از ترس مشرکان به مدینه هجرت کنند ولی چون می دانستند سربازان اسلام همواره در تعقیب کاروان قریش‌اند و گاهی تا نزدیکی آنها می آیند، لذا به عنوان سفر

۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۷۴ش، ج۷، ص۹۳.

تجاری با کاروان قریش می آمدند و در راه به مسلمانان ملحق می‌شدند، چنان چه عبیده بن حارث با ۶۰ نفر مهاجر تا نزدیکی کاروان قریش آمدند ولی با آنها نجنگیدند ولی دو نفر از مسلمانان که در این کاروان بودند بدون واهمه به گروه ۶۰ نفره عبیده بن حارث ملحق شده و به مدینه آمدند و لذا چنین اقداماتی گاهی به نجات مسلمانان می انجامید.[1]

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. تاریخ پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله دکتر آیتی.

۲. تاریخ تحقیقی اسلام، هادی یوسفی غروی، ترجمه، حسینعلی عربی.

۱. ابن یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه آیتی، محمد ابراهیم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۷۱ش، ج۱، ص۴۳۲.

۷) در جنگ بدر چرا پیامبر ﷺ تعداد زیادی از دشمن را کشت؟

یکی از نبردهای بزرگ مسلمانان با مشرکین جنگ بدر است. در نیمه جمادی الاولی سال دوم هجرت گزارشی به مدینه رسید که کاروان قریش به سرپرستی ابوسفیان از مکه به شام می رود.

پیامبر اکرم ﷺ برای تعقیب کاروان تا «ذات العشیره» رفت و تا اوائل ماه دیگر، در آن نقطه توقف کرد، ولی به کاروان دست نیافت و زمان بازگشت کاروان، تقریبا معین بود. زیرا اوائل پاییز کاروان قریش از شام به مکه باز می گشت.[۱]

هنگام بازگشت کاروان قریش، پیامبر اکرم ﷺ برای مقابله با آنان از مدینه حرکت نمود و در منزلی به نام «ذقران» فرود آمد و در انتظار عبور کاروان بود. از سوی دیگر به پیامبر اکرم ﷺ گزارش رسید که مردم مکه برای حفاظت کاروان از مکه بیرون آمده اند و در همین حوالی تمرکز یافته و طایفه‌های مختلفی در تشکیل ارتش قریش شرکت کرده‌اند.

سرانجام پیامبر اکرم ﷺ نیز به همراه مسلمانان برای مبارزه با دشمن در نزدیکی آب‌های «بدر» موضع گرفتند و این جنگ در منطقه بدر صورت گرفت و در این جنگ چهارده نفر

۱. واقدی، المغازی، بیروت، موسسه الاعلمی، بی تا، ج۱، ص۲۸.

از مسلمانان شهید و هفتاد نفر از قریش کشته و هفتاد نفر از آنان نیز اسیر گشتند.[1]

مهم ترین دلیل حمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به کاروان‌های تجاری مشرکان ظلمی بود که مشرکان در حق مسلمانان و به خصوص مهاجران و غصب اموال آنان اعمال کرده بودند و خداوند متعال در آیه‌ای از قرآن کریم رخصت قتال در برابر ظلم را داده است.[2]

در ادامه همان آیه درباره مظلومین آمده است: آنهایی که به ناحق از دیار شان رانده شده اند جز آن بود که می‌گفتند؛ پروردگار ما خدای یکتاست.[3]

امام باقر علیه السلام فرمود که آیات فوق درباره مهاجران نازل شده است.[4] در منابع آمده است که هر زمان در مکه مجروح و یا مضروبی از مسلمانان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده، از کفار شِکوه می‌کرد، آن حضرت می‌فرمود که رخصت نبرد ندارد و آیات ۳۹ و ۴۰ سوره حج این رخصت و اجازه را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داد.[5]

بنابراین در جنگ بدر کفار قریش با امکانات فراوان

۱. ابن هشام، سیره ابن هشام، بیروت، دارالمعرفه، ج۲، ص۷۰۶ـ۷۰۸.
۲. حجلد/۳۹.
۳. حجلد/۴۰.
۴. طبرسی، مجمع البیان، تحقیق رسولی محلاتی، سید هاشم، تهران: المکتبه العلمیه الاسلامیه، ج۷، ص۸۷.
۵. همان، ج۷، ص۸۷ـ۸۸.

رهسپار مدینه شدند تا به مسلمانان ضربه بزنند و مسلمانان از خود دفاع کردند و آنان را شکست دادند، اگر منظور پرسشگر، کشتن در هنگام جنگ است این امر کاملا طبیعی است که در معرکه جنگ چیزی جز کشتن و کشته شدن نیست؛ برای دفاع از جان خود باید به دشمن ضربه زد و او را کشت یا زخمی کرد و یا وادار به فرار و تسلیم کرد.

اینها همان چیزهایی بود که در جنگ بدر اتفاق افتاد، البته لازم به ذکر است رسول خدا ﷺ پیش از جنگ از مسلمانان خواستند تا از کشتن افرادی که به نحوی در رخدادهای مکه به ایشان کمک کرده و یا به زور به بدر آمده بودند صرف نظر کنند.[1]

این بیانگر روح بزرگ و شرح صدر و بزرگواری پیامبر اکرم ﷺ است.

امّا اگر مقصود کشتن اسیران جنگی باشد، چنین چیزی درست نیست و در تاریخ نیز نیامده است.

بلکه اسرا اغلب با پرداخت فدیه و افرادی هم که پول نداشتند با لطف پیامبر اکرم ﷺ آزاد شدند.[2]

۱. سیره ابن هشام، همان، ج۱، ص۶۲۹.
۲. همان، ج۱، ص۶۵۹-۶۶۰.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.فروغ ابدیت، جعفر سبحانی.

۲.تاریخ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، محمد ابراهیم آیتی.

۸) چرا پیامبر ﷺ دستور ترور یکی از دشمنان اسلام را صادر نمود؟

بررسی مفهوم ترور، که در واقع به کارگیری نامشروع قدرت است برای از بین بردن مخالفان، و همچنین بررسی قتل‌هایی که در زمان رسول خدا ﷺ توسط یاران آن حضرت صورت گرفته، ثابت می‌کند که این قتل ها مصداق ترور محسوب نمی‌شوند. این قتل ها در واقع از سر راه برداشتن افرادی بود که به گونه‌ای از عوامل توطئه محسوب می‌شدند؛ کسانی که با سرودن اشعاری هجوآمیز و تحریک کننده در صدد بودند فضای آرام مدینه را با تحریک به کشتن پیامبر اسلام ﷺ و یا بد نام کردن آن حضرت متشنج کنند.

«(ترور) به معنی ترس و وحشت و (تروریسم) به معنی شیوه حکومت از طریق ایجاد ارعاب وحشت است».[۱]

«کارهای خشونت آمیز و (غیر قانونی) حکومت ها برای سرکوب مخالفان خود و ترساندن آنان نیز در ردیف تروریسم قرار دارد که از آن به (تروریسم دولتی) یاد می‌شود».[۲]

ولف، فیلسوف آمریکایی می‌گوید: «ترور، به کارگیری

۱. طلوعی، محمود، فرهنگ جامع سیاسی، تهران: انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۷۲ش، ص۳۵۶.

۲. علیزاده، حسین، فرهنگ خاص علوم سیاسی، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۷۷ش، ص۲۷۴.

(نامشروع) قدرت برای رسیدن به هدفی است. و به کارگیری (مشروع) قدرت از مصادیق ترور به شمار نمی‌آید».[1]

ما اگر در سیره پیامبر ﷺ بتوانیم ثابت کنیم قتل‌هایی که توسط یاران آن حضرت صورت گرفته، مشروع و قانونی بوده است، بنابراین دیگر نمی‌توان واژه «ترور» را در مورد این قتل ها به کار ببریم. کما این که در اجلاسیه پنجم سازمان ملل در ژنو (۱۹۵۷م) این نکته آمده است: «اعمالی که مرتکبین آنها انگیزه شخصی ندارند. بلکه برای خدمت به هدفی که در مقابل آن احساس مسئولیت می‌کنند انجام می‌دهند، مثل مبارزه قانونی بر ضد نیروهای اشغال گر، این گونه اعمال را نمی‌توان از قبیل اعمال تروریستی دانست».[2]

بررسی سیره نبی مکرم اسلام ﷺ، «هر انسان منصف و آزاده‌ای را به این باور و اعتقاد می رساند که آن حضرت در دعوت خویش هیچ انگیزه مادی و شخصی دنبال نمی‌کرد. هدف آن حضرت دعوت انسان ها به آموزه‌هایی بودکه سعادت دنیوی و اخروی آنها را تامین می‌کرد».[3]

آن حضرت به همین منظور میان مهاجران و انصار عقد

۱. مصباح دباره، مصطفی، الارهاب، بی جا، جامعه قارینوس، ۱۹۹۰م، ص۴۴.
۲. همان، ص۸۲.
۳. آن حضرت در دعوت خویشاوندانش فرمود: هیچ کس بهتر ازآن چیزی که من برای شما آورده ام نیاوده است. بیهقی، دلائل النبوه، ترجمه مهدوی دامغانی، محمود، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۱ش، ج۱، ص۲۷۸.

اخوت بست.[1] علاوه بر این با یهود مدینه و هم چنین با سه قبیله بزرگ یهودی بنی قیقاع، بنی نضیر و بنی قریظه پیمان نامه‌هایی امضاء کرد.

یهودیان سه گانه در این پیمان نامه ها متعهد شده بودند که: «دشمنان رسول خدا ﷺ را بر علیه آن حضرت و یارانش با دست و زبان و اسلحه، آشکارا و پنهان در شب و روز یاری نرسانند و خداوند بر آنان گواه است. پس اگر چنین کردند، رسول خدا ﷺ در ریختن خون آنان و به اسارت درآوردن زنان و فرزندانشان و گرفتن اموالشان آزاد است».[2] یهودیان که در قلب جامعه اسلامی بودند همواره مترصد فرصتی برای ضربه زدن به پیامبر ﷺ و مسلمانان بودند. آنها دست به اقداماتی زدند که می بایست با آنها با احتیاط و بر اساس عدالت. به جای عفو، مسامحه و رفق. برخورد شود. برخورد با هر نوع توطئه و مکر و حیله‌ای می بایست قبل از هر ندامت بی فایده‌ای صورت گیرد.[3]

یکی از کسانی که توسط یاران پیامبر به قتل رسید، عصماء دختر مروان از زنان یهودی بود که اشعاری تحریک آمیز بر علیه پیامبر ﷺ سرود.[4] و در سخنانش دیگران را بر علیه

۱. ابن هشام، السیره النبویه، بیروت، دارالمعرفه، بی تا، ج۱، ص۵۰۵.
۲. احمدی میانجی، احمد، مکاتیب الرسول، قم: دارالحدیث، چاپ اول، ۱۴۱۹ق، ج۱، ص۲۶۰.
۳. مرتضی عاملی، الصحیح من سیره النبی الاعظم، بیروت، دارالهادی، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ق، ج۶، ص۳۴.
۴. ابن هشام، همان، ج۲، ص۶۳۷.

مسلمانان تحریک می‌کرد.[1] او در اشعارش دیگران را تحریک می‌کرد که پیامبر ﷺ را به قتل برسانند.[2] در بخشی از اشعار او آمده است: «آیا هیچ مرد شریفی نیست که به او (پیامبر) حمله ناگهانی کند و امید امیدواران به او را از بین ببرد».[3] او اوس و خزرج را به علت پیروی از پیامبر ﷺ نکوهش کرد؛ «شما بیگانه‌ای را اطاعت می کنید که از شما نیست».[4] و اشعاری هجوگونه بر علیه پیامبر سرود.[5] علاوه بر این از اسلام و مسلمانان عیب می‌گرفت.[6] و پیامبر را اذیت می‌کرد.[7]

در بخشی از شعر «حسان بن ثابت» که در جواب اشعار عصماء آمده است به مسخره کردن عصماء نسبت به رسول خدا ﷺ اشاره شده است: «او جوان مردی اصیل را مسخره کرد، مردی که در آمدن و رفتنش کریم است».[8] عصماء سخنان و اشعار تحریک آمیز و هجو گونه خویش را بر علیه پیامبر و مسلمانان تا پس از جنگ بدر ادامه داد.[9]

۱. عسقلانی، ابن حجر، الاصابه فی تمییز الصحابه، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ق، ج۴، ص۵۹۹.
۲. ابن عبد البر، الاستیعاب، بیروت، دارالجیل، چاپ اول، ۱۴۱۲ق، ج۳، ص۱۲۱۸، امتاع الاسماع، ج۱، ص۱۲۰.
۳. ابن هشام، ج۲، ص۶۳۷.
۴. احمدبن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۷ق، ج۱، ص۳۷۳.
۵. ابن حجر عسقلانی، همان، ج۵، ص۲۶۴.
۶. احمد بن یحیی بلاذری، همان، ج۱، ص۳۷۳.
۷. ابن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۴۱۸ق، ج۲، ص۲۱.
۸. ابن هشام، ج۲، ص۶۳۷.
۹. عاملی، سید جعفر مرتضی، همان، ج۶، ص۳۶.

به این نکته باید توجه داشت که سرودن شعر در صدر اسلام و در جامعه قبیله‌ای آن زمان فوق العاده اهمیت و تاثیر داشته است. تاثیر شعر در برخی از موارد به مراتب از شمشیر هم بیشتر بود. بنابراین هیچ تعجبی ندارد که «روبه»؛ شاعر معروف عرب، شعر را در کنار سحر ذکر کرده است.[1]

فرد دیگری که کشته شد، ابو عفک پیرمردی سالخورده‌ای از بنی عمرو بن عوف و مردی منافق بود که پیامبر را هجو می‌کرد.[2] وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمد مردم را به دشمنی آن حضرت بر می انگیخت.[3] و بر علیه آن حضرت شعر می سرود.[4] وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به جنگ بدر رفت و در این جنگ پیروز شد، ابو عفک از روی حسادت و به منظور تحریک دیگران این ابیات را سرود:

مدت زیادی زندگی کردم، هیچ خانه و گروهی را خردمندتر و فریادرس تر از قوم خود، برای فریاد خواهی ندیدم.

سواری که به سراغ ایشان آمد، به اسم حلال و حرام ایشان را متفرق و پراکنده ساخت، اگر قرار بود به پادشاهی

۱. جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب، بی جا، جامعه بغداد، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق، ج۹، ص۶۹-۷۰.
۲. مطهر بن طاهر مقدسی، البدء و التاریخ، بی جا، کتبه الثقافه الدینیه، بی تا، ج۴، ص۱۹۴.
۳. همان.
۴. ابن سعد، همان، ج۲، ص۲۱.

و نصرت واقعی برسید حق بود «تبّع»[1] را پیروی می کردید.[2] ابو عفک در مورد پیامبر می‌گفت: هیچ قومی به رجال (اقوام و خویشان) خویش، بد تر از این مرد حرمی (مکی) هدیه نداده است. مردی که خویشان و فرزندان نیاکانش او را رانده اند».[3] اشعاری که «نهدیه» بانوی مسلمان بر علیه ابو عفک سروده است نشان از تلاش ابو عفک در جهت تکذیب آیین الهی رسول خدا ﷺ می‌باشد.[4] اشعار تحریک آمیز ابو عفک در حالی سروده می‌شد که پیامبر با یهود پیمان بسته بود که هیچ یک از دو گروه (مسلمانان و یهود) متعرض یکدیگر نشوند.[5]

سالم بن عمیر که یکی از «بسیار گریه کنندگان» و از قبیله بنی نجار بود، گفت: بر من واجب است که ابو عفک را بکشم یا در آن راه کشته شوم.[6]

فرد دیگری که کشته شد ابو رافع سلام بن ابی الحقیق بود.

حیی بن اخطب و سلام بن ابی الحقیق از کسانی بودند که احزاب قریش را بر علیه مسلمانان تحریک کردند. آیه ۵۱ تا آیه

۱. لقب پادشاه یمن که یکی از آنها به نام «تبان اسعد» به قصد نابودی یثرب (مدینه) به این شهر لشکر کشید. ابن هشام، همان، ج۱، ص۱۹.
۲. مطهر بن طاهر مقدسی، همان، ج۴، ص۱۹۵، المغازی، ص ۱۲۶.
۳. مطهر بن طاهر مقدسی، همان، ج۴، ص۱۹۴.
۴. آیین خدا و احمد را تکذیب می کنی؟، محمد بن عمر واقدی، المغازی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر دانشگاهی، چاپ دوم، ۱۳۶۹ش، ص۱۲۶.
۵. سید جعفر مرتضی عاملی، همان، ج۶، ص۳۶.
۶. محمد بن عمر واقدی، همان، ص۱۲۶.

۵۴ سوره نساء درباره حیی بن اخطب و سلام بن ابی الحقیق و جمعی دیگر از ایشان نازل شد.[۱]

سلام بن ابی الحقیق علاوه بر تحریک قریش بر علیه پیامبر ﷺ سایر قبایل را نیز تحریک می‌کرد او قبیله غطفان را نیز با دادن اموال بسیاری بر علیه پیامبر تحریک کرد.[۲]

ابن هشام می‌نویسد: «در میان سران یهود چند نفر بودند که عداوت و دشمنی زیادی با رسول خدا ﷺ داشتند و به هر وسیله می‌توانستند دشمنی خود را با آن حضرت و سایر مسلمانان اظهارمی‌کردند، از آن جمله بود: کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و سلام بن ابی الحقیق. سلام بن أبی الحقیق نیز مانند حیی بن اخطب از کسانی بود که در تحریک قریش و احزاب به جنگ با رسول خدا ﷺ فعالیت زیادی به خرج داد ولی گرفتار نشد و پس از جنگ خندق به خیبر رفت».[۳]

اگر امدادهای الهی در جنگ احزاب نبود معلوم نبود در این جنگ چه سرنوشتی در انتظار مسلمانان بود. بدیهی بود که امثال سلام در آینده از توطئه چینی بر علیه پیامبر دست بردار نبودند.

۱. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری، تهران: انتشارات اسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۹۰ق، ج۳، ص۹۳.
۲. برهان الدین حلبی، السیره الحلبیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ سوم، ۱۴۲۷ق، ج۳، ص۲۲۷.
۳. ابن هشام، همان، ج۲، ص۱۹۱.

نتیجه گیری: اگر مفهوم ترور را به کارگیری نامشروع و غیر قانونی قدرت، به منظور از بین بردن دشمنان و مخالفان قلمداد کنیم، همان گونه که در فرهنگ نامه ها نیز همین مفهوم برای ترور ذکر شده است، بنابر این باید بپذیریم که قتل‌هایی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و توسط یاران آن حضرت صورت گرفته است، هرگز مصداق ترور محسوب نمی‌شود. این قتل ها از سر راه برداشتن افرادی است که به نحوی عامل توطئه بوده اند. یعنی کسانی که با سرودن اشعار هجو آمیز و تحریک کننده که حتی بعضا تحریک به قتل پیامبر در اشعار و سخنان ایشان وجود داشت، خواسته یا نا خواسته تلاش می‌کردند فضای آرامِ مرکز حکومت اسلامی را متشنج کنند و با پیامبر به جنگ فرهنگی و روانی دست زده و محارب بودند. امام پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر وسعت صبر و بردباری مدت ها از آنان دست برداشته بود تا از کار خود برگردند، اما سرانجام رفتار آنان امنیت عمومی را مخدوش می‌کرد از این روی شر آنان از سر مردم کوتاه شد و این رفتار هرگز ترور نبود.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. پیامبر و یهود حجاز، مصطفی صادقی.

۲- سیره صحیح، پیامبر اسلام، ترجمه دکتر سپهری.

۳- فروغ ابدیت، آیه الله، سبحانی.

۹) در مورد جنگ پیامبر اسلام ﷺ با یهود بنی نظیر و بنی قریظه کاملا توضیح دهیدکه دقیقا چه اتفاقی افتاد؟ آیا ممکن است که حقوق یهودیان در این جنگها نقض شده و خونشان به ناحق ریخته شده باشد؟ با توجه به این مسئله که پیامبر اسلام اهل گذشت و رحمه للعالمین هستند مواردی که بیان شد چگونه توجیح می‌شود؟

قبل از پاسخ ذکر این نکته لازم و ضروری است که، یهودیان مدینه هیچگاه قتل عام نشدند؛ لذا باید سوال را درست و پس از مطالعه جوانب مسئله دقیق تر مطرح گردد؛ قبایل زیادی از یهود از سرزمین اصلی خود با آگاهی از ظهور پیامبر آخرالزمان از طریق اخبار تورات که به آمدن پیامبر و ظهور او درحجاز خبرداده بود به یثرب مهاجرت کرده و در اطراف این شهر و داخل شهر مسکن گزیده و منتظر آمدن پیامبری از میان عرب که خاتم پیامبران بود بودند و این انتظار سالها پس از مهاجرت یهودیان با بعثت پیامبر به سرآمد؛ مخالفت و مقاومت مکیان در مقابل دعوت پیامبر سبب گردید که آن حضرت برای ادامه کار خود و انجام رسالت به شهر یثرب که پس از حضور پیامبر به مدینه النبی (شهر پیامبر) معروف گردید؛ قبایل زیادی از یهود درمدینه سکونت داشتند که برخی از آنها در باغات و مزارع اطراف مدینه در قلعه‌های بزرگی که ساخته بودند زندگی داشتند و برخی از قبایل در داخل شهر با دو قبیله بزرگ یثرب (اوس و خزرج) زندگی می‌کردند.

بنی قریظه، یکی از قبایل یهود ساکن شهر مدینه بودند که در اطراف مدینه مالک باغات و مزارع بوده و در آن به کشاورزی اشتغال داشتند.

رسول خدا پس از ورود به شهر مدینه و تشکیل حکومت عهدنامه‌ای میان مهاجران و انصار از یک طرف و یهودیان مدینه از طرف دیگر نوشت و یهودیان را در دین و دارائی خویش آزاد گذاشت و شرایطی برای آنها مقرر نمود که طرفین ملزم به رعایت آنها بودند. این شرایط عبارتند از:

۱. مسلمانان و یهودیان مانند یک ملت در مدینه زندگی خواهند کرد.

۲. مسلمانان و یهودیان در انجام مراسم دینی خود آزاد خواهند بود.

۳. در هنگام پیشامد جنگ از این دو دیگری را در صورتی که متجاوز نباشد علیه دشمن کمک خواهد کرد.

۴. هر گاه مدینه مورد حمله و تاخت و تاز دشمن قرار گیرد هر دو با هم در دفاع از آن شریک مساعی خواهند کرد.

۵. قرارداد صلح با دشمن با مشورت هر دو به انجام خواهد رسید.

۶. چون مدینه شهر مقدس است از هر دو ناحیه مورد احترام و هر نوع خونریزی در آن حرام خواهد بود.

۷. در موقع بروز اختلاف و نزاع، آخرین داور برای رفع اختلاف، شخص رسول الله ﷺ خواهد بود.

۸. امضاء کننده این پیمان با همدیگر به خیرخواهی و نیکوکاری رفتار خواهند کرد.[۱]

این مفاد عهدنامه میان پیامبر اکرم ﷺ و تمام یهودیان بود که تمام حقوق آنها رعایت شده و جان و مالشان در امنیت حاصل از حکومت پیامبر محفوظ و مورد حمایت بوده است، این برخورد کریمانه رسول خدا با آنها بود اما برخورد آنها با رسول خدا و مسلمانان کاملاً برخلاف تمام مفاد عهدنامه بود، و هرگز مفاد این عهدنامه از سوی رسول خدا و مسلمانان مورد بی حرمتی واقع نشد، ولی آنها نه تنها برعلیه شخص رسول خدا توطئه چینی می نمودند و با آن حضرت دشمنی می نمودند بلکه با مشرکان مدینه همدستی نموده و برای محکوم کردن و باطل جلوه دادن رسالت آن حضرت سئوالاتی از آن حضرت می نمودند که در پاسخ آنها آیاتی از قرآن کریم نازل می‌شد.[۲]

حدود صد آیه از اول سوره بقره درباره ایشان نازل شده است کار دشمنی آنها با پیامبر ﷺ به جایی رسید که به طور

۱. ابن اسحاق، سیره النبی، بیروت، چاپ اول، ج۲، ص۱۱۹-۱۲۳، ر.ک: حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه پاینده، تهران: جاویدان، چاپ دهم، ج۱، ص۱۰۰ و ۱۰۱.

۲. همان، ص۱۳۵.۱۳۸، و ص۱۳۸.۱۴۱، ص۱۴۹.

علنی مفاد عهدنامه را زیر پا نهاده و با همکاری و تحریک مشرکان مکه علیه مسلمانان در مدینه تحریک شده و مجهز می‌شدند چنانکه حیی بن اخطب نضری با تحریک ابوسفیان نزد کعب بن اسد قُرظی سرور بنی قریظه که از طرف قبیله خود با رسول خدا قرار داد بسته بود. رفت اما کعب ابتدا از همکاری با او امتناع می ورزید ولی پس از تحریکات او عهدنامه را شکسته و برای جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله آماده شدند،[1] پیامبر پس از آگاهی از این عهدشکنی گروهی را برای تحقیق و روشن شدن این قضیه برای مسلمانان (چون برای رسول خدا صلی الله علیه و آله روشن بود ولی آن حضرت می خواست کار با روال عادی پیش رود) اعزام نمود و آنها پس از اطلاع دقیق به مسلمانان اعلام کردند که نه تنها عهدشکنی نموده اند بلکه به رسول خدا صلی الله علیه و آله ناسزا و سخنان ناروائی نسبت می‌دهند، این اظهار دشمنی کار را برای مسلمانان در مدینه بسیار سخت نمود بطوری که منافقان مدینه شروع به زخم زبان زدن نموده و با کنایه به تحقیر اسلام و پیامبر پرداختند مشرکین نیز در این گیرودار بر علیه مسلمانان شمشیر تیز می نمودند، پیامبر صلی الله علیه و آله جمعی را برای نگهبانی مدینه گسیل داشت تا از شرّ و خطر بنی قریظه زنان و کودکان را محافظت نموده باشند.[2] در حالی که مسلمین به شدت

۱. همان، ص۱۵۲.۱۷۶، و ص۱۷۷.۲۲۰، (قرآن کریم، آیات اول تا حدود ۱۰۰ سوره بقره).

۲. ابن سعد، طبقات، بیروت، ۱۳۷۶ق، ج۲، ص۶۷، حسن ابراهیم حسن،

در محاصره مشرکین بودند و یهودیان بنی قریظه باید در این حال براساس قراردادشان به یاری مسلمانان برخیزند و از مدینه دفاع نمایند، اما آنها در فکر نابودی مسلمانان و سقوط مدینه بوده و با مشرکین همدستی می نمایند.[1] پس از شکست مشرکین در محاصره مدینه و پایان یافتن جنگ احزاب که تمام احزاب مشرکین برعلیه اسلام متحد شده بودند، جبرئیل به حضور پیامبر نازل شده و برای آن حضرت خبر آورد که خداوند می‌فرماید به سوی «بنی قریظه» رهسپار شو. رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلام نمود که باید نماز عصر را در منطقه بنی قریظه بخوانیم، حضرت علی علیه السلام پرچمدار بود پس از رسیدن به این منطقه و پشت قلعه‌های آنها، شنید که بنی قریظه گفتار زشتی درباره رسول خدا می‌گوید. این قلعه ها مدت ها (مدت ۲۵ شب) مورد محاصره بود.[2] تا اینکه بنی قریظه از روی ناچاری کامل تسلیم شدند.[3] یهودیان گفتند ای محمد به حکم سعد بن معاذ راضی هستیم. او هر چه درباره ما حکم کند، آن را در حق ما اجرا کن، قبیله اوس به پیامبر گفتند: ای رسول خدا «بنی قریظه» هم پیمانان ما هستند چنانکه با هم پیمان قبیله خزرج یعنی بی قینقاع

پیشین، ص۱۳۶ تا ص۱۵۰، به شرح مفصل ماجرای یهودیان و اسلام پرداخته است.

۱. بلاذری، فتوح البلدان، قم: منشورات مکتبه الارومیه، ۱۴۰۴ق، ص۳۴۶.

۲. شیخ مفید، الارشارد، قم: آل البیت، چاپ اول، ۱۴۱۳ق، ج۱، ص۱۱۰-۱۱۱، طبری، تاریخ، ترجمه پاینده، تهران: اساطیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۸ش، ج۳، ص۱۰۸۲.۱۰۹۳.

۳. ابن هشام، سیره، بیروت، ۱۳۵۵، ج۳، ص۲۵۰.۲۴۸.

برخورد کردید و آنها را مورد بخشش قرار دادید بنی قریظه را نیز مورد بخشش قرار دهید، پیامبر فرمود: دوست ندارید مردی از خود را داور قرار دهید؟ گفتند چرا؟ سعد، به حکمیت و داوری سعد تن دادند و سعد که در جنگ خندق «احزاب» زخمی‌شده و بستری بود برای داوری حاضر شد، و چنین حکم کرد «مردان آنها کشته شوند و مالهایشان قسمت شود و فرزندان و زنانشان اسیر شوند» به روایت ابن اسحاق رسول خدا فرمود: «لقد حکمت فیهم بحکم الله من فوق سبعه ارقعه»[1] راستی درباره ایشان به حکم خدا از بالای هفت آسمان حکم کردی از این کلام رسول خدا روشن می‌شود که حکم خداوند چنین بوده است که باید آنها کشته شوند.

در نتیجه می‌توان علل کشته شدن آنها را چنین بیان کرد:

۱. آنها براساس پیمانی که با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بسته بودند از آن تخطی نموده و پیمان شکنی کردند و علاوه بر پیمان شکنی به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خیانت نموده و از پشت به مسلمین خنجر می زدند.

۲. برخلاف همان پیمان که مفاد آن صلح و زندگی مسالمت آمیز و همدلی بود آنها نه تنها زندگی مسالمت آمیز با مسلمانان نداشتند بلکه حتن به شخص پیامبر بی حرمتی نموده و توهین می‌کردند و با لجاجت از پیامبر

۱. ابن اسحاق، پیشین، ص۱۴۹، شیخ مفید، پیشین، ص۱۱۱.

اکرم ﷺ سئوال می نمودند تا آن حضرت از جوابشان باز مانده و شرمنده شود این اظهار دشمنی و تحقیر به شخص رسول خدا، آزار و اذیت به آن حضرت (صب النبی) محسوب شده و جرمی غیر از کشته شدن نداشت.[1]

اما پیامبر اکرم ﷺ هیچ عکس العملی نشان نمی داد بلکه با همه آنها مدارا نموده و هرگز به روی خود نمی آورد و تحمل می نمود. چون سخت پایبند پیمان خویش بود تا حکم خدا در حقشان نازل شود.

۳. آنها برخلاف مفاد پیمان نه تنها از مدینه و سقوط آن دفاع نمی‌کردند بلکه به تحریک مشرکان و دشمنان پیامبر بر علیه مسلمان توطئه جنگ ریخته بودند.[2]

۴. به پیامبر اکرم ﷺ ناسزا می‌گفتند که جرم ناسزاگویی به پیامبر غیر از کشته شدن چیز دیگری نبود.[3]

۵. آنها پس از اینکه پیامبر به محاصره آنها بپردازد، تسلیم نشدند بلکه با مقاومت خود قصد جنگ با پیامبر را داشتند و هیچوقت آتش کینه آنها نسبت به پیامبر خاموشی نداشت.[4] چون پس از ناچاری و محاصره طولانی تسلیم شدند.

۱. بر اساس آیات قرآن کریم جزای آزار به پیامبر نه تنها در این دنیا سخت است بلکه در آخرت نیز عذابی دردناک دارد، سوره توبه، آیه ۶۱، و سوره صف آیه ۵.
۲. طبری، تاریخ.
۳. صف/۵.
۴. شیخ مفید، پیشین، ابن اخطب به پیامبر ﷺ می‌گوید: هرگز کینه و دشمنی من نسبت به تو از بین نمی رود.

۶. چون این مراکز (مراکز یهودیان در اطراف مدینه) همیشه به عنوان مرکز فتنه برعلیه حکومت اسلامی بود و یهودیان بنی قریظه بنابر اظهار خود به هیچ قیمتی حاضر به اسلام آوردن نبودند و زندگی مسالمت آمیز را نیز عملاً با عهد شکنی قبول نکردند، لذا چاره‌ای برای مسلمین بود جز کشتن آنها بود.

۷. خود آنان بعد از تسلیم شدن به پیامبر ﷺ پیشنهاد کردند که هر چه سعد بن معاذ حکم کند به آن راضی هستند، و پیامبر ﷺ طبق نظر آنها حکمیت سعد را قبول کرد. این مسئله نشان می‌دهد که آنها به زشتی کاری که کردند کاملا واقف هستند و هر تصمیمی از جانب سعد بن معاذ را می پذیرفتند.

۸. سعد بن معاذ حکم به کشته شدن آنها و اسارت فرزندان و عیالشان داد.

۹. با این حکم سعد، نه تنها خود یهودیان مخالف نبودند، بلکه هم پیمانان یهودیان نیز به این حکمیت راضی بوده و تسلیم شدند.

۱۰. در نهایت پیامبر اکرم ﷺ حکم صادره از سوی سعد را تأیید نموده و فرمود حکم خداوند نیز همین بودکه باید آنها کشته می‌شدند. لذا در مرحله اول خود یهودیان قبول کردند که داوری سعد را بپذیرند و رضایت به کشته شدند داشتند

و در مرحله دوم تمام انصار و مهاجرین و در نهایت خداوند نیز راضی بود و حکم کشتن آنان را داد تا آنها کشته شوند و پیامبر اکرم ﷺ راضی به رضای حق بود ولی می خواست حکم بر اساس مجاری عادی آن اجراء شود. لذا از ابتدای حکمیت و داوری سعد را قبول نمود (حتی نظر قبیله اوس را نیز رعایت کرد تا بعداً هیچ اعتراضی نداشته باشند) حتی برخی از یهودیان که محکوم به کشته شدن بودند و مورد بخشش و عفو پیامبر واقع شدند آنها نیز این بخشش را نپذیرفتند بلکه مرگ را ترجیح دادند به عفو و بخشش پیامبر و کشته شدند، آیاتی از سوره احزاب نیز این رفتار اسلامی را مورد تأیید قرار داده است.[1] سیاق این آیات نشان می‌دهد که حکم خداوند چنین بوده است.

﴿... و اورثکم ارضهم و دیارَهم و اموالهم و ارضا لم تطئوها و کان الله علی کل شیی قدیراً﴾.[2]

خداوند شما را وارث زمین آنها (یهودیان بنی قریظه) نمود و دیار و اموال و دارائی آنها را در اختیار شما گذاشت و زمینی (قلعه‌هایی) را که در آن قدم ننهاده بودید خداوند شما را صاحب آن زمین نمود و خداوند بر هر چیزی قدرت دارد.

از این روی حکم کشتن اسیران کاملاً مطابق با حکم خداوند و درخواست یهودیان بنی قریظه بود چنانچه در این

۱. آیات ۲۶ و ۲۷ سوره احزاب،... فریقا تقتلون و تاسرون فریقاً...، ص۲۶.
۲. احزاب/ ۲۷.

آیه خداوند مسئله ارث دادن به اموال یهودیان بنی قریظه به مسلمین را به خودش نسبت می‌دهد چون آنها نه تنها حاضر به اسلام آوردن نشدند بلکه حاضر به زندگی مسالمت آمیز با پیامبر اکرم ﷺ و حکومت اسلامی نبودند، لذا در حکم محارب بوده و قتل آنها کاملاً مشروع می‌باشد. درباره سایر مسائل نیز پیامبر ﷺ تابع حکم خداوند بود و هرگز بدون تایید از طریق وحی اقدامی نکرده است.

در نتیجه: پیامبر هرگز دستور کشتن آنان را نداد بلکه خود آنان این سرنوشت را برای خود خواستند. برخی از آنها به حدی لجوج بودند که پس از بخشیده شدن توسط پیامبر می‌گفتند: ما حاضر نیستیم با زندگی که محمد برایمان بخشیده زنده باشیم؛ البته در این جنگ همه یهودیان کشته نشدند بلکه برخی از افراد قبیله بنی قریظه که پیمان شکنی کردند و خود به استقبال مرگ رفتند؛ و پیامبر و مسلمانان هرگز اقدام به کشتن آنها نکردند؛ اگر آنها با توطئه‌هایی که داشتند به پیامبر و مسلمانان دست می یافتند همه را قتل عام می‌کردند؛ آنان چندین بار نقشه ترور پیامبر را طراحی کردند که توسط جبرئیل پیامبر مطلع شد و از آن پیشگیری کرد.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.تاریخ تحقیقی اسلام، یوسفی غروی، ترجمه آقای عربی.

۲.تاریخ تحلیلی اسلام، رسول جعفریان.

۳. الصحیح من سیره النبی الاعظم، سید جعفر مرتضی. ترجمه دکتر سپهری}

۱۰) چرا پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در جنگ بدر وقتی بر چاه‌های آب مسلط شد آن‌ها را پر کرد و مانع از آب خوردن کفار شدند؛ در حالی که حضرت علی علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام به دشمنان خود آب دادند؟

ابتدا باید بررسی شود که آیا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در جنگ بدر چاه‌های آب را تصاحب کردند یا نه؟! و در صورت دستیابی به آن چاه‌ها، آیا آنها را پُر کردند و با این کار مانع آب خوردن دشمنان خود شدند یا نه؟!

در بعضی از کتاب‌های تاریخی، روایتی نقل شده که مضمونش این است: یکی از اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به نام «حباب بن منذر» به وی پیشنهاد کرد که لشکر اسلام را در کنار یکی از چاه‌های بدر فرود آورد و بقیه چاه‌ها را پر کرد تا لشکر کفار قریش آبی برای مصرف نداشته باشند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رأی او را پذیرفت و عملی کرد.[۱]

در همین کتاب در جای دیگر پیرامون جنگ بدر می‌گوید: کفار قریش خواستند از چاه‌های بدر آب بردارند که مسلمین مانع شدند، در این هنگام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به مسلمین خطاب کرد و فرمود: مانع آب خوردن کفار نشوید و آنها را رها کنید.[۲]

این دو نقل تاریخی با هم سازگاری ندارد؛ زیرا اگر

۱. ر.ک واقدی، محمد بن عمر، المغازی، بیروت، مؤسسه للاعلمی للمطبوعات، سوم، ۱۴۰۹، ج۱، ص ۵۳. ۵۴، و ر.ک. سیره ابن هشام، دارالکتاب العربی، ۱۴۱۸، ج۲، ص ۲۶۳.

۲. ر.ک. واقدی، المغازی، ج۱، ص ۶۱.

پیامبر ﷺ راضی به پُر کردن چاه‌های بدر بود، معنی نداشت که از مسلمین بخواهد مانع آب خوردن کفّار قریش نشوند. بنابر این اولا: به لحاظ نقل تاریخی دو روایت مختلف در مسأله وجود دارد.

ثانیا: تعدادی از مورخین معاصر اصل قضیه را نپذیرفته‌اند، علامه سید جعفر مرتضی عاملی[1] دلیل بر ردّ اصل ماجرا اقامه می‌کند و در آخر نتیجه گیری می‌کند که اساساً چاه‌های بدر در اختیار مسلمین نبوده است.[2]

یکی دیگر از محققان معاصر نیز همین مطلب را تأیید می‌کند و می‌گوید:

«این قضیه با آیات قرآن منافات دارد چرا که آیات الهی خبر می‌دهند از اینکه آبی در دسترس مسلمین نبوده است لذا از خداوند طلب آب کردند و خداوند به عنوان امداد غیبی برای آنها بارانی فرستاد که از چند جهت نافع به حال مسلمین بود».[3]

مفسران قرآن کریم نیز همین امر را با استفاده از آیات قرآن کریم تأیید کرده‌اند، به عنوان نمونه طبرسی و علامه

۱. نهج‌البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم: المهدی، چاپ سوم، ۱۳۷۹، ص ۷۰۸، حکمت ۳۳۰.

۲. ر.ک. مرتضی عاملی، سید جعفر، الصحیح من سیره النبی الاعظم، دارالهادی، دارالسیره، چاپ چهارم، ۱۴۱۵، ج۵، ص ۲۹-۳۰.

۳. ر.ک. جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، سیره رسول خدا، انتشارات دلیل، چاپ اول، ۱۳۸۰، ج۱، ص ۴۹۳-۴۹۴.

طباطبایی معتقدند که چاه‌های بدر در اختیار مشرکان قریش بوده است. در آیه ۱۱/ انفال می‌خوانیم:

«یاد آرید هنگامی را که خواب سبکی که مایه آرامش از سوی خدا بود، شما را فرا گرفت؛ و آبی از آسمان برایتان فرستاد، تا شما را رحمت خود با آن پاک کند؛ و پلیدی شیطان را از شما دور سازد؛ و دلهای شما را محکم و گام‌ها را با آن استوار دارد.»

این دو بزرگوار در ذیل همین آیه شریفه می‌گویند:

مشرکان قبل از مسلمانان بر آب تسلط پیدا کردند، و مسلمانان گرفتار تشنگی شدند و شیطان وسوسه‌شان کرد که شما خود را از اولیای خدا می‌دانید، در حالی که مشرکان بر آب مسلط‌اند؛ پس از آن باران به حد کافی آمد و علاوه بر تطهیر آنان از حدث و خبث، زمین رملی و شن زار زیر پایشان نیز مستحکم شد.[1]

ثالثا: سیره امام علی در جنگ صفین مبنی بر عدم منع لشکریان معاویه از استفاده از آب، شاهد بر آن است که پیامبر بر فرض در اختیار داشتن چاه بدر کفار را از برداشتن آب منع نکرده است، زیرا امام علی در سیره خود به شدت رعایت سیره پیامبر را رعایت می‌کرد.

۱. ر.ک. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، دارالاحیاء التراث العربی، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۱۲، ج۴، ص ۲۵۰، و ر.ک. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، مؤسسه اسماعیلیان، ج۹، ص۲۲.

بر فرض پذیرش هر دو نقل از مجموع این دو نقل استفاده می‌شود، هدف پیامبر این بوده که فقط چاه‌ها در اختیار آنها باشد نه این که مانع آب خوردن کفار هم شوند، واگر کفار آبی خواستند، با اجازه مسلمین آب بخورند.

با توجه به آن چه گفته شد، نتیجه می‌گیریم که؛ اولاً، در اصل قضیه تردید وجود دارد؛ چون از دیدگاه تاریخی، مطلب مسلم نیست و نقل دیگری نیز وجود دارد که دلالت می‌کند بر اینکه سیره نبوی در جنگ بدر بر این بوده است که مانع از آب خوردن کفار نشوند. ثانیاً، بنا به نظر مورخان و مفسّران و با توجه آنها به آیات قرآن کریم چاه‌های بدر در اختیار کفار قریش بوده است. مسلمین اگر آبی در دست داشته‌اند به واسطه همان بارانی بوده که خداوند برای آنها فرستاده است.

۱۱) داستان کامل مباهله نجران که بین پیامبر- صلی‌الله‌علیه‌وآله - و مسیحیان صورت گرفت چگونه بوده است؟

قرآن مجید با صراحت به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور می‌دهد، در مقابل کسانی که با استدلال و مذاکره قانع و تابع نمی‌شوند راه مباهله را پیش گیرد.[۱]

مباهله چیست؟

در اصل به معنی رها کردن از قید و بند و در دعا به معنی تضرع و واگذاری کار، به خداست و از نظر مفهوم متداول در آیه فوق به معنی نفرین کردن دو نفر به یکدیگر است، افرادی که درباره مسأله مهم مذهبی گفت و گو دارند در یک جا جمع می‌شوند و به درگاه خداوند تضرع می‌کنند و از او می‌خواهند که دروغگو را رسوا سازد و مجازات کند.[۲]

زمان و مکان مباهله‌ی نجران

مشهور میان دانشمندان این است که روز حضور برای مباهله، بیست و پنجم ذی الحجه سال دهم هجرت، و به اتفاق همه مسلمین، مکان مباهله اطراف «مدینه» و در دامنه صحرا بوده است.[۳]

آغاز جریان مباهله: بخش با صفای «نجران» که در مرز حجاز

۱. سوره آل عمران، آیه ۶۱.
۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران: چاپ بیست و چهارم، جلد ۲، ص ۴۳۷.
۳. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ پانزدهم، ۱۳۷۷، جلد ۲، ص ۴۴۲.

و یمن قرار گرفته، در آغاز طلوع اسلام تنها منطقه مسیحی نشین در حجاز (عربستان) بود، پیامبر ﷺ به موازات مکاتبه با سران دولت‌های جهان و مراکز مذهبی نامه‌ای به اُسقف نجران (ابو حارثه) نوشت که در آن آمده است: «بنام خدای ابراهیم و اسحق و یعقوب، از محمد، پیامبر و رسول خدا، به اسقف نجران، شما را دعوت می‌کنم که از ولایت و پرستش بندگان، خارج شده و در ولایت و پرستش خداوند وارد شوید وگرنه باید به حکومت اسلامی جزیه (مالیات) بپردازید و در غیر این صورت به شما اعلام خطر می‌شود». نمایندگان پیامبر، وارد نجران شدند، اسقف برای تصمیم‌گیری شورا تشکیل داد، «شرجیل» که به عقل و درایت و کاردانی معروف بود گفت: از پیشوایان مذهبی شنیده‌ایم که نبوت، روزی از نسل اسحاق به فرزندان اسماعیل منتقل می‌شود و بعید نیست محمّد که از اولاد اسماعیل است، همان پیغمبر موعود باشد. تصمیم بر این شد که شصت نفر از علمای آنها با پیامبر ﷺ از نزدیک گفت و گو کنند. هیئت نمایندگی در حالی که لباس‌های تجملی ابریشمی بر تن و انگشترهای طلا بر دست و صلیب بر گردن داشتند، به مدینه آمده و وارد مسجد شدند و بر پیامبر سلام کردند؛ ولی وضع زننده و نامناسب آنها پیامبر را سخت ناراحت کرد، آنها برای فهمیدن علتِ ناراحتی پیامبر به عثمان و عبدالرحمان که سابقه آشنایی با دو طرف را داشتند، مراجعه کردند، آن دو

گفتند: که حلّ گره به دست علی بن ابی طالب علیه‌السلام است، و علی علیه‌السلام فرمود با وضع ساده به حضور حضرت بیایید تا مورد تکریم واقع شوید، آنان چنین کردند، پیامبر هم سلام آنان را پاسخ داد و هدایای آن‌ها را قبول فرمود.[1]

مذاکره نمایندگان نجران با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: شما را به آیین توحید و یکتاپرستی دعوت می‌کنم. نمایندگان گفتند: اگر منظور از اسلام، ایمان به خدای جهان است ما هم ایمان داریم. پیامبر فرمود: اسلام، نشانه‌هایی دارد که برخی اعمال شما نشان می‌دهد که به اسلام واقعی نگرویده‌اید؛ مثلا صلیب می‌پرستید، گوشت خوک می‌خورید و برای خدا فرزند قایل هستید.

نمایندگان گفتند: او (عیسی علیه‌السلام) فرزند خداست چون بدون پدر به دنیا آمده؛ پیامبر فرمود: وضع حضرت عیسی علیه‌السلام نظیر حضرت آدم علیه‌السلام است. اگر نداشتن پدر دلیل بر فرزند بودن خداوند است، پس حضرت آدم علیه‌السلام سزاوارتر است که فرزند خدا باشد. چون نه پدر داشت نه مادر. نمایندگان گفتند: حرف‌های شما ما را قانع نمی‌کند، راهش این است که در وقت مُعینی مباهله کنیم و بر دروغگو نفرین فرستیم و از خدا هلاک او را بخواهیم (از بعضی کتب معلوم می‌شود که موضوع مباهله را خود پیامبر پیشنهاد کرد و این

۱. سبحانی، جعفر، منشور جاوید، قم: مؤسسه امام صادق علیه‌السلام، چاپ اول، ۱۳۷۵، جلد ۷، ص ۹۶.

آیه شریفه نازل شد: ﴿فَمَن حاجَّک مِنْ بَعدِ ما جائک مِنَ الْعِلم فَقُل تَعالُوا نَدْعُ اَبْنائَنا وَ اَبْنائَکم وَ نِسائَنا وَ نِسائَکم وَ اَنْفُسَنا وَ اَنْفُسَکم ثُمَّ نَبْتَهِل فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَی الکاذبین﴾.[1]

«هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) به تو رسیده (باز) کسانی با تو به ستیز برخیزند به آنها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم شما هم فرزندان خود را، ما زنان خود را دعوت می‌کنیم شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت می‌کنیم و شما هم از نفوس خود، آنگاه مباهله می‌کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می‌دهیم.

قرار شد فردای آن روز برای مباهله آماده شوند، سران نمایندگان نجران پیش از آن که با پیامبر روبرو شوند به یکدیگر می‌گفتند: هرگاه دیدید که محمّد افسران و سربازان خود را به میدان مباهله آورد معلوم می‌شود در ادعای خود صادق نبوده؛ ولی اگر با فرزندان و جگر گوشه‌های خود آمد، پیداست که او پیامبر و راستگو است و به قدری به خود ایمان دارد و احساس امنیت می‌کند که عزیزان خود را آورده است، هنوز در این گفت و گو بودند که ناگهان چهره نورانی پیامبر صلی الله علیه و آله ظاهر شد که دست امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را گرفته و علی علیه السلام پیش رو و حضرت زهرا علیها السلام پشت سر آن جناب حرکت می‌کردند. نمایندگان همگی با

۱. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

حالت بهت زده به یکدیگر نگاه می‌کردند و انگشت تعجب به دندان گرفتند که این مرد به دعوت و دعای خود اعتقاد راسخ دارد وگرنه عزیزان خود را در معرض بلای آسمانی قرار نمی‌داد.[1]

انصراف نمایندگان نجران از مباهله: نمایندگان با دیدن وضع یاد شده وارد مشورت شدند و به اتفاق آراء تصویب کردند که وارد مباهله نشوند و حاضر شدند هر سال مبلغی به عنوان جزیه (مالیات سالانه) بپردازند و در مقابل، حکومت اسلامی از جان و مال آنها دفاع کند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم راضی شدند و فرمودند: عذاب، سایه شوم خود را بر سر نمایندگان نجران گسترده بود و اگر از درِ ملاعنه و مباهله وارد می‌شدند صورت انسانی خود را از دست داده و از آتشی که در بیابان برافروخته می‌شد، می‌سوختند و دامنه عذاب به سرزمین نجران هم کشیده می‌شد. اُسقف نجران می‌گفت: با محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله چهره‌هایی را می‌بینم که هرگاه دست به دعا بلند کنند و از خدا بخواهند که بزرگترین کوه‌ها را از جای برکند، فوراً کنده می‌شود; با این چهره‌های نورانی وافراد با فضیلت مباهله صحیح نیست.

۱. تفسیر نمونه، همان، ص ۴۴۰.

صلح‌نامه

به نام خداوند بخشنده مهربان، این نامه‌ای است از محمّد رسول خدا به ملت نجران و حومه آن، حکم و داوری محمّد درباره تمام املاک و ثروت ملت نجران این شد که اهالی نجران هرسال دو هزار لباس که قیمت هر یک از چهل درهم تجاوز نکند به حکومت اسلامی بپردازند... و جان و مال و سرزمین و معابد ملت نجران در امان خدا و رسول اوست، مشروط بر اینکه از همین حالا از هر نوع ربا خواری خودداری کنند.[1]

بزرگترین فضیلت برای اهل بیت علیهم‌السلام : مفسران و محدثان شیعه و اهل سنت تصریح کرده‌اند که آیه مباهله (آل عمران: ۶۱) در حق اهل بیت علیهم‌السلام نازل شده است و پیامبر ﷺ تنها فرزندانش امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام و دخترش فاطمه علیهاالسلام و پسر عمویش (دامادش) علی علیه‌السلام را به میعادگاه برد و احادیثی فراوان نقل شده است که منظور از (ابنائنا) در آیه; حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام و منظور از (نسائنا) فاطمه علیهاالسلام و منظور از (انفسنا) حضرت علی علیه‌السلام می‌باشد.[2]

خلاصه: مباهله از نظر مفهوم متداول در آیه شریفه به معنای نفرین کردن دو طرف به یکدیگر است تا خداوند

۱. همان مدرک، منشور جاوید، ص ۹۸.
۲. فخر رازی، تفسیر کبیر، جلد ۸، ص ۸۵، و زمخشری، الکشاف، ادب الحوزه، جلد ۱، ص ۳۶۹.

دروغگو را رسوا کند، دستور به مباهله در قرآن مجید صریحاً آمده است (آل عمران: ۶۱) مباهله پیامبر ﷺ با مسیحی‌های نجران در دامنه صحرای مدینه در بیست و پنجم ذی الحجه سال دهم هجرت بود، وقتی استدلال پیامبر با نمایندگان نجران نتیجه نداد قرار شد مباهله کنند؛ اما قبل از شروع مجلس مباهله نمایندگان نجران منصرف شدند و مالیات را قبول کردند و صلح نامه امضاء شد.

واقعه مباهله بزرگترین سند فضیلت برای علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام و فرزندانشان می‌باشد.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.فروغ ابدیت، آیت الله جعفر سبحانی.

۲.منشور جاوید، ج ۷، آیت الله سبحانی.

۳.تفسیر نمونه، زیر نظر آیه الله سبحانی، ج ۴.

۱۲) چرا پیامبر- ﷺ - بر منافقین نماز می خواند با توجه به اینکه از کفار بدتر هستند و پیامبر آنها را می شناخت؟

منافق به کسی گفته می‌شود که ظاهرش با باطنش سازگارنیست؛در ظاهر و پیش مسلمین ابراز مسلمانی نموده و در خفا علیه اسلام و مسلمین فعالیت کند، چنین شخصی منافق است و خطر و ضررش به دین و پیروان راستین آن بیشتر از کسی است که در ظاهر و باطن خود را دشمن دین و مسلمین و به اصطلاح منکر دین می‌داند؛ در صدر اسلام منافقین از گروه‌هایی بودند که برجامعه اسلامی آسیب‌های زیادی زدند ولی پیامبر اسلام ﷺ با سعه صدر سعی درهدایت همه انسانها داشت؛ ازاینرو در ترد افراد عجله نمی‌کرد؛ با رأفت ودلسوزی سعی در هدایت همه داشت؛ در برخی منابع روایی و تاریخی و تفسیری آمده است که حضرت رسول اکرم ﷺ بر جنازه برخی منافقان از جمله عبدالله ابن ابی نماز خواند،[1] فارغ از این که این خبر تا چه حد صحیح و قابل اعتماد است حاکی از دلسوزی حضرت پیامبر اکرم ﷺ است که تا چه اندازهبرای هدایت مردم به تعبیر قرآن حریص است.[2]

علاوه براین معیار پیامبر ﷺ درباره رفتاربا مردم وبرخورد با آنان قرآن ووحی بود؛ لذا هرگاه وحی درباره ی فرد یا گروهی

۱. ابن اثیر، عزالدین علی، الکامل، بیروت، دارصادر، ۱۳۸۵ش، ج۲، ص۲۹۱.
۲. ﴿لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ﴾ (توبه/۱۲۸).

نـازل شـد، پیامبر بـراسـاس آن وبـا مدیریت بـی مانند خود رفتارخود را جهت وحیانی می داد؛ منافقین ازجمله ی این افراد بودند که تا نزول آیاتی درباره آنان،پیامبر با آنان مدارا کرده است؛

حـضـرت در جـواب کسـانـی کـه بـه نـماز خـوانـدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر ابن ابی اعتراض داشتند فرمود: من مخیر شده ام بر چنین اشخاصی استغفار کنم یا استغفار نکنم و لکن من استغفار را برگزیده ام.[1]

از ایـن روی حضـرت رسـول نهایت سعی خـود را حتی از طریق نماز خواندن بر امـوات منافقین به کـار بـرد تا بقیه را هدایت کنند و تشویق به پذیرش دین نماید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درخواست یاران حتی دشمنان خود را رد نکرد. چنان که گفته شده فرزند عبدالله ابن ابی پس از مرگ پـدرش عبدالله ازپیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمـد و خواست پیراهنش را بـرای کفن پـدرش هدیه کند نیز دوبـاره آمـد و از حضرت خـواسـت کـه بـر پـدرش نـماز بـخـوانـد. چـون پیامبر صلی الله علیه و آله این پیشنهاد را پذیرفت عمر بر حضرت اعتراض کرد امّا حضرت فرمود: عمر ساکت باش پروردگار من اختیار این امر را به من واگذار نمود.[2]

۱. ابن هشام، السیره النبویه، بیروت، دارالمعرفه، بی تا، ج۲، ص۵۵۲.
۲. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، قم: جامعه مدرسین، بی تا، ج۹، ص۳۵۵.

لذا سیره پیامبر اکرم ﷺ در خصوص نماز بر جنازه منافقان ادامه یافت تا آنگاه که آیه ۸۴ سوره توبه نازل گردید که می‌فرماید: بر هیچ یک از آنها که بمیرد نماز نخوان و بر کنار قبرشان توقف نکن (برای دعا و طلب آمرزش) چرا که آن ها به خدا و رسولش کافر شدند و در حالی که فاسق بودند از دنیا رفتند.

لذا با توجه به این که پیامبر اکرم ﷺ قبل از نزول آیه مذکور سعی و تلاش داشت حتی با نماز خواندن بر جنازه منافقین بازماندگان آنها و دیگر منافقان را تشویق به اسلام و هدایت به دین کنند ولی بعد از نزول آیه حضرت طبق فرمان خداوند مبارزه منفی صریح و آشکارتری نسبت به منافقان در پیش گرفتند.[1]

لازم به یاد آوری است گزارشات درباره نماز خواندن پیامبر اکرم ﷺ بر منافقین از جمله عبدالله بن ابی سلول اختلاف دارند و بین این دسته ازروایات تضاد هست.[2] اما قرآن معیار رفع تضاد واختلاف است

طبق برخی از گزارشه وقتی از فرزندان مومن(اصحاب رسول خدا) منافقان که ازپیامبر ﷺ پس از فوت پدران خود از پیامبر اکرم ﷺ تقاضای پیراهن و یا نماز بر جنازه پدران خود کردند جبرئیل نازل شد و آیه نهی از نماز بر جنازه منافق

۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ش، ج۸، ص۶۷-۷۱.
۲. طباطبایی، سید محمد حسین، همان.

را بر پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ نمود.[1] براساس این گزارش حضرت پس از نزول آیه بر جنازه منافقان از جمله عبدالله بن ابی سلول اصلا نماز نخواند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.ترجمه تفسیر المیزان، علامه طباطبایی.

۲- تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی، ناصر، ج۸.

۳- ترجمه الصحیح من سیره النبی الاعظم، سید جعفر مرتضی، ترجمه دکترسپهری.

۱. طبرسی، مجمع البیان، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ق، ج۵، ص۷۵.

۱۳) آیا سوره کافرون نوعی مصالحه پیامبراکرم ﷺ با مشرکین نبوده است که دین شما برای شما و دین من برای من، من راه خودم را می روم و شما هم راه خودتان؟

مصالحه می‌تواند یکی از دو امر زیر باشد:

۱. زندگی و همزیستی مسالمت آمیز در کنار هم و این که هم مشرکین بر حق هستند و باید پایبند به دانسته ها و اعتقادات خود باشند و هم مسلمان ها.

۲. زندگی و همزیستی مسالمت آمیز با رعایت کردن موازین شرعی و احترام به آداب و قوانین اسلامی و عدم تظاهر به گناه و کارهایی که در دین اسلام قبیح شمرده می‌شود، مثل کمک نکردن به دشمنان مسلمانان در عین اینکه شرک از اساس باطل است و اسلام به هیچ عنوان آن را به عنوان یک تفکر نمی پذیرد، ولی با کفار اهل کتاب می‌تواند با رعایت این چارچوب زندگی مسالمت آمیز داشته باشد.

مصالحه در معنای اول: دین اسلام بر مسلمانان واجب دانسته که به ادیان آسمانی دیگر و تمام انبیاء علیهم‌السلام معتقد بوده و به همه آنها به دیده احترام بنگرند.[۱] با وجود این قرآن از تمام کتب آسمانی گذشته برتر بوده و پیامبر و دین اسلام از تمام پیامبران و ادیان پیشین برتر می باشند، بطوری که قرآن و دین اسلام تمام مطالب و حقایقی را که کتب و ادیان

۱. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، مرکز نشر اسراء، چاپ سوم، ۱۳۸۱هـ ش، ج۲، ص ۱۹۴ الی ۱۹۶، سوره بقره، آیه ۴.

گذشته مصون از تحریف داشتند، را دارد و علاوه بر آنها مطالب زیاد دیگری نیز آورده و حقایق بیشتری را بیان فرموده است.[1] همچنین پیامبر اهل کتاب و مشرکین بت پرست را دعوت به دین اسلام می‌کردند.

این در نگرش به سیره پیامبر و تلاش در دعوتی که از مردم داشتند (و در این راه چه رنج ها کشیدند) کاملاً مشهود است.[2] قرآن نیز با صوت جلی اهل کتاب و مشرکین را دعوت به دین اسلام می‌کند.[3] علاوه بر این دین اسلام که دین توحید است با شرک در تضاد می‌باشد و آن را نفی و طرد می‌کند. بنابراین مصالحه به این معنی قطعاً نادرست می‌باشد.

اما مصالحه به معنای دوم: «مصالحه» به این معنی جزو مسلّمات شریعت اسلام و تعلیمات اسلامی می‌باشد. به طوری که در کتب فقهی به این مطلب تصریح شده و در مورد شرایط آن بحث شده است.[4] آیاتی از قرآن نیز به این مطلب

۱. ر.ک: طباطبایی، محمد حسین، المیزان، مترجم سید محمد باقر موسوی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ یازدهم، ۱۳۷۸، ج۵، ص ۵۷۰ و ۵۷۱، سوره مائده آیه ۴۸.

۲. ر.ک: قرشی، سید علی اکبر، خاندان وحی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۶۸ه‍ش، ص ۱۷.

۳. ر.ک: جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، قم: اسراء، چاپ سوم، ۱۳۸۱ه‍ ش، ج۲، ص۴۸ و ج۵، ص ۴۸۳.

۴. ر.ک: شهید اول، الروضه البهجه فی الشرح اللمعه الدمشقیه، بی جا، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ سوم، بی تا، ج۱، کتاب الجهاد.

اختصاص داده شده است.[1] و احادیث زیادی هم در احترام به اهل کتاب که در تحت حمایت کشور اسلامی هستند وارد شده است.[2]

منظور از کافرون در سوره مبارکه، مشرکینی خاص و طبقه‌ای معین و معهود از کفار می باشند و در سبب نزول و علت تکرار آیات از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که: «قریش به رسول خدا ﷺ پیشنهاد کرده بود، بیا تا بر سر پرستش خدایان مصالحه‌ای کنیم، یک سال تو خدایان ما را عبادت کن و یک سال ما خدای تو را، باز یکسال تو خدایان ما را عبادت کن و یکسال ما خدای تو را، خدای تعالی در پاسخ آنها عین سخن آنها را یعنی تکرار مطلب را به کاربرد.»

یعنی بیا تا آخر عمر یکسال تو خدایان ما را و یکسال ما خدای تو را بپرستیم و این سوره درصدد بیان خبر غیبی است نسبت به آن گروه کافران معین که شما تا ابد ایمان نخواهید آورد و من هم هرگز به دین شما نخواهم گروید.[3]

بنابراین این سوره تلویحاً بر تمام عقاید مشرکین خط بطلان می کشد. آیه آخر این سوره «لکم دینکم ولی دین» نیز در واقع تأکیدی معنوی بر تمام آیات قبلی می‌باشد. و

۱. طباطبائی، محمد حسین، المیزان، مترجم محمد باقر موسوی، قم: انتشارات اسلام، چاپ یازدهم، ۱۳۷۸ه‍ش، ج۹، ص۲۰۹.
۲. ر.ک: نهج البلاغه، مترجم محمد دشتی، خطبه ۲۷، ص۵۱.
۳. طباطبائی، محمد حسین، المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی، قم: انتشارات اسلامی، چاپ یازدهم، ۱۳۷۸ه‍ش، ج۲۰، ص۶۴۵.

غرض آنها را دنبال می‌کند.[1] لذا سوره کافرون نه تنها دلالتی بر «مصالحه به معنای اول» ندارد بلکه پیامبر را امر بر بیان عدم مصالحه امر می‌کند.

البته باید یاد آور شد که مصالحه به معنی دوم نیز در این سوره ممنوع است، چرا که مصالحه و همزیستی با کفار اهل کتاب درست است که به عنوان اهل ذمه در حکومت اسلامی زندگی کنند، ولی مصالحه با مشرکان بت پرست به هیچ وجه درست نبوده و بر همین اساس است که سوره برائت تکلیف بت پرستان را روشن نمود، که یا باید دست از بت پرستی بر دارند و یا امنیت جانی نخواهند داشت.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. مجمع البیان؛ فضل طبرسی، مترجم گروهی از مترجمان، تهران: فراهانی، اول، ج۲۷، صوره کافرون.

۲. تفسیرنمونه؛ ناصر مکارم شیرازی، تهران: دارالکتاب الاسلامیه، ج۲۷، سوره کافرون.

۳. تفسیر نمونه، ج۷، سوره توبه.

۱. همان، ص۶۴۴.

جنگ‌های پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱) نمونه‌ای از کارهای اطلاعاتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را بیان کنید؟

یکی از شیوه‌های مقابله با ترفندها و دسیسه‌های دشمن و آگاهی یافتن از نقشه‌های آن و برنامه ریزی برای خنثی کردن توطئه ها و حملات دشمن، کار اطلاعاتی و آگاهی از برنامه‌های دشمن بدور از چشم آنان می‌باشد، به طوری که با یک سری اطلاعات بتوان نقشه‌های دشمنان را نقش بر آب کرد. در دوره صدر اسلام به ویژه در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن حضرت نیز برای مقابله با دشمن مخصوصا در جنگ ها و نبردهای مشرکان با سپاه اسلام از این روش به گونه‌های مختلف استفاده می‌کردند. در اینجا به برخی از این موارد اشاره می کنیم:

۱. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از هجرت به مدینه برخی از اقوام خودکه در مکه باقی مانده بودند، را به امراطلاعات می گماشت. در اخبار و روایات تاریخی وارد شده است؛ که قبل از جنگ احد، عباس عمومی پیامبر، که به مدینه مهاجرت نکرده و در مکه

باقی مانده بود و اسلام خود را علنی نمی‌کرد، با ارسال نامه‌ای نقشه جنگی قریش رابه پیامبرﷺ اطلاع داد.[1] آن حضرت بعد از اطلاع از مضمون نامه دو نفر از مسلمانان را با نام‌هایی انس و مونس فرزندان فضاله به بیرون مدینه فرستاد تا حرکات قریش را تحت نظر داشته باشند و اخبار را خدمت پیامبرﷺ برسانند و آن دو نفر هم اخبار لازم از قبیل تعداد نفرات، تجهیزات و اسب ها و شتران و افراد سر شناس را خدمت پیامبرﷺ رساندند.

و پس از آن پیامبرﷺ حباب بن منذر بن جموح را به صورت مخفی برای آگاهی از جایگاه استقرار سپاه فرستاد.[2]

۲. علاوه بر زمان جنگ در مواقع دیگر نیز سیره پیامبرﷺ این بود که افراد زیرک و بیداری را به اطراف اعزام می‌کردند تا آن حضرت را از اوضاع عمومی مطلع سازند. یکی از این گروه‌های اعزامی به پیامبرﷺ گزارش دادند که دو تیره «بنی محارب» و «بنی ثعلبه» از قبیله عطفان حرکاتی را برای ضربه زدن به اسلام و حکومت مدینه انجام می‌دهند و آماده گردآوری صلاح و سرباز می باشند، لذا پیامبرﷺ با ستون مخصوص به سمت منطقه نجد حرکت کردند و غزوه ذات الرقاع بوقوع پیوست که سپاه اسلام در آن به پیروزی رسید.[3]

۱. واقدی، محمد بن عمر، المغازی، بیروت، موسسه اعلمی، طبع سوم، ۱۴۰۹ق. ج۱، ص۲۰۴.
۲. ابن سعد، محمد، طبقات الکبری، ترجمه، مهدوی دامغانی، محمود، تهران: فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴ش، ج۲، ص۳۵.
۳. المغازی، پیشین، جلد۱، ص۳۹۵.

۳. نمونه دیگر از این نوع گزارش ها مربوط به جنگ احزاب (خندق) می‌باشد که دستگاه اطلاعاتی پیامبر برای آن حضرت خبر آوردند که قبایلی از غطفان،بنی سلیم و بنی اسد با قریش هم پیمان شدند و برای درهم شکستن حکومت مدینه و خاتمه دادن به تلاش آئین اسلام به سوی مدینه در حرکت هستند و جزئیات لازم از این حرکت دراختیار آن حضرت قرار گرفت. لذا آن حضرت با اصحاب مشورت نمودند و در نهایت رأی و نظر سلمان فارسی پذیرفته و عملی کردند و با حفر خندق در اطراف مدینه از هجوم سپاه ده هزار نفری قریش و هم پیمانان دیگر به داخل شهر ممانعت به عمل آوردند.[۱]

۴. آن حضرت در نبردها و جنگ‌های خود از ستون پنجم و نفوذ به میان دشمن نیز استفاده می‌کردند چنان که در جنگ احزاب نعیم بن مسعود را، که فردی تازه مسلمان بود و قبایل یهودی مدینه از اسلام وی خبر نداشتند، به میان سپاه احزاب فرستاد و از این طریق توانست در بین قریش و دیگر قبایل ایجاد تفرقه کند که در نهایت این تفرقه یکی از عوامل شکست مشرکان درجنگ احزاب بود.[۲]

مواردی که ذکر شد بیش تر برای دفاع بود ولی در برخی

۱. ابن اثیر، عز الدین، الکامل فی التاریخ، ترجمه حالت، ابوالقاسم، تهران: موسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۷۰ش، جلد ۷، ص ۲۰۲.
۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، بیروت، دارالتراث، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۵۷۸.

مواقع پیامبر اسلام برای دفع خطر از سوی دشمنان، آنها را محاصره و تبعید و با آن ها جنگ می نمود و تاکتیکی به کار می‌بردند که دشمن توان حرکت نداشته باشد. یکی از این موارد، واقعه خیبر است.

۵. پیامبر اسلام در جنگ ها به کسب اطلاعات لازم و کافی اهمیت فراوان می دادند و در جریان خیبر بیست نفر از پیشتازان جنگ را به سرپرستی «عباد بن بشیر» به سوی خیبر روانه ساخت. آنان برای کسب اطلاع از قلعه خیبر به نزدیک آن آمدند و با یکی از یهودیان رو برو شدند، وقتی که با وی صحبت کردند معلوم شد او از افراد اطلاعاتی یهود است لذا او را دستگیر کردند تا اخبار جنگ فاش نشود و همچنین وقتی که او را تهدید کردند، همه اسرار یهودیان خیبر را فاش ساخت و اطلاعات مهم نظامی دیگر را در اختیار گروه اطلاعاتی سپاه اسلام قرار داد و در جریان جنگ نیز اسیرانی که دستگیر می‌شدند از آن ها هم اطلاعات کسب می‌کردند.[1]

۶. گاهی اوقات خود پیامبر صلی الله علیه و آله همراه عده‌ای به راه می افتادند تا اطلاعات لازم را کسب کنند در این راستا با اصول استتار و نشناساندن خود از مردم منطقه و افراد خبره در زمینه نیروی خود و نیروی دشمن سوالاتی می نمودند چنان که در جریان جنگ بدر خود حضرت با یک سرباز بعد از طی

۱. الکامل، ج۲، ص۲۱۷.

مسافتی بر رئیس قبیله‌ای وارد شدند، حضرت ابتدا از او در مورد سپاه خود وسپس درباره قریش سئوالاتی پرسید .آن شخص در جواب گفت طبق گزارشی که به من رسیده آن ها در فلان روز حرکت کردند و اگر گزارش دهنده راستگو باشد باید امروز در فلان منطقه باشند و سپس پیامبر افرادی را برای آگاهی از تعداد نفرات و آلات جنگی و..... اعزام می‌کردند.[1]

بنابراین کارهای اطلاعاتی پیامبر بسته به نوع آن ها که غالبا نظامی می باشند به روش‌های متفاوت صورت می‌گرفت آن چه که ذکر شد نمونه‌ای از روش‌های اطلاعاتی آن حضرت بود که گاه به صورت اعزام افراد برای کسب خبر، یا خبر گرفتن از اقوام و خویشان که در میان مشرکان زندگی می‌کردند، و یا کسب اطلاعات از قبایل هم پیمان که دور از مدینه زندگی می‌کردند انجام می‌شد و هم چنین در مواردی خود حضرت عازم منطقه برای کسب اطلاعات می‌شدند و نیز از طریق گروه‌های تبلیغی اطلاعات کسب می‌کردند. البته از آن جا که پیامبر ﷺ با وحی در ارتباط بودند بیش تر مواقع از طریق امین وحی (جبرئیل) از توطئه‌های دشمنان باخبر می‌شدند.

۱. ر.ک: سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲ش، ج۱، ص۴۹۶.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان.

۲.تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن..

۳.حیات حکمت وحکومت پیامبر صلی الله علیه و آله.

۲) از آنجا که سیره و سنت ائمه معصومین بر ما حجت است در وقایع تاریخی جنگ احزاب می خوانیم که فردی به نام نعیم بن مسعود در مورد تفرقه اندازی و خدعه میان احزاب مختلف از پیامبراکرم سوال می‌کند که: آیا می‌شود در جنگ با خدعه در اتحاد دشمنان اسلام خلل ایجاد کرد پیامبراکرم پاسخ می‌دهند: الحرب خدعه و او می رود و تفرقه ایجاد می‌کند حال اگر این نقل سند درستی دارد بیان کنید. با توجه به این مسئله که ما در جنگ نرم با دشمن قرار داریم چگونه میتوانیم با این مسئله برخورد مناسبی داشته باشیم؟

پیش از پاسخ به این سئوال باید دقت کرد که بنای اسلام بر پیمان شکنی نیست؛ امّا یهودیان با رسول خدا ﷺ پیمان بسته بودند که با دشمنان آن حضرت همدست نشده و با آن حضرت وارد جنگ نشوند، پیمان خود را شکستند و مشرکان را به جنگ با مسلمانان تشویق کردند و این از بارزترین مصادیق محارب بودن است لذا رسول خدا ﷺ به نعیم بن مسعود که پیشنهاد چنین کاری داد اجازه فرمودند تا آن را انجام دهد.

در کتاب‌های فقهی، علما با توجه به روایات برخی از موارد را در جنگ ممنوع و برخی را جایز می دانند. در کتاب جواهر الکلام که از کتاب مهم فقهی است، در مورد جنگ با کفار آمده است: «لا یجوز الغدر بهم بأن یقتلوا بعد الأمان» غدر (حیله و نیرنگ)در مورد کفار جایز نیست به این شکل که ابتدا به کافر امان بدهیم امّا پس از امان و اطمینان آنان به

مسلمین آنها را بکشیم. شیخ طریحی در مجمع البحرین می‌نویسد: «غدر به معنای زیر پا نهادن پیمان و ترک عهد است». و اختلافی در مورد آن وجود ندارد زیرا در نصوص بیان شده از معصومان از غدر نهی شده است و علاوه بر آن به خودی خود نیز قبیح است و موجب نفرت مردم از اسلام خواهد شد. همان گونه که امیر المؤمنین در روایتی که اصبغ بن نباته از آن حضرت نقل کرده است فرمودند: «اگر به جهت زشتی غدر نبود من از همه مردم باهوش تر و راه حیله گری را بهتر بلد بودم به درستی که هر پیمان شکنی، فسق و گناه و هر گناهی نوعی کفر و انکار است و هر غدر کننده‌ای در روز قیامت پرچمی دارد که با آن شناخته خواهد شد.[1]

امّا خدعه در جنگ جایز است همان گونه که علامه حلی در کتاب تذکره و المنتهی آن را اجماع فقها دانسته است و فاضل نیز در تعدادی از کتاب‌های آن به جواز خدعه در جنگ تصریح کرده است.[2]

علامه حلی در کتاب تذکره الفقهاء با توجه به احادیث می‌نویسد: «به اجماع، خدعه در جنگ جایز است امّا مکروه است که در شب علیه دشمن کافر توطئه کرد و مستحب

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰، شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، قم: موسسه آل البیت، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق، ج۱۵، ص۷۰.

۲. الشیخ الجواهری، جواهر الکلام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۵ش، ج۲۱، ص۷۷-۷۸.

است که در روز با آنان جنگید.[1] و حتی در شرع مقدس نهی شده است که در جنگ، سم در آبها و... در سرزمین مشرکان بریزند.[2] و اساسا نباید با آنها جنگید تا آن که ابتدا آنها را به دین حق دعوت کرد.[3] و یا زنان و کودکان را در جنگ نکشند.[4] و کشته ها را مثله و قطعه قطعه نکنند و درختان را قطع نکنند و زراعت آنها را نسوزانند و حیوانات را از بین نبرند.[5]

بنابراین پیمان شکنی در جنگ، خیانت، از بین بردن زراعت، درختان، حیوانات و کشتن کودکان و زنان که تقصیری ندارند ممنوع است، و تنها جایز است مسلمانان با کسی که به عنوان محارب با او در حال جنگ هستند از باب خدعه با او وارد جنگ شده و بر او غلبه پیدا کنند.. از آنجا که جنگ نرم نیز از مصادیق جنگ است و طرف مقابل از طریق جنگ نرم به اسلام ضربه وارد می‌کند این حکم در مورد جنگ نرم نیز می‌تواند به کار گرفته شود.

۱. علامه حلی، تذکره الفقهاء، قم: موسسه آل البیت، چاپ اول، ۱۴۱۴ق، ج۹، ص۸۳.
۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۶۳ش، ج۵، ص۲۸.
۳. همان.
۴. همان، ص۲۹.
۵. همان.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱- سیره صحیح پیامبر اسلام، ترجمه دکتر سپهری

۲- فروغ ابدیت، آیه الله، سبحانی.

۳) چرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با زور شمشیر به میان آمد و مانند عیسی علیه السلام و بودا با صلح و آرامی پیش نرفت؟

برای پاسخ به این سئوال ابتدا سیره و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله در دعوت مردم به دین حق را تبیین کرده و سپس با توجه به این سیره قضیه صلح حدیبیه مورد بررسی قرار خواهد گرفت و در آخر نیز به تحلیل و بررسی عملکرد بودا و حضرت عیسی علیه السلام پرداخته خواهد شد.

در سیره عملی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر پایه آیات فراوانی از قرآن می‌توان چند روش مشخص را در دعوت مردم بازشناسی کرد. نخستین و اصیل ترین شیوه بر اساس «هدایت فکری» مردم از طریق استدلال و تقویت روح تفکر و تعمق در مردم بود. پیامبر در تمام دوران (۱۳ سال) مکه با قوت از این شیوه استفاده کردند و تا آخر نیز دعوت مکرر قرآن به تأمل و تدبر و نیز توصیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله برای «دعوت به حکمت و موعظه» نشان آن بود که این راه ادامه دارد، و پیامبر صلی الله علیه و آله با همین شیوه توانست تعداد زیادی را به اسلام فراخواند که از جمله آن ها ایمان آوردن مردم مدینه بود.[۱]

اما همیشه عده‌ای هستند که منطق در آنها کارگر نیست، و با عقاید و رفتار فاسد و باطلی که دارند موجبات ظلم و تعدی بر دیگران شده و از راه هدایت سر باز می زنند. با شناختی که

۱. جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام ـ سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله، قم: نشر الهادی، چاپ دوم، ۱۳۸۷ش، ص ۴۴۷.

از روحیه مفسدین در تاریخ گذشته و حال در دست داریم بسیار ساده لوحانه است که گمان کنیم با سخن گفتن می‌توانیم آنها را وادار کنیم تا دست از تجاوز بردارند، از دیدگاه قرآن این چنین کسانی تنها با جنگ و نه با عهد و پیمان گرفتن، دست از تجاوز و ایجاد فساد خواهند برداشت.[1]

صلح جویی به معنای دوری از هر گونه شدت عمل به نحو مطلق و صد در صد، خود به معنای نقص برای دارنده آن است چرا که گاهی بدون شدت عمل و برخورد نمی‌توان حقوق از دست رفته را به صاحبان حق باز گرداند و کوتاه آمدن و به نصیحت و موعظه بسنده کردن در مورد کسانی که موعظه در آنها اثری ندارد به معنای دادن آزادی عمل برای ادامه روش نادرست آنهاست.

اسلام قصد ایجاد آرامش کاذب را که در پناه سکوت، مظلوم از احقاق حق خودش باز ماند، ندارد. بنابراین با وجود آیات بیشماری که درباره فلسفه جهاد در قرآن آمده و جنگ را برای اهداف کاملاً دینی و انسانی روا شمرده، این بی انصافی است که کسی تجویز جنگ در اسلام را برای اهداف کاملاً جنگ طلبانه بداند. مفهوم جهاد دینی، رهایی انسان ها از یوغ ستم، و به دست آوردن حقوق حقه یا از بین بردن تجاوز، در کنار امر به عدم تعدی و تجاوز است.[2]

۱. همان، ص۴۵۵.
۲. همان، ص۴۵۶.

با توضیحاتی که داده شد چنین به دست می‌آید که اسلام در طبیعت خود، صلح طلب و اهل مسالمت است اما هیچ گاه نمی کوشد تا نظر خویش را درباره جهاد و دفاع پنهان کند و نوعی صلح غیر واقعی را پیشنهاد کند که نتیجه آن راضی شدن به ظلم و تعدی به حقوق دیگران باشد.[1]

بنابراین روش اصلی و اولیه پیامبر اسلام بلکه تمام انبیاء الهی برای دعوت بر طریق هدایت و کمال، روش مسالمت آمیز و مدارا است و نمونه‌های بسیاری از تاریخ زندگانی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گواه این مطلب است و آیات بسیاری در قرآن نیز بر این مطلب اشاره دارد مانند آیه ۵۹ سوره آل عمران: ﴿فَبِمَا رَحْمَه مِّنَ اللَّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّواْ مِنْ حَوْلِک فَاعْفُ عَنهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ ...﴾[2]؛ «رحمت خدا تو را با خلق، مهربان و خوش خوی گردانید، و اگر تندخو و سخت دل بودی مردم از پیرامون تو متفرق می‌شدند، پس چون امت به نادانی در باره تو بد کنند از آنان درگذر و از خدا بر آنها طلب آمرزش کن...».

اما صلح حدیبیه چنین بوده است که پیامبر صلی الله علیه و آله بنابر مصلحت آنروز جامعه مسلمین آنرا پذیرفت چرا که پذیرش آن به معنای به وجود آمدن دوره آرامشی بود که در آن می‌شد با تمرکز بر تبلیغ دین و رساندن پیام الهی بر همگان قدم‌های

۱. همان.
۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

مؤثرتری در این راه برداشت اگر چه ظاهر صلح نامه به نفع کفار بود و بعضی از مسلمین نیز از آن راضی نبودند اما با گذشت زمان درستی تصمیم پیامبر بر همگان آشکار گردید و اثرات مثبت آن در جذب مردم به سوی راه حق نمایان شد.

و حتی زهری که از رجال معروف تابعین است در این مورد می‌گوید، فتحی عظیم تر از صلح حدیبیه صورت نگرفت، چرا که مشرکین با مسلمانان ارتباط یافتند و اسلام در قلوب آنها جایگزین شد و در عرض سه سال گروه عظیمی اسلام آوردند و جمعیت مسلمانان با آنها رو به فزونی گرفت.[1] بنابراین عمل پیامبر و اقدام به صلح در همان راستای هدایت و آگاهی بخشیدن به جامعه آنروز بوده است و نه صرفاً یک عمل مسالمت آمیز و صلح جویانه آن هم در شرایط سخت و همراه با ظلم پذیری.

اما این مطلب که چرا سیره حضرت مسیح یا بودا با پیامبر اسلام متفاوت است؛ در مورد بودا باید گفت که برخی از دین شناسان معتقدند که اساساً بودا در صدد تدوین و پایه گذاری یک دین و آیین کامل که بتواند جامعه بشری را اداره کند نبوده است تا بتواند ملاک قضاوت ما قرار گیرد.[2]

آیین و مسلک بودا پیش از این که به یک دین شباهت

۱. مکارم شیرازی، ناصر، قصه‌های قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ هشتم، ۱۳۸۷ش، ص۶۳۳.

۲. گروه عقاید، شناخت ادیان، سازمان حوزه ها و مدارس خارجلد از کشور، چاپ دوم، ۱۳۸۳ش، ص۱۳۴.

داشته باشد به یک فلسفه شبیه است، ولی پیروان او تدریجاً آیین او را به صورت یک آیین مذهبی در آوردند و خود او را که منکر پرستش خدا بود تا حد معبود بالا بردند، معبد ساختند و مجسمه بودا را در معابد برپا کردند و گفته‌های او را پس از خودش گرد آوردند.[1]

بنابراین از آنجا که او در پی تشکیل جامعه آرمانی و داشتن برنامه کامل زندگی و به همین ترتیب فراهم آوردن سعادت دنیوی و اخروی انسانها نبوده است بلکه آورده‌ی او بیشتر یک مکتب فلسفی به شمار می رود لذا عملکرد وی نمی‌تواند ملاک قضاوت صحیح و مقایسه ما قرار گیرد. مضاف بر اینکه بر فرض اگر آموزه‌های او یک آیین کامل و دارای صَلاح نیز به حساب آید با توجه به مطالب گفته شده در صورت دارا بودن قدرت و نیروی کافی برای مبارزه عملی با طغیان گران و مستکبران و کسانی که به هیچ وجه پذیرای حق نیستند و کوتاهی در آن اشکالات زیادی بر روش وی وارد خواهد بود.

اما در مورد عیسی علیه‌السلام باید گفت آنچه در مورد ایشان در اذهان شکل گرفته است تفکری نادرست و خالی از حقیقت است. عیسی علیه‌السلام نیز مانند پیامبر اسلام مأمور به هدایت و اصلاح جامعه بشری بوده است و در این راه از تمام ابزار و وسایل موجود در حد امکان بهره می‌گرفته است.

۱. مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران. مجموعه آثار، انتشارات صدرا، چاپ هشتم، ۱۳۸۳ش، ج۱۴، ص۱۷۸.

مبارزه عیسای مسیح با طغیانگران بنی اسرائیل، بخشی از رسالت الهی آن حضرت بوده است و چنین نبوده است که مسیح فقط به موعظه بسنده کند... قرآن کریم، پاسخ مثبت حواریون به حضرت مسیح برای نبرد با کافران، و نیز برخورداری آنان از امداد و تأیید الهی در مبارزه پیروزمندانه شان را چنین نقل می‌کند: ﴿يأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ كونُواْ أَنصَارَ اللَّهِ كمَا قَالَ عِيسى ابْنُ مَرْيمَ لِلْحَوَارِينَ مَنْ أَنصَارِى إِلى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيونَ نحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ فَامَنَت طَّائفَه مِّن بَنى إِسْرَءِيلَ وَكفَرَت طَّائفَه فَأَيدْنَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُواْ ظَاهِرِينَ﴾؛[1] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یاوران خدا باشید، هم چنان که عیسی بن مریم به حواریان گفت: چه کسانی یاوران من در راه خدایند؟ حواریان گفتند: ما یاوران خدا هستیم. پس گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند. ما کسانی را که ایمان آورده بودند بر ضد دشمنانشان مدد کردیم تا پیروز شدند.».

این آیه بیانگر آن است که اصل نبرد در دین مسیحیت یک اصل مسلم بود، زیرا خدای سبحان به مسلمانان می‌گوید: ای مومنان در یاری دین خدا و مبارزه با کفر؛ مانند حواریان عیسی باشید بنابراین مسیحیت در رهبانیت خلاصه نمی‌شد.[2]

۱. سوره صف، آیه ۱۴.
۲. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن، ج۷ و سیره پیامبران در قرآن، قم: انتشارات اسراء، چاپ دوم، ۱۳۷۹ش، ص۳۶۹ و ۳۷۰.

همچنین از نظر کتاب مقدس حضرت عیسی علیه‌السلام شخصیتی انقلابی است که برای نجات محرومان از سلطه ستمکاران ظهور کرده و مبارزه مسلحانه یکی از راهبردهایی است که برای تحقق هدف انقلابی اش برگزیده است[1] که به دو نمونه اشاره می کنیم:

«هر کس که در زمره یاران اوست باید آماده جهاد و شهادت باشد». (انجیل لوقا.۱۴:۲۶)

هنگامی که تعقیب و دستگیری حضرت مسیح علیه‌السلام قطعی و نزدیک شد و دانست که با وی همچون یک مجرم رفتار خواهند کرد، برای دفاع مسلحانه آخرین تلاش خود را کرد، اما پاسخ مساعدی نشنید:[2]

«پس به ایشان گفت: ... کسی که شمشیر ندارد جامه خود را فروخته، آن را بخرد است». (لوقا ۲۲:۳۶)

اما اینکه چرا این جنبه در سیره حضرت مسیح برجستگی چندانی ندارد می‌تواند معلول چند علت باشد: اول اینکه مدت رسالت حضرت عیسی علیه‌السلام کوتاه بوده و فرصت اقدامات عملی موثرتری نبود. و دوم اینکه قدرت کافی برای اقدام نظامی موثر بر علیه ظالمان و ستمگران پیدا نشد

۱. آل ادیب، سید محمد، پرسش ها و پاسخ ها درباره مسیحیت، قم: مرکز مدیریت حوزه، چاپ اول، ۱۳۸۵ش، ص۲۹.
۲. توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، تهران: انتشارات سمت، چاپ پنجم، ۱۳۸۱ش، ص۱۱۷.

چنانکه ما این مطلب را در سیره نبوی نیز می یابیم که حضرت ۱۳ سال در مکه در تحت بدترین آزارها و اذیت ها قرار گرفتند ولی قدرت کافی برای مبارزه عملی بر علیه آنها نیافتند لذا صبر پیشه کرده و به یاران خود نیز صبر را توصیه نمودند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان.

۲.شناخت ادیان، گروه عقاید حوزه.

۳.پرسش ها و پاسخ ها درباره مسیحیت، سید محمد آل ادیب.

۴) آیا پیامبر اکرم ﷺ درباره جنگ‌ها و امور دیگر با مردم مشورت می‌کرد و آیا پس از مشورت به رأی آنها عمل می‌نمود؟

راغب گفته است که «تشاور» و (مشاورت) و (مشورت) بمعنی استخراج صحیح است به اینکه آدمی در موقعی که خودش درباره کاری رأی صحیح ندارد به دیگری مراجعه کند و از او رأی صحیح بخواهد و این کلمه از ماده (ش)، (واو)، (راء) گرفته شده، عرب می‌گفت: شرت العسل یعنی من عسل را از کندویش استخراج کردم.[۱]

در قرآن کریم نیز سخن از مشاوره رفته و در آیات متعدد به مشورت اشاره شده است و آن را برای مؤمنین راهی درست برای رسیدن به رأی صواب و روش درست دانسته است.

کلمه شورا به معنای آن پیشنهاد و امری است که درباره آن مشاوره شود، مشورت در قرآن از اوصاف مؤمنین شمرده شده است؛ ... و امرهم شوری بینهم...[۲] پیامبر اکرم ﷺ نیز درباره مشورت راهنمایی‌ها و سخنان فراوان و گهرباری فرموده است که برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود: وقتی یکی از شما با برادر خود مشورت می‌کند وی باید رأی خود را صریح بگوید.[۳] مرد تا هنگامی که مشورت کنندگان

۱. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، دارالکتب العربیه، (اسماعیلیان)، بی تا، ص ۲۷۷.

۲. سوره شوری، آیه ۳۸.

۳. پاینده، نهجلد الفصاحه، چاپ اول، تهران: جاویدان ۱۳۷۴، ص ۱۷۶، ۲۷۸،۴۹۶، ۶۴۰.

خود را راهنمایی کند خداوند در گفتن آرای درست او را یاری مینماید اما اگر خیانت کند رأی درست از او صادر نشود.[1] هیچ کس از مشورت بی نیاز نیست.[2] هیچ کس پس از مشورت هلاک نشود.[3] جایگاه مشورت در اسلام بسیار مهم و با ارزش است. خداوند در قرآن خطاب به پیامبر می‌فرماید: و شاورهم فی الامر...[4] ای پیامبر با مردم مشورت کن.

مشورت پیامبر از چند جهت می‌تواند قابل بحث باشد. از جهت همکاری دادن مردم در امور اجتماعی و ارزش دادن به آنها و تشویق به امر مشارکت در تمام امور سیاسی و از جهت حفظ وحدت مسلمانان و خوشحال نمودن آنها و در حقیقت یک جنبه روانی و روحی نیز داشت چون مایه تضارب آراء و رشد عقلی و فکری مسلمین می‌شد. آن حضرت هرگاه برنامه‌ای را برای عملی نمودن مطرح می‌کردند آن را نزد اصحاب خود تبیین نموده و از آنها می‌خواستند تا نظرشان را بگویند و گاهی چند راه پیش پای آنها می‌گذاشت و می‌فرمود کدامیک از راه حلّ‌ها برای حل فلان مشکل خوب است. مسلمانان با شرکت در چنین موقعیتهایی از سویی افتخار می‌کردند که رسول خدا آنها را در امور مهم سهیم می‌داند لذا احساس عزت و غرور نموده و تشویق شده و بیشتر در کنار

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.
۲. همان.
۳. همان.
۴. همان.

پیامبر حاضر می‌شدند و از سوی دیگر این نظر خواهی باعث رشد فکری آنها نیز می‌شد چون هر کس رأی خاصی می‌داد که موجب می‌شد افراد هم فرصت اظهارنظر و هم فرصت استفاده از آراء و نظرات دیگران را می‌یافتند.

با توجه به توصیه قرآن به مشورت با مسلمانان و نیز سخنان آن حضرت در لزوم مشورت و همفکری در مسائل پیش آمده، تاریخ گواهی میدهد که خودِ آن حضرت در برخی موارد اصحاب خود را به دادن مشورت به او فرا میخواند: در سال دوم هـ زمانیکه پیامبر ﷺ راهی بدر شد قبل از درگیری با قریش با یاران خود مشورت کرد که به سوی دشمن و برای جنگ حرکت کند یا در منزل «ذَفِران» به انتظار آنان کمین کنند در این مشورت مقداد و سعد بن معاذ در وفاداری و پایبندی خود تأکید کردند و گفتند تو به راهی که خدا برایت مشخص نموده ادامه بده ما مثل بنی اسرائیل نیستیم که به موسی گفتند: برو با خدایت نبرد کن. پیامبر پس از سخنان مقداد با انصار نیز مشورت کرد آنها نیز به وفاداری خود تأکید کردند و بدین ترتیب سپاه حرکت کرد و در نزدیکی چاه‌های بدر فرود آمدند، در این محل حُباب گفت: ای رسول خدا آیا به دستور خدا در اینجا سپاه را مستقر نمودید. رسول خدا فرمود: نه چنین نیست بلکه باید طبق تدبیر جنگ و سیاست نظامی عمل کرد. حباب بن منذر گفت: اینجا جای مناسبی نیست دستور بفرمایید تا سپاه اسلام پیش روند

و در کنار نزدیکترین چاه فرود آمده و چاه‌های دیگر را تخریب و یک چاه و حوضی پر از آب باقی گذارند. رسول خدا به نظر او عمل نمود.[1]

در سال سوم هـ و در جریان جنگ احد نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از شنیدن خبر تهاجم سنگین قریش به سوی مدینه، تصمیم داشت در شهر بماند و در داخل شهر با استفاده از استحکامات و خانه‌های شهر دشمن را در صورت حمله سرکوب نموده و در شهر به هلاکت برساند. بزرگان مهاجر و انصار نیز با پیامبر هم رأی شدند و در مشورت رسول خدا صلی الله علیه و آله این استراتژی را تأیید کردند. اما اصرار جوانان بر نبرد در خارج شهر، پیامبر را از این تصمیم منصرف کرد، لذا پس از نماز جمعه لباس نظامی پوشیده و آماده حرکت به سوی سپاه دشمن شد. جوانان اصرار کننده با سرزنش بزرگان از اصرار خود عذرخواهی کردند، ولی رسول خدا فرمود تصمیم دیگر عوض نمی‌شود اگر صبر کنید در این جنگ نیز پیروز خواهید بود. پیامبر اکرم رأی جوانان را در این مشورت بر رأی خود و بزرگان مقدم داشت.[2]

در سال ۵هـ و در جریان غزوه احزاب(خندق) آنگاه که مشرکان با هدف نابودی کامل اسلام بسیج شده و به

۱. ابن هشام، سیرة النبویه، بیروت دارالکتب العربي، چاپ ششم، ۱۴۱۸، جلد ۲، ص ۲۵۸، طبري، تاریخ، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۴۰۸، جلد ۲، ص۲۰.

۲. طبری، پیشین، ص ۵۸، ۵۹ و ابن هشام پیشین، جلد ۳، ص ۲۶.

سوی مدینه حرکت کردند نظر به اهمیت این حرکت، پیامبر ﷺ قبل از آغاز جنگ در خصوص نحوه رویارویی با مهاجمان با مردم مشورت فرمود و سرانجام به پیشنهاد سلمان مقرر شد تا اطراف شهر را خندقی بکنند و از مواجهه مستقیم و همه جانبه با دشمن دوری کنند پیامبر اکرم این رأی را پسندید و دستور داد دور شهر خندقی کنده شد که در نهایت به پیروزی بسیار بزرگ در این جنگ با شجاعت و شهامت امیر مؤمنان نایل شدند.[1]

پیامبر اکرم ﷺ هر جا لازم بود و مسئله مهم پیش می‌آمد خطاب به مردم می‌فرمود: با شما مشورت می‌کنم ای مردم نظرتان را اعلام کنید.[2] در نتیجه پیامبر اکرم ﷺ هر وقت لازم می‌دید با مردم در امور مختلف مشورت می‌کرد و برای رشد و تعالی شخصیت اصحاب خود برای رأی و نظر آنها احترام قائل می‌شد.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.ترجمه سیره رسول خدا، نویسنده: ابن هشام.

۲.سنن النبی، نویسنده: علامه طباطبایی.

۱. طبری، پیشین، ج۲، ص۹۱ و ابن هشام، پیشین، ج۳، ص۱۷۵.
۲. ابن هشام، پیشین، جلد۲، ص۲۵۸.

پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله و آیین جهانی

۱) چرا باید دین اسلام را انتخاب کرد؟

تردیدی نیست که خدای متعال انسان را برای هدفی آفریده است، و آن وصول به کمال است، وصول به هدف جز از طریق پیمودن راه انبیای الهی میسور نیست، زیرا تنها کسی که از کمال انسانی و راه وصول به آن آگاه است، خالق انسان است، و او راه نیل به کمال را از طریق انبیای الهی در اختیار ما قرار داده‌است. لذا اصل ضرورت انتخاب دین به عنوان یک ضرورت جهت تأمین سعادت و نیل به کمال است.

حال نوبت به این پرسش می‌رسد که چرا انسان از میان ادیان آسمانی مختلف، دین اسلام را برگزیند و مجاز نیست سایر ادیان را برگزیند؟

دو پاسخ برای این سوال وجود دارد:

پاسخ اول: ضرورت تبعیت از پیامبر عصر

خدای متعال برای هر عصر و زمانی پیامبر خاص و برنامه خاصی جهت رساندن مردم به سعادت داشته‌است، و تبعیت از پیامبر زمان موجب سعادت انسانها در همان برهه از زمان بوده‌است، و به موجب این که پیامبر عصر ما بلکه تمام اعصار بعدی پیامبر خاتم است، باید برای نیل به سعادت از او تبعیت کرد، و تبعیت از سایر ادیان سعادت انسان را تأمین نمی‌کند، و الا اگر موجب تأمین سعادت انسان می‌گردید نیازی نبود که خداوند پیامبر جدیدی بفرستد، ارسال رسول جدید نشانه آن است که به هر دلیلی نسخه پیامبر سابق کافی برای تأمین سعادت بشر نیست. و نسخه رسالت پیامبر آخرین نسخه و خاتم تمام انبیای الهی است، ولذا باید از این دین تبعیت کرد تا به سعادت نایل آمد، مگر این که کسی بگوید من به سعادت خویش کاری ندارم، او می‌تواند اصلا دینی را نپذیرد چون دغدغه سعادت خویش را ندارد، ولی چنین سخنی قطعا از روی عقل و درایت نیست.

البته معنای پذیرش دین اسلام طرد سایر نبوت و رسالت نیست بلکه ما موظفیم به این دین عمل کنیم در عین این که به سایر انبیای الهی ایمان داریم و آنان را به عنوان پیامبران و رسولان الهی قبول داریم و به آنان کمال احترام را

می‌گذاریم. و این معنا جزو دین ماست.[1] و تکذیب هیچ یک از پیامبران و تکذیب هیچ حکمی از احکام آنان روا نیست، بلکه تکذیب یک پیامبر به منزله تکذیب همه ایشان و انکار یک حکم الهی، مستلزم انکار همه احکام خداست.[2] ولی وظیفه عملی هر امتی در هر زمانی، پیروی از دستورات پیامبر همان امت و همان زمان می‌باشد.»

پاسخ دوم: کامل بودن دین اسلام

پاسخ دوم مبتنی بر این نکته است که دین اسلام مزایا و خصوصیاتی دارد که کامل‌ترین دین و سازگارترین دین با فطرت بشر است، و دینی است که پاسخ گوی تمام نیازهای بشری در تمام اعصار و قرون می‌باشد. و لذا به خصوصیات این دین اشاره می‌کنیم:

الف) جهانی بودن دین اسلام

از ضروریات این آیین الهی است. همگان هم به خوبی می‌دانند که محدود به منطقه جغرافیایی خاصّی نبوده‌است. علاوه بر این، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سران کشورهایی مانند: قیصر روم، پادشاه ایران و فرمانروایان مصر و... نامه نوشتند و همه را به پذیرش دین اسلام دعوت کرده و از پیامدهای کفر بر حذر داشتند. و اگر دین اسلام، جهانی نبود چنین

۱. سوره شوری، آیه ۱۳/ سوره نساء، آیات ۱۳۶.۱۳۵/ سوره آل عمران، آیات ۸۵.۸۴.
۲. سوره نساء، آیه ۱۵۰/ سوره بقره، آیه ۸۵.

دعوتی عمومی انجام نمی‌گرفت و سایر اقوام و امت‌ها هم عذری برای عدم پذیرش می‌داشتند. بنابراین، نمی‌توان بین ایمان به اسلام و ضرورت عمل بر طبق این شریعت الهی تفکیکی قایل شد و در نتیجه نمی‌توان کسی را از این آیین الهی مستثنی دانست.[1]

آیات قرآنی نیز دین اسلام را برای هدایت تمام مردم می‌داند ﴿إِنْ هُوَ إِلاّ ذِكْرٌ لِلعالَمِين﴾[2] در این آیه تأکید شده‌است که قرآن برای جهانیان نازل شده‌است.

و در آیه دیگر خبر از پیروزی دین جهانی اسلام، بر همه ادیان خبر داده و می‌فرماید: ﴿هو الذی ارسل رسوله بالهُدی و دین الحقّ لِيُظْهِرَهُ على الّدين كلِّهِ﴾[3] «او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد.

ب) کامل بودن دین اسلام

یکی از ویژگی‌های دین اسلام کامل بودن آن است. دلیل آن هم آیه قرآن است: ﴿اليوم يئس الذين كفروا من دينكم فلا تخشوهم و اخشون اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتی و رضيت لكم الاسلام ديناً﴾[4] «امروز کافران از دین شما ناامید شدند از آنها نترسید و از من بترسید، امروز دین شما

۱. مصباح یزدی، محمد تقی، اصول عقاید، ناشر مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۴، جلد ۱ و ۲، ص ۳۳۰-۳۲۹.
۲. سوره تکویر، آیه ۲۷.
۳. سوره صف، آیه ۹.
۴. سوره مائده، آیه ۳.

را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام ساختم و از اسلام به عنوان یک دین برای شما راضی شدم.»

در این آیه از اتمام نعمت و اکمال دین سخن به میان آمده‌است و طبق این آیه دین در یک روز خاص به کمال می‌رسد که مراد از این روز، روزی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را به امامت برگزید یعنی پس از طرح مجموعه‌ای از معارف و احکام یک چیزی باقی می‌ماند که باید مطرح شود تا دین به کمال خود برسد و آن هم امر امامت است.

«البته جامعیت و کمال دین، با یکدیگر در ارتباط هستند یعنی می‌توان گفت که دین کامل است اما جامع نیست عدم جامعیت دین معنایش ناقص بودن دین است یعنی در دین، باید چیزهایی می‌بوده که نیست، دین دارای اجزایی است که با جمع آن اجزاء تمام می‌شود و پس از آنکه تمام شد، اگر به هدف خود برسد کمال پیدا خواهد کرد طبق آیات قرآنی دین اسلام هم تمام و جامع و هم کامل است لذا انتخاب دین کامل برای مردم شایسته است.»[1]

ج) جامعیت دین اسلام

جامعیت دین به دو گونه بررسی می‌شود: ۱. جامعیت قرآن؛ ۲. جامعیت منابع دین.

۱. نصری، عبدالله، تلخیص از کتاب انتظار بشریت از دین، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ دیتا، چاپ اول، ۱۳۷۸، صص ۸۰-۷۹.

گروهی از اندیشمندان اسلامی جامعیت دین را همان جامعیت قرآن دانسته‌اند و برای بیان جامعیت قرآن به آیاتی استناد کرده‌اند: ۱. آیه‌ای که تبیین بودن قرآن را مطرح کرده است: یوم نَبعثُ فی کلّ اُمه شهیداً علیهم مّن أنفسهم و جئنابک شهیداً علی هؤلاء و نزّلنا علیک الکتاب تبیاناً لکلّ شیء و هدی و رحمه و بُشری للمُسلمین[1] «(به یاد آورید) روزی را که از هر امتی، گواهی از خودشان بر آنها بر می‌انگیزیم و تو را گواه بر آنان قرار می‌دهیم. و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است».

طبق این آیه، هدف از نزول قرآن روشنگری است یعنی قرآن بیانگر و روشنگر همه امور است که نظر صحیح آن است که قرآن بیانگر همه مسایل مربوط به هدایت انسان است.

در آیاتی به این نکته نیز اشاره شده‌است که قرآن تفصیل دهنده هر چیز است: ما کان حدیثاً یفتری ولکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل کل شیء[2] اینها داستان دروغین نبود; بلکه (وحی آسمان است و) هماهنگ است با آنچه پیش روی او (از کتب آسمانی پیشین) قرار دارد و شرح هر چیزی (که پایه سعادت انسان است).

۱. سوره نحل، آیه ۸۹.
۲. سوره یوسف، آیه ۱۱۱.

از آنجا که قرآن، کتاب هدایت است و برای رشد و کمال انسانها نازل شده، لذا مراد از تفصیل «کل شیء» محتوای برنامه پیامبر است؛ یعنی هر آنچه را که بشر برای تکامل خود لازم دارد در قرآن آمده است.[1]

د) اسلام دین ثابت و جاودانه

در قرآن از دین الهی به عنوان اسلام یاد شده و درباره ثبات آن براهینی اقامه شده است که به جهت اختصار به بعضی از براهین اشاره می‌شود:

۱. برهان اولی که برای ثبات دین اقامه شده‌است، مبتنی بر مبدأ فاعل دین است. این برهان از انضمام دو آیه حاصل می‌شود. آیه اول می‌فرماید: ﴿إن الدین عند الله الاسلام﴾[2] یعنی تسلیم و انقیاد در برابر حق تنها دینی است که در نزد خداوند به رسمیت شناخته شده‌است و آیه دوم نیز می‌فرماید: ﴿ما عندکم ینفَدُ و ما عند الله باق﴾[3] یعنی آنچه در نزد شماست فناپذیر و از بین رفتنی است و آنچه در نزد خدا است همیشگی و باقی است. خلاصه برهان این است که دین اسلام نزد خداوند است و آنچه در نزد خداوند است باقی است، پس دین اسلام باقی است.

۱. نصری، عبدالله، تلخیص از کتاب انتظار بشر از دین، همان، صص ۷۱-۷۳.
۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹.
۳. سوره نحل، آیه ۹۶.

۲. این برهان مبتنی بر فطرت انسانی است که مبدأ قبول دین است به این بیان که اسلام برای پرورش و شکوفایی فطرت انسانی نازل شده است و فطرت انسانی امری ثابت و تغییر ناپذیر است، چنانکه فطرت اصیل همه انسانها یکی است آنچه که در زندگی انسان محل تغییر است آداب، عادات و رسومی است که متعلق به طبیعت و زندگی مادی است. اما ساختار درونی و روحی انسان که امری خدا خواه و خدا طلب است ثابت و مشترک بین همگان است، پس دینی که برای تربیت فطرت انسانها تنظیم می‌شود ثابت و مشترک خواهد بود.[۱]

ویژگی‌های دین جامع و جاودانه:

۱. توجه به انسان شناسی: دین جامع باید از انسان شناسی عمیق برخوردار باشد و در این دین به تمام ابعاد انسان توجه شده‌باشد. یعنی از معماهای وجود انسان، جایگاه انسان در هستی، عوامل تکامل انسان، نیازهای انسان و راه‌های ارضای آنها، روش رشد انسان در ارتباط‌های انسان یعنی رابطه انسان با خود، خدا، طبیعت و دیگران و سنت‌های الهی حاکم بر حیات فردی و جمعی انسان سخن نگوید.

۲. هماهنگی با فطرت: اگر بنا شود که دین برای تمام اعصار

۱. جوادی آملی، عبدالله، تلخیص از شریعت در آینه معرفت، ص ۱۱۵ – ۱۱۶، چاپ اول، بی‌جا: مرکز نشر اسراء، چاپخانه اسوه، ۱۳۷۷.

دارای پیام باشد باید دستورات آن مطابق با فطرت باشد.

۳. سهولت و سادگی: دستورالعمل دین جاوید و جامع، باید آسان باشد زیرا که دین برای همه افراد بشر در تمام زمانها آمده است باید به گونه‌ای باشد که التزام به آنها عسر و حرجی را برای مکلفین ایجاد نکند ﴿یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر﴾[1] خداوند راحتی شما را می‌خواهد نه زحمت شما را.

۴. انعطاف پذیری: دین ثابت و جامع باید انعطاف پذیر باشد تا بتواند نیازهای همه اعصار را جوابگو باشد.

۵.عقلانی بودن: تعالیم دین جامع و جاودانه باید بر مبنای عقل و منطق باشد. عقاید و احکام نیز مبتنی بر مصالح باشد که زمینه ساز تکامل انسان قرار گیرد. تمام این ویژگی‌ها در دین اسلام موجود است.

کوتاه سخن اینکه: اگر کسی دین را با این ویژگی ها و جامعیت و کاملیت رها کند و دنبال دین دیگری برود نشان از استضعاف فکری یا عدم شناخت کافی از اسلام است.

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. نصری؛ عبدالله، انتظار بشر از دین.

۲. مصباح یزدی؛ محمدتقی، آموزش عقاید، جلد ۱ و ۲.

۳. جوادی آملی؛ عبدالله، شریعت در آینه معرفت.

۲) پیامبر اسلام ﷺ پیش از بعثت بر چه آئینی بودند؟

حضرت رسـول اکـرم ﷺ قبل از بعثت در پناه پـروردگـار متعال و دور از آلودگیها و عـادات جاهلیت رشـد نمود. آن حضرت از نظر مروّت، بهترین و از نظر اخلاق نیکوترین بود، با حیاترین و راستگوترین و امانتدارترین فرد محسوب می‌شد. از بدگویی دوری می جست و قومش بنا بر خصلتهای نیک آن حضرت وی را «امین» می نامیدند. بنابراین آنطوریکه شواهد تاریخی غیر قابل انکار گواهی می‌دهند پیامبر خـدا از نظر تربیتی در نهایت درجه مکارم اخلاقی قرار داشته و به همین دلیل از موقعیت اجتماعی خاص و منحصر به فرد برخوردار بـوده اسـت. اما اینکه پیامبر خـدا قبل از بعثت چـه دینی داشته است توجه به مطاب زیر لازم می‌باشد:

از آنجا که از ابتدای خلقت تا روز قیامت، دین مورد رضایت خداوند متعال یکی بیش نبوده است و تمام انبیای الهی از آدم تا خاتم ﷺ بشر را به یک دین دعوت نموده اند. و این مطلب از آیه‌ای که می‌فرماید:

«خـدا آئینی که بـرای شما قـرار داد احکامی اسـت که نوح را هم به آن سفارش کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی نیز سفارش نمودیم[۱]». و نیز «دین نزد خدا اسلام است[۲]». و آیات دیگر معلوم می‌شود که هدف

۱. سوره شوری، آیه ۱۳.
۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹.

اصلی از بعثت انبیاء تبلیغ به یک دین توحیدی بوده که عبارت از دین اسلام باشد.

در رابطه با دین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قبل از بعثت دو نظریه از دانشمندان شیعه و سنی ارائه شده که هر دو نظر به موحد بودن آن حضرت تأکید دارند.

نظریه اول:

برخی معتقدند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تابع یکی از ادیان گذشته بوده و در اعمال خود به آن دین عمل می‌کرده اند.

دلایل این گروه این است که اولاً اگر آن حضرت تابع شریعت و دینی نبودند با چه معیاری به حج و عمره مشرف می‌شدند و اعمال آنها را انجام می دادند و با چه دستوری از گوشت مردار و یا حیوانی که با نام خدایانی غیر از خداوند یکتا ذبح شده بود نمی خوردند پس باید گفت که پیامبر از یکی از ادیان گذشته تبعیت می‌کردند.

و در تأیید نظر خودشان به آیاتی از قرآن تمسک کرده اند که عبارتند از:

۱. «آنان (پیامبران) کسانی بودند که خدا خود آنان را هدایت نمود تو نیز از راه آنها پیروی نما[۱]».

۲. «خدا آئینی که برای شما قرار داد احکامی است که نوح

۱. سوره انعام، آیه ۹۰.

را هم به آن سفارش کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی هم آن را سفارش کردیم[1]».

۳. «آنگاه بر تو وحی کردیم که از آئین پاک ابراهیم تبعیت کن که او هرگز به خدای یکتا شرک نیاورد[2]».

۴. «ما تورات را که در آن هدایت و روشنایی است فرستادیم تا پیغمبرانی که تسلیم امر خدا هستند بدان کتاب حکم کنند[3]».

دلیل دوم این گروه این است که در تاریخ برخورد می کنیم که پیامبر در حکم سنگ سار کردن زناکار به تورات مراجعه کرده بودند.[4]

نظریه دوم:

در مقابل نظریه اول نظریه‌ای قرار دارد که قریب به اتفاق دانشمندان شیعه و اهل سنت و تمام معتزله بر آن قائل می باشند و آن این است که حضرت رسول اکرم ﷺ قبل از بعثت تابع هیچ شریعتی از شرایع گذشته نبوده اند، بلکه به تکلیف خود عمل می نمودند.[5]

۱. سوره شوری، آیه ۱۳.
۲. سوره نمل، آیه ۱۲۳.
۳. سوره مائده، آیه ۴۴.
۴. رصافی، محمد، بعثت نامه (مجموعه مقالات)، قم: انتشارات صبح صادق، چاپ اول، ۱۳۸۳، ص ۲۸۷.
۵. همان، ص ۲۸۸.

ادله این نظریه عبارتست از:

۱. تمام مسلمانان اتفاق نظر دارند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر تمام انبیاء برتری دارد و افضل از همه آنان است، و از نظر عقل تبعیت کردن افضل از مفضول صحیح نیست.

۲. اگر پیامبر به شرایع یکی از ادیان گذشته عمل می‌کردند، در تاریخ زندگی آن حضرت ذکر می‌شد و اهل آن شریعت این را جزو افتخارات خود می دانسته و از این امر به نفع خود احتجاج می‌کردند. در حالی که در هیچ جای تاریخ چنین امری ذکر نشده است.

۳. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که تربیت یافته حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشند می‌فرمایند: «از همان زمان که رسول خدا از شیر بازگرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خود را با او قرین ساخت، تا شب و روز او را به راههای مکارم و طرق اخلاق نیک جهان سوق دهند[۱]».

۴. و همچنین از خود پیامبر صلی الله علیه و آله به طرق صحیح از شیعه و سنی نقل شده است که فرمودند: «من به مقام نبوّت رسیده بودم در حالی که هنوز روح به جسد آدم دمیده نشده بود[۲]».

۵. با مراجعه به سیره عملی آن حضرت صلی الله علیه و آله در طول چهل

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، معروف به خطبه قاصعه.
۲. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، مؤسسه الوفاء (دار إحیاء التراث العربی)، بیروت، لبنان، چاپ: ۱۴۰۳ق. - ۱۹۸۳ م. جلد ۱۸، ص ۲۷۷.

سال قبل از بعثت این امر به خوبی معلوم و مشخص می‌شود که ایشان در این مدت راه و روش خاص خود را می رفته و هیچ موردی ملاحظه نشده است که ایشان به کتاب و یا دانشمندی از دانشمندان شرایع گذشته مراجعه نمایند و یا در معابد و کلیساهای یهودیها و نصاری و یا مذاهب دیگر رفته و مشغول عبادت و انجام اعمال آنها شده باشند.

در جواب نظریه اول باید گفت: آیاتی که به آنها تمسک شده در این آیات مقصود از اوامر الهی در خصوص تبعیت پیامبر اسلام از انبیاء گذشته احکام فروع دین از قبیل نماز و روزه و حج و امور دیگر نیست هرچند که در شرایع گذشته این امور بوده اند بلکه مقصود این قبیل آیات تبعیت در اصول کلی دین مانند توحید و معاد و مکارم و محاسن اخلاقی بوده است. به علاوه این که چطور ممکن است خداوند پیامبر را به تبعیت از شرایع گذشته وادار بنماید در حالی که آنها خود با هم اختلاف در فروع داشته و در تناقض با هم بوده اند[1].

اما در رابطه با دلیل دوم نظریه اول باید گفت اولاً این حدیث خبر واحد است و در ثانی تورات اصلی در این زمان وجود نداشته بلکه سالها پیش از بین رفته است. و تورات تحریف شده هیچ ارزش دینی ندارد تا پیامبر ﷺ بر طبق آن حکم کند.

۱. بعثت نامه (مجموعه مقالات)، ص ۲۹۰.

بنابراین چنانکه گفته شد پیامبر اسلام قبل از چهل سالگی مقام نبوت را داشتند و به همین جهت فرشته‌ای از فرشتگان همیشه همراه ایشان بوده و احکام لازم و محاسن اخلاقی و آداب نیک را به ایشان تعلیم می داده است چنانکه حدیث امام علی علیه‌السلام نیز بیانگر این امر بود.

پس نظر صحیح که بیشتر مسلمین از شیعه و اهل سنت بر آن اتفاق دارند همان است که پیامبر تابع هیچ یک از شرایع گذشته نبوده اند، بلکه آن حضرت به تکلیف خود عمل می‌کرده و پیوسته خط توحید را ادامه می داده و به اصول اخلاقی و عبادت الهی مقید و پای بند بوده است.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. عده الاصول، شیخ طوسی.

۲. سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ابن کثیر.

۳) دعوت سری (پنهانی) پیامبر اکرم ﷺ در صدر اسلام چگونه بوده است؟

پیامبر اکرم ﷺ، سه سال تمام به دعوت سرّی (مخفیانه) پرداخت و در این مدّت، به جای توجه به عموم مردم، به فرد سازی عنایت فرمود. مصالح وقت ایجاب می‌کرد که آن حضرت، آشکارا بت ها را نفی نکند و با تماس‌های سرّی، گروهی را به آیین توحید دعوت کند. حضرت به واسطه همین دعوت سرّی توانست، جمعی را به دین اسلام جلب نماید. برخی از این افراد عبارتند از:

۱. علی بن ابی طالب علیه‌السلام؛ ۲. خدیجه علیهاالسلام؛ ۳. زید بن حارثه؛ ۴. زبیر بن عوام؛ ۵. عبدالرحمان بن عوف؛ ۶. سعد بن ابی وقّاص؛ ۷. طلحه بن عبیدالله؛ ۸. ابوعبیده جرّاح؛ ۹. ابو سلمه؛ ۱۰. ارقم بن ابی الارقم؛ ۱۱. قدامه بن مظعون؛ ۱۲. عبدالله بن مظعون؛ ۱۳. عبیده بن حارث؛ ۱۴. سعید بن زید؛ ۱۵. خباب بن ارت و...[۱].

سران قریش در این سه سال، مشغول خوشگذرانی و سرمست عیش و نوش بودند؛ در حالی که کم و بیش از دعوت سرّی رسول خدا ﷺ آگاهی یافته بودند، ولی واکنش جدّی نشان نمی دادند.

در این سه سال که دوران فرد سازی بود؛ رسول اکرم ﷺ با

۱. ابن هشام، عبدالملک، السیره النبویه، ترجمه رسولی محلاتی، سید هاشم، تهران: انتشارات اسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۸ش، ج۱، ص۱۵۷-۱۶۴.

برخی از یاران خود به درّه‌های اطراف مکّه می رفتند و نماز خود را دور از چشم قریش در آن جا می گزاردند. روزی در حالی که در یکی از درّه‌های اطراف مکّه نماز می گزاردند، برخی از مشرکان به عمل آنان، اعتراض کرده و کار آنان را نکوهش کردند. این کار سبب شد که درگیری مختصری، میان یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و برخی از مشرکان پدید آید، که یکی از مشرکان به وسیله سعد بن ابی وقّاص، زخمی‌شد.[1] از این رو، رسول اکرم صلی الله علیه و آله خانه «ارقم» را محل عبادت قرار داد.[2] و در آن جا به تبلیغ و پرستش خدا پرداخت؛ تا از این طریق، کار او از چشم انداز مشرکان دور باشد. عمّار بن یاسر و صهیب بن سنان از جمله کسانی هستند که در آن خانه به دین اسلام مشرّف شدند.

پس از سه سال دعوت سرّی، آیه ﴿وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾[3]؛ خویشاوندان نزدیک خود را از عذاب الهی بترسان. نازل شد و بدین ترتیب دعوت علنی و عمومی آغاز شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز خویشاوندانش را به اسلام دعوت فرمود.

۱. ابن هشام، همان، ص۱۶۵؛ طبری، محمد بن جریر تاریخ الامم و الملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالمعارف، چاپ پنجم، ۱۳۸۷ش، ج۲، ص۳۱۸.

۲. این خانه در پای کوه صفا بود و تا چندی پیش به نام «دارخیزران» معروف بود. حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، بیروت، دارالمعرفه، بی تا، ج۱، ص۴۵۶.

۳. سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.فروغ ابدیت، آیه الله جعفر سبحانی، .

۲.فروغ ولایت، آیه الله جعفر سبحانی.

۳.منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، جلد۱.

۴) تاریخ بعثت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قبل از نزول دفعی قرآن بوده است یا بعد از آن؟

در مورد زمان نزول قرآن و بعثت، دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده است:

۱. بیست و هفتم رجب.

۲. هفدهم رمضان.

۳. بیست و چهارم رمضان.

۴. هیجدهم رمضان.

۵. دوازدهم ربیع الاول.

۶. شب نیمه شعبان.

۷. هشتم ربیع الاول.

۸. سوم ربیع الاول.

شیعه معتقد است که بعثت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در بیست و هفتم رجب اتفاق افتاده است؛ به دلیل روایات متعددی که از عترت طاهره- علیهم‌السلام - در این زمینه وجود دارد. آنان که خود اهل بیت نبوتند، بهتر از هر کسی از زمان نبوت باخبرند و در تعیین زمان و مکان آن از دیگران شایسته‌تر هستند.[۱] روایات فراوانی در این زمینه وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. جوان آراسته، حسین، درسنامه علوم قرآنی، قم: مرکز انتشارت دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۷ش، ص۷۸.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «در روز بیست و هفتم رجب، نبوّت بر رسول خدا نازل شد. هر کس این روز را روزه بگیرد، ثواب کسی را دارد که شصت ماه روزه گرفته باشد».[1]

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «روزه روز بیست و هفتم رجب را ترک نکن، زیرا روزی است که پیامبری بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده و ثواب آن مانند ثواب شصت ماه است».[2]

روایات دیگری نیز با همین مضامین وارد شده است[3] که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌شود.

بنابراین بعثت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله همراه با نزول آیاتی چند از سوره علق، در بیست و هفتم رجب اتفاق افتاده است و به این امر در روایات فراوانی از ائمه علیهم‌السلام تصریح شده است.[4] باید توجه داشت که نزول آیاتی از سوره علق در بیست و هفتم رجب مربوط به نزول تدریجی قرآن است و با نزول دفعی قرآن در ماه رمضان منافات ندارد.[5]

بنابراین طبق عقیده شیعه پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در بیست و هفتم رجب به مقام رسالت برگزیده شد و در این روز آیاتی

۱. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ چهارم، ۱۳۹۱ق، ج۷، ص۳۳۰.
۲. همان، ص۳۲۹.
۳. ر.ک: همان، ج۷، ابواب ۱۵ و ۱۹ از ابواب صوم مندوب و ج۵، باب استحباب صلوه لیله المبعث و یوم المبعث.
۴. جوان آراسته، پیشین، ص۸۴.
۵. مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۷ش، ج۲۱، ص۱۵۲.

از سوره علق بر آن حضرت نازل شد، مدتی بعد از آن در ماه رمضان نزول دفعی قرآن اتفاق افتاده لذا تاریخ بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از نزول دفعی قرآن بوده است.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی و جمعی از نویسندگان، جلد ۲۱.

۲. دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، به کوشش بهاء الدین خرمشاهی، جلد ۲.

۳. فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، جلد ۱.

۴. قرآن در قرآن، مهدی احمدی.

۵. درسنامه علوم قرآنی، حسین جوان آراسته.

۵) اگر زبان مادری پیامبر اسلام حضرت محمد ﷺ فارسی یا انگلیسی بود، آیا قرآن به آن زبان نازل می گشت؟

یکی از نعمت‌های بزرگ الهی، تعلیم «بیان» به آدمی است[۱] و انسان از رهگذر «زبان» به اهداف و مقاصد گوناگون دست می یابد، از سوی دیگر، خداوند انسانها را از نژادها و گروه‌های مختلف آفرید، تا از یکدیگر بازشناخته شوند.[۲]

و نیز خداوند برای هدایت هر قوم و امّتی، پیامبری فرستاد[۳] و هر یک از پیامبران به زبان امّت و مردم زمان خویش آشنا بودند همچنان که قرآن می‌فرماید: و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم...[۴] «و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم، تا (حقایق را) برای آنان بیان کند...». این امر به عنوان یک قاعده عام و کلی است که خداوند هر پیامبری را به زبان قومش فرستاد، به طور طبیعی اگر پیامبر اسلام زبانی غیر از زبان عربی می داشت، قرآن نیز به زبان غیر عربی نازل می‌شد.

اما چه عاملی باعث شد که خداوند قرآن را به زبان عربی نازل کند؟ وجوهی به نظر می‌رسد:

۱. این که خاستگاه بعثت پیامبر اسلام ﷺ سرزمین مکه بود که ساکنان آن به زبان عربی سخن می‌گفتند، به طور

۱. سوره الرحمن، آیه ۴.
۲. سوره حجرات، آیه ۱۳.
۳. سوره نحل، آیه ۳۶.
۴. سوره ابراهیم، آیه ۴.

طبیعی قرآن باید به زبان عربی نازل می‌شد تا توده مخاطبان حضرت مقصود او را بفهمند، و الا میان پیامبر و دیگران به سهولت ارتباط برقرار نمی‌شد. اما این که چرا پیامبر اسلام در میان امت عربی مبعوث شود نه در میان مردم دیگر بستگی به مصالح و علم الهی دارد.

۲. زبان عربی کامل ترین زبان و فصیح و بلیغ و رساست، و دارای لحن و آهنگ گیرا می‌باشد که در دیگر زبان ها وجود ندارد، و خداوند این زبان را برای آخرین کتاب خود انتخاب کرد تا کتاب او به فصیح ترین و بلیغ ترین زبان ممکن در دنیا ارائه شود و تحدی با این زبان صورت گیرد.

۳. و جهات دیگر...

مجموع این عوامل باعث گردید که خداوند آخرین کتاب خویش را به زبان عربی نازل کند، و با این زبان دین او جاودانه بماند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱- تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۰، ص ۲۶۹.

۲- قرآن در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۲۴.

۳- تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱۲ و ۱۵.

۶) آیا دین حضرت محمد ﷺ حاصل ارتباطی بود که با راهبان مسیحی داشت؟

حضرت محمد ﷺ در شهر مکه به سال ۵۷۰ میلادی چشم به جهان گشود؛. همه منابع تاریخی نیک خلقی صداقت راستگویی وامانت داری و نبوغ او را ستوده وتایید کرده اند. آن حضرت در سن ۴۰ سالگی از سوی خداوند به رسالت برگزیده شد رسالت اورا پیامبران سابق درکتابهای آسمانی از پیش خبرداده بودند. . این مسئله توسط برخی از مستشرقان جهت عناد ودشمنی با اسلام مطرح شد که پیامبر اعظم ﷺ تحت تعالیم مسیحیان بود؛ تا اینکه در سن ۴۰ سالگی این معلومات وآموخته هارا با عنوان وحی به مردم اعلام نمود؛

۱- در هیچ کتاب معتبری وغیرمعتبرکهن چنین خبری نیست که پیامبر ﷺ پیرو دین مسیحی یا یهودی بوده است؛

۲ - پیامبر اعظم حضرت محمد ﷺ قبل از بعثت پیرو دین حنیف و شریعت ابراهیم علیه‌السلام بود. وعده‌ای از بنی هاشم و...درمکه معروف به حنفاء بودند؛. چنانکه نام پدر پیامبر ﷺ عبدالله بود؛ این خود نشانه ی یکتا پرستی درخاندان پیامبر ﷺ است که ازدیرباز وجود داشت؛

۳- در حدیثی از آن حضرت ﷺ آمده است: «من به دین

حنیف سهل گیر دین حنیفی ابراهیم مبعوث گشته‌ام...»[1] در سوره انعام آیه ۱۶۱ نیز به این مطلب تصریح شده : «بگو پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده که دین استوار، حنیف ابراهیمی است[2]» در آیات دیگر نیز این مسئله بیان شده است.[3]

یکی از مستشرقان نوشته : «تردیدی وجود ندارد که یکی از هدفهای محمد وحدت نوع بشر در جامعه اسلامی بوده است و به همین جهت خداوند اساس دین او را بر ملت ابراهیم گذاشت. ابراهیم نه یهودی بود نه مسیحی و نه بت پرست بلکه یک حنیف به شمار می آمد و خدای واحد را می پرستید».[4] در منابع مسیحی بویژه در انجیل برنابا، علاوه بر بشارت به آمدن پیامبر خدا محمّد صلی الله علیه و آله به ویژگیهای او نیزتصریح شده است؛ در این منابع گفته شده پیامبری با دینی استوار و الهی برای نجات انسانها می‌آید: «عیسی درباره پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌گوید: «نام او شگفت است زیرا خداوند آنگاه که روانش را آفرید او را در فروغی آسمانی گذاشت برای او نامی انتخاب کرد و فرمود: ای محمد شکیبایی پیشه کن من می خواهم بهشت و گروه زیادی از

۱. ابن سعد، طبقات الکبری، بیروت، دار بیروت للطباعه و النشر، سال ۱۴۰۵ هـ، جلد ۱، ص ۱۹۲.
۲. قرآن کریم، سوره انعام، آیه ۱۶۱.
۳. مانند آیه: ۷۹ سوره انعام؛ ۱۲۵ سوره نساء و....
۴. کونستان، ویرژل، گیورگیو، محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، ترجمه ذبیح الله منصوری، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۳، ص ۶۹.

آفریدگان که آنها را به تو می بخشم به خاطر تو بیافرینم ... آنگاه تو را به جهان برای نجات می فرستم و پیغمبر خود می گردانم. سخن تو راست است و ایمان تو سست نخواهد شد»[1].

با این ویژگیها و صفات اخلاقی خاصی که برای رسول خدا ﷺ در منابع مسیحی آمده است! چنین نسبتهایی درباره ی آن حضرت ناروا ست؛

۴- آیت الله سبحانی در ارتباط با این ملاقات می‌نویسد: «ملاقات پیامبر اکرم با راهب یک موضوع ساده‌ای است ولی مستشرقان پس از قرنها این سرگذشت را دست آویز قرار داده و اصرار دارند که اثبات کنند محمد تعالیم خود را که در ۲۸ سال بعد اظهار کرد در این مسافرت از بحیرا گرفته است»[2] سپس ایشان با ادله‌ای محکم این نظریه را رد می‌کند. دکتر زرگری نژاد می‌نویسد: «آیا از نظر انسان عاقل و اندیشمند می‌توان ملاقاتی کوتاه را که به فرض صحت وقوع، گذرا و شتابزده و دقایقی به هنگام عبور کاروان روی داده و متن سخنان رد و بدل شده هم جز پیشگوئی رسالت رسول خدا حاوی سخن دیگری نیست مبنای تکوین آئین گسترده اسلام در اندیشه پیامبر بداند؟»[3].

۱. انجیل برنابا، فصل ۹۷، ص ۱۷-۱۳.
۲. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، بی جا، مؤسسه مطبوعاتی دارالتبلیغ، ۱۳۴۵، جلد ۱، ص ۱۴۲.
۳. زرگری نژاد، غلام حسین، پیشین، ص ۲۱۰.

۵- دکتر غلام حسین زرگری نژاد در رد گفته مستشرقین نوشته : «برخی مستشرقین تلاش بی ثمر و متروک بعضی از علمای مسیحی قرون وسطی را زنده کردند و مدعی شدند که پیامبر اسلام، مبانی دین خودش را از دو راهب مسیحی اخذ کرده است»[1] این دو راهب مسیحی بحیرای راهب و راهب بصری می باشند. منشاء این گفته ها ملاقات چند ساعته بحیرا با پیامبرﷺ می‌باشد؛ رسول خداﷺ در این زمان ۱۲ سال داشته است. بحیرا بعد از بررسی علائمی که در کتب آسمانی در مورد محمد خوانده بود کاملاً یقین کرد که این نوجوان همان پیامبری است که عیسی بشارت آمدن او را داده است. «بحیرا گفت: این طفل آینده درخشانی دارد این همان پیامبر موعود است ... نشانه‌هایی که من در کتابها خوانده ام بر او منطبق است...»[2]

۶- مرحوم دکتر رامیار در نقدی کوتاه بر ادعاهای مستشرقین نوشته : : «اینها و شاید نظایر بسیارشان هست که توسط معاندان و خبرسازان هر روز به شکلی بیرون می ریزد. آن معارف عالیه قرآن کجا و این چند تن مرد گمنام یا افسانه‌ای کجا، این سخنان بیشتر به شوخیهای سبک مردم سبک مغز می ماند تا به سخنی جدی و در خور اعتنا»[3].

۱. زرگری نژاد، غلام حسین، تاریخ صدر اسلام، چاپ اوّل تهران: نشر سمت، ۱۳۷۸، ص ۲۰۸.
۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، جلد ۱.
۳. رامیار، محمود، تاریخ قرآن، چاپ ۴، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹، ص ۱۳۱.

۷- تنها دلیل مستشرقین درباره ی پیامبر اکرم ﷺ استناد به این مسئله است که هم از نظر عقلی مردود است وهم از نظر نقلی هیچ سابقه ی تاریخی براین باورهای با طل وجود ندارد که پیامبر تعالیم الهی را از رهبان مذبور گرفته باشد؛ اتفاقا راهبان نبوت حضرت را تایید کرده اند؛ با یک دیدار کوتاه امکان فراگیری تعالیم معنوی ژرف که درقرآن وجود دارد غیر ممکن بوده ومحتوای آیات الهی با این ادعاهای سبک سازگاری ندارد؛

۸- علاوه بر مسیحیان که به پیامبر اعظم وخاتم ایمان آوردند؛ عده‌ای از یهود نیز با دیدن نشانه‌های نبوت وسازگاری آنها با اخبار تورات کهن که تحریف نشده بود به آن حضرت ایمان آورده ودرکنار حضرت به شهادت رسیدند؛[1] اساسا مهاجرت یهود از شامات به جزیره العرب به جهت جستجوی پیامبر خاتم بوده است که درتورات نشانه ومنطقه بعثت اوخبرداده شده بود[2]؛

۱. آیتی، محمدابراهیم، تاریخ پیامبراسلام، دانشگاه تهران: ۱۳۶۶، ص۳۳۱.
۲. بن هشام، سیره النبویه، قاهره، مطبعه مصطفی، الیابی، ۱۳۵۵ش، ج۱، ص۲۲۵.

نتیجه گیری:

پیامبراعظم وخاتم محمدﷺ که توسط انبیا سابق به رسالت او تصریح شده است موحد وبردین حنیف بود؛ هیچ ارتباطی جز دیدار کوتاهی که در سفری که به همراه عمویش ابوطالب رفته بود با راهبان نداشته است.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱- حیات حکمت وحکومت پیامبر،جمعی از محققان دفترتبلیغات اسلامی

۲- تاریخ پیامبرﷺ اسلام؛ دکتر آیتی.

۷) پیامبر اکرم ﷺ در دعوت صدر اسلام فرمود ایمان بیاورید تا دیگران در مقابل شما ذلیل شوند منظور چه بود؟

دین اسلام به عنوان آخرین دین و کامل ترین ادیان از سوی خداوند توسط آخرین فرستاده خداوند برای راهنمایی و هدایت بشر از هر نوع قومیت، ملیت، نازل شد. از آنجا که این دین بنا به مقتضیات آن زمان در منطقه عربستان ظهور کرد و پیامبرش از قوم عرب انتخاب شد لذا برخی از غیر عرب ها از همان صدر اسلام و با گسترش آن به سرزمین‌های دیگربا هر وسیله ممکن خواستند بین قوم عرب و غیر عرب تفاوت قائل بشوند و این گونه تلقین کنند که اسلام قوم عرب را برتر از اقوام دیگر می‌داند در این راستا رفتار و برخورد برخی از عرب‌های حاکم بر جوامع غیر عربی بی تأثیر نبود.

پیامبر اسلام ﷺ در سن چهل سالگی به رسالت مبعوث شدند که سه سال ابتدایی رسالت ایشان به دعوت سری و مخفیانه و تبلیغ چهره به چهره گذشت . و بعد از گذشت سه سال دعوت عمومی آغاز می‌شود و این امر پس از دعوت خویشان آن حضرت در روزی معروف به یوم الدار صورت گرفت. که این بار حضرت با صدای بلند و رسا عموم مردم را مورد خطاب قرار دادند. وقتی کنار کوه صفا بر بلندی قرار گرفتند با کلمه «یا صباحاه» که عرب آن را در مواقع خبر و

گزارش مهم ندا می دادند، مردم را با خبر ساخت.[1] هنگامی که مردم جمع شدند حضرت فرمود: ای مردم اگر من به شما خبر دهم که پشت این کوه «صفا» دشمنان شما موضع گرفته اند، و قصد جان و مال شما را دارند. آیا مرا تصدیق می کنید؟ همه گفتند: آری، زیرا ما تا به حال از تو دروغی نشنیده ایم، آنگاه فرمود: ای گروه قریش خود را از آتش نجات دهید.[2]

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اول مردم را نسبت به خودش که چه دیدگاهی درباره صداقت و راستگویی ایشان دارند. امتحان و آزمایش کرد و سپس آنها را از بت پرستی و غفلت به یکتاپرستی و برابری دعوت نمود.

اما آنچه از کتاب فروغ ابدیت نقل شده عبارت کتاب مذکور چنین است:

بعد از آنکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به طور عمومی رسالت خود را ابلاغ نمودند، سران قریش از راه تطمیع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شدند و پیشنهاد خود را دادند... پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جواب آنها فرمود: من از آنان چیزی نمی خواهم و در میان این پیشنهاد ها که به من دادند یک سخن از من بپذیرند تا در پرتو آن بر عرب حکومت کنند غیر عرب را پیرو خود قرار دهند.[3]

۱. ابن هشام، سیره النبویه، بیروت، دارالمعرفه، بی تا، ج۱، ص۳۵۱.
۲. بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین، دلائل النبوه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ق، ج۲، ص۱۸۱.
۳. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳ش ج۱، ص۲۶۹-۲۷۰ «یعطونی کلمه یملکون بها العرب و تدین لهم بها غیر العرب».

البته همچنان که اشاره شد حضرت رسول این کلام را در جواب تطمیع اعراب فرمودند که: «شما می‌توانید با پذیرش دعوت من و کلمه لا اله الا الله و متدین شدن به دین اسلام، دیگران را نیز به سوی خود جذب کرد و پیرو آیین خود که اسلام است درآورید».

البته آنچه در سئوال آمده در فروغ ابدیت نیست چنانکه اصل عبارت در منابع دیگر نیز آمده است.

طبرسی می‌نویسد: پیامبر اکرم ﷺ بعد از سه سال دعوت مخفی وقتی که آیه، ﴿فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین﴾[1]. پس تو به صدای بلند آنچه مأموری را به خلق برسان و از مشرکان روی بگردان، نازل شد حضرت رسول اکرم ﷺ از منزل خارج شد و روی سنگی قرار گرفت و فرمود: ای گروه قریش ای گروه عرب شما را به عبادت خداوند متعال و دل کندن از بت ها دعوت می کنم و دعوت می کنم به اینکه شهادت به یگانگی خداوند دهید و شهادت دهید که من فرستاده خداوند هستم پس مرا جواب مثبت دهید تا «تملکوا بها العرب و تدین العجم و تکونوا ملوکا فی الجنه...» به این وسیله بر عرب حکومت کنید و غیر عرب را هم به دین خود (اسلام) در آورید و تابع خود قرار دهید[2] و در بهشت

۱. سوره حجر، آیه ۹۴.

۲. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، قم: انتشارات آل البیت علیهم‌السلام، ۱۴۱۷ق، ج۱، ص۱۰۶.

فرمانروا باشید بنابراین جمله باید کامل و درست گفته شود.

قرطبی هم در تفسیر خودش به این امر اشاره کرده می‌نویسد: وقتی که پیامبر قریش را به گفتن: لا اله الا الله دعوت کرد تا با گفتن این جمله بر عرب تملک یابند و به واسطه آن غیر عرب را به دین و آیین خود در آورده و مطیع خود سازند (تملکوا بها العرب و تدین لکم بها العجم و تکونوا ملوکا فی الجنه...» ولی قریش از گفتن آن ابا کردند و دیگران را نیز مانع شدند و این در اثر کبر و خود بزرگ بینی قریش بود.[1]

ابوجهل گفت اگر گفته محمد درست است خداوند از آسمان سنگ بر سر ما بریزد یا عذاب دردناک بر ما بفرستد.[2]

اما اینکه چگونه شده در برخی نسخ و کتاب ها «تدین» به صورت «تذل» آمده است.

باید گفت: در قدیم اکثر کتب را به صورت استنساخ (نسخه برداری) می‌کردند و اغلب با دست می نوشتند که احتمال غلط نوشتن این گونه کلمات بسیار فراوان بود. دیگر اینکه اگرکلمات این چنینی را با خطوط و کلمات نزدیک بهم بنویسند خواندنش سخت می‌شود لذا ممکن است «تدین» را در برخی منابع «تدن» بنویسند و اگر در کلمه «تدن»

۱. قرطبی، محمد بن احمد، تفسیر قرطبی، بیروت، موسسه التاریخ، العربی، ۱۴۰۵ق، ج۱۵، ص۷۶.
۲. مجلسی، محمد باقر، بحارالأنوار، ج۹، ص۲۱۰.

نقطه روی حرف «نون» کمی به حرف «د» نزدیک باشد «تذل، خوانده می‌شود و اشتباهی که در این جمله صورت گرفته از این قبیل می‌باشد. چنانچه به این تغییر و تحول در کلمه تدین در تفسیر الاصفی اشاره شده است.[1]

وگرنه ساحت حضرت ختمی مرتبت از این نسبت‌های ناروا مبرا است، چنانکه درباره اهل ایران سخنان گهرباری قبل از مسلمان شدن ایرانیان گفته با این مسئله سازگار نیست، پیامبر اکرم ﷺ بر اساس توصیف قرآن «و در حقیقت تو بر نیکو خلقی عظیم آراسته ای».[2]

و در جای دیگر از قرآن کریم پیامبر اکرم ﷺ به عنوان بهترین الگو برای انسان ها معرفی می‌کند و می‌فرماید: «البته شما را در اقتدای به رسول خدا چه در صبر و مقاومت با دشمن و چه دیگر اوصاف و افعال نیکو خیر و سعادت بسیار است».[3]

بنابراین تعبیر «تذل لکم العجم،» قطعا از سوی پیامبر اکرم ﷺ صادر نشده و در اثر اشتباه نسخه برداران چنین اتفاقی افتاده است و الا اصل کلمه و جمله در موارد متعدد، چنین است «تدین لکم بها العجم» و یا شاید چون برخی

۱. فیض کاشانی، محسن، الاصفی فی تفسیر القرآن، قم: تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۸ق، ج۱، ص۴۳۶.
۲. سوره قلم، آیه ۴.
۳. سوره احزاب، آیه ۲۱.

بخاطر دشمنی که با اسلام دارند چنین نسبتی را به پیامبر اکرم ﷺ می‌دهند و یا شاید افراد مغرضی با این گونه کلمه سازی در پی بدبین کردن مسلمانان غیر عرب به اسلام هستند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. سیره صحیح پیامبر ﷺ نوشته سید جعفرمرتضی، ترجمه سپهری.

۲- سیره رسول خدا؛رسول جعفریان..

۸) با توجه با اینکه قبل از بعثت پیامبر اسلام ﷺ نبوت حضرت عیسی علیه‌السلام از طرف خداوند رسمیت داشته است پس چگونه است که پیامبر اکرم تا سن ۴۰ سالگی خداپرست و موحد بوده و از آیین مسیحیت پیروی نمی‌کرده است؟

قبل از سخن درباره دین پیامبر، بهتر است اندکی درباره خصوصیات اخلاقی و رفتاری ایشان پیش از بعثت مطالبی را بیان نماییم. این خصوصیات بهترین گواه بر نوع مکتبی است که پیامبر در آن پرورش یافته است. چراکه رفتار هر فرد ریشه در اعتقادات او دارد. پیامبر در غار حرا به تفکر و نیایش می‌پرداخت. خانه خدا را طواف می‌کرد. از بت پرستی به شدت متنفر بود. شراب نمی‌نوشید. قمار نمی‌کرد، از مجالس لهو و لعب قریش گریزان بود. در خصومت‌ها وجنگ‌های قبیله‌ای شرکت نمی‌جست. همواره یار مردم در امور عام المنفعه بود. روح صداقت و پاکدامنی به نحوی در رفتارش موج می‌زد که به امین معروف شد. مجموعه این رفتارها و بسیاری دیگر که شرح آن در این مختصر نمی‌گنجد، به ما می‌فهماند که پیامبر از آیین ویژه‌ای تبعیت می‌کرده است. و چون پیامبر قبل از بعثت بی‌سروصدا، در خلوت انس الهی، خود را آماده پذیرش امر مهم رسالت می‌نمود، این آیین در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است. این ابهام موجب شده که نظارت مختلفی پیرامون دین پیامبر وارد شود و در مقابل بعضی

مانند شیخ طوسی[1] و علامه مجلسی[2] که گفته‌اند پیامبر از شریعت خود بهره جسته است. برخی دیگر قائل شوند که پیامبر پیرو یکی از شرایع قبل از خود بوده است و در مقابل، کسانی مانند سید مرتضی، نظریه توقف را برگزیده‌اند.[3] توقف یعنی نمی‌دانیم که آیا پیامبر به شریعتی از شریعت‌های قبل از خود معتقد بوده است یا نه؟

ولی با توجه به ادله و شواهدی که خواهد آمد، روشن می‌شود که پیامبر از همان ابتدای زندگی، به گونه‌ای اجمالی و ساده با احکام دین اسلام که از طرف خدا به وی الهام می‌شده، آشنا بوده است. این معرفت در حد خود، پیامبر را از مراجعه به سایر شرایع بی‌نیاز می‌کرده است. علامه طباطبایی در تفسیر آیه پنجاه و دوم سوره شوری «ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان» می‌گوید: «پس معنای آیه چنین می‌شود که تو قبل از وحی، روح علمی به کتاب و معارف و شرایعی که در آن است، نداشتی و متصف به این ایمان که بعد از وحی دارا شدی، نبودی، و ایمان و التزام به یک یک عقاید و اعمال دینی نداشتی، و بنابراین آیه مورد بحث منافات ندارد با این که آن جناب، قبل از بعثت هم ایمان به

۱. طوسی، محمد، العده فی اصول الفقه، تحقیق: محمد رضا انصاری قمی، قم: چ ستاره، اول، ۱۳۷۶، جلد دوم، ص ۵۹۰.
۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی، ج ۱۸، ص ۲۷۷.
۳. سید مرتضی، الذریعه الی اصول الشیعه، قسمت دوم، تصحیح ابوالقاسم گرجی، انتشارات دانشگاه تهران: ۱۳۴۸ش.، ص ۵۹۵-۵۹۶.

خدا داشته باشد، و اعمالش هم صالح باشند، چون آن چه در این آیه نفی شده، علم به تفاصیل و جزئیات معارفی است که در کتاب آمده است، و التزام اعتقادی و عملی به آن معارف است، و معلوم است نفی علم و التزام تفصیلی، ملازم با نفی التزام اجمالی ایمان به خدا و خضوع در برابر حق نیست.[1]

دلیل ما بر این مطلب که پیامبر قبل از بعثت، توسط هدایت و لطف الهی به گونه‌ای اجمالی و در حد مقام قبل از رسالت، نسبت به دین اسلام شناخت داشته است، چند چیز است:

۱. حمایت و تربیت الهی پیامبر:

پیامبر از همان ابتدا طفولیت مورد حمایت و لطف خاص خدا قرار داشته است. خداوند به وسیله فرشته‌ای که مراقب پیامبر بوده، او را به راه‌های شایسته هدایت می‌کرده است. علی علیه السلام در باره رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: هنگامی که از شیر گرفته شد، خدا بزرگترین فرشته از فرشتگانش را شب و روز همنشین او فرمود، تا راه‌های بزرگواری را پیموده و خویهای نیکوی جهان را فراهم نمود.[2]

پس عقاید و رفتار پیامبر از همان دوران طفولیت تحت

۱. طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، نشر بنیاد علمی فرهنگی علامه طباطبایی، جلد ۱۸، ص ۱۲۱-۱۲۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، ترجمه: دکتر سید جعفر شهیدی، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چ سوم، ۱۳۷۱، ص ۲۲۲.

نظارت مستقیم خدا بوده است. از طریق چنین ارتباط محکمی بوده که خدا معارف و علوم مورد نیاز پیامبر را در اختیارش گذاشته است. و او را از مراجعه به سایرین بی‌نیاز ساخته است.

۲. امی بودن پیامبر:

پیامبر امی بود. به این معنا که خواندن و نوشتن را نمی‌دانست. امی بودن پیامبر مانع از این بود که بتواند احکام و معارف شرایع دیگر را از کتاب‌های آنها به دست آورد. آن چه از علوم و معارف را که نیاز بود پیامبر فراگیرد، خداوند خود عهده دار آموزش به ایشان بود. به قول ابن خلدون: «پیغمبر امی بود. امی بودن برای او کمال بود، زیرا او علم خویش را از بالا فرا گرفته بود. امّا امّی بودن برای ما نقص است، زیرا مساوی است با جاهل بودن ما.»[1] پیامبر نه تنها از راه مطالعه به دانش شرایع دیگر دست نیافته است، از طریق همنشینی و آمیزش با صاحبان ادیان دیگر نیز از آنها بهره‌ای نبرده است. هیچ گونه شاهدی در این باره که پیامبر از راه مجالست با پیروان آگاه دینی، به دانشی دست یافته باشد، وجود ندارد. وقتی تاریخ حوادث بسیار کوچک و کم اهمیت را به ثبت رسانده است. از جمله این که رسول اکرم در سفری که همراه ابوطالب به شام می‌رفت. ضمن استراحت در

۱. مقدمه ابن خلدون، چ ابراهیم حلمی، ص ۴۹۵.

یکی از منازل بین راه در محلی به نام بصری، برخورد کوتاهی با یک مسیحی به نام بحیرا داشته است، این برخورد توجه تاریخ نگاران را به خود جلب نموده که آیا پیامبر از وی چیزی آموخته است؟ بنابراین اگر پیامبر از آمیزش با پیروان سایر شرایع به کسب دانشی نائل شده بود، حتماً در تاریخ به ثبت می‌رسید.

۳. عدم انتقاد نسبت به ظهور دین اسلام:

هیچ یک از پیروان ادیان، پس از بعثت پیامبر به وی اعتراض نکردند که چرا با وجود تبعیت از دین آنها، اینک از دینشان رویگردان و دین جدیدی را آورده است؟ این مطلب مؤید این نکته است که پیامبر از آئین خاص خود پیروی می‌کرده است. ما ملاحظه می‌کنیم که پس از تغییر قبله مسلمانها از جانب بیت المقدس به طرف کعبه، یهود معترض شدند که چرا قبله خود را عوض کرده‌اند؟

پس اگر پیامبر قبل از بعثت بر اساس یکی از شریعت‌های سابق رفتار می‌نمود، حتماً پس از بعثت و آوردن دین جدید اسلام به وی ایراد گرفته می‌شد که چطور تا به حال از دین آنها که حق بوده تبعیت کرده و اینک خود رأسا به خلق دین جدید دست زده است.

۴. تحریف شرایع در زمان پیامبر:

شرایع و ادیان در زمان پیامبر، دستخوش تحریف و

بدعت‌های فراوانی شده بودند. به گونه‌ای که از دینی که صاحبان آن شرایع از جانب خدا برای مردم آورده بودند، فاصله زیادی گرفته بودند. جان دیون پورت در این باره می‌گوید: «در زمان ظهور محمد، مردم از تبعیت عقاید دینی منحرف گردیده و غرق در غوغای بی‌پایان جرّ و بحث و سرگرم مباحثی بودند که در درجه دوم از اهمیت بوده و مردم عربستان از درک اساسی‌ترین موضوع، یعنی روح فلسفه ادیان که عبارت از پرستش بی‌شائبه ذات ربوبیت است، محروم بودند، و در عوض مانند سایر بت پرستان همزمان خودشان، به شدیدترین صورتی در دریای خرافات و اوهام غوطه ور بودند.»[1]

و بر پیامبر خدا شایسته نبود که از دین تحریف شده پیروی کند. وچون به زودی در قالب اسلام حقیقت آن ادیان را بر همگان روشن می‌ساخت، در آن حال مأموریت بیان حقیقت آنها را نداشته است. پس از بعثت بود که خداوند پیامبر را مأمور نمود در قالب کتاب آسمانی جاودانه‌اش قرآن، سرگذشت واقعی انبیاء را بیان و آنها را از تحریف و اسطوره پردازی نجات بخشد.

۵. عدم وجود زمینه اجتماعی مناسب:

از جنبه دید جامعه شناسانه هم که به مسئله تبعیت

۱. جان دیون پورت، عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ترجمه سید غلامرضا سعیدی، انتشارات دار التبلیغ، ص ۴-۵.

پیامبر از دین خاصی، بنگریم. زمینه اجتماعی مناسبی برای چنین پذیرشی در کار نبوده است. نگاهی اجمالی به وضعیت پیروان ادیان و مشرکین عربستان، این معنا را به خوبی آشکار می‌سازد.

«وضع سیاسی کشور (عربستان) بالملازمه، تکلیف عقاید دینی مردم را معین کرده بود، به این بیان که هر جا نفوذ یونانی‌ها و حبشی‌ها وجود داشت، طبعاً دیانت مسیحی برتری داشت. عقاید مجوسی و هم چنین تعلیمات مانوی که بر اساس ثنویت قرار گرفته بود و پیروان این عقاید و قوه متضاد (خیر و شر) را مؤثر در جریان امور می‌پنداشتند، در کشور ایران رواج داشت، و در سایر نواحی عقیده بت پرستی حکومت مطلقه داشت... چون جهودها، عربستان را محیط آزادی تشخیص داده بودند، برای نجات از مظالم رومی‌ها به این کشور پناه برده بودند. مسیحی‌ها نیز به این کشور پناهنده شده بودند تا از فشار قتل و غارت نسطوریانی که طرفدار کلیسای یونان بودند و هم چنین از زحمت معارضه و جر و بحث‌ها آرین‌ها، رهایی یابند.»[1]

این وضع نشان می‌دهد که اوضاع نابسامان و متشتتی از افکار و عقاید، بر جامعه عربستان حاکم بوده است. به نحوی که مردم جهت رهایی از چنین بن بستی لحظه شماری

۱. همان.

می‌کردند. پیوستن پیامبر در آن موقعیت حادّ به دینی خاص، موقعیت آینده اسلام را از نظر راحتی پذیرش همه فرقه‌ها و گروه‌ها، به هم می‌زد.

خلاصه این که پیامبر قبل از رسالت، به نحو اجمالی و ساده با احکام دین اسلام آشنا بوده است. هیچ یک از شرایط تربیتی پیامبر و وضعیت ادیان و پیروان‌شان در عربستان، اجازه نمی‌داده که پیامبر از دین دیگری تبعیت کند. از نظر تربیتی خداوند فرشته‌ای را مأمور نموده بود تا بهترین راه‌ها و برترین اخلاق را به پیامبر بیاموزند. و به واسطه امی بودن و برخورداری از قلبی صاف و بی‌آلایش اولاً قابلیت پذیرش وحی الهی را یافته و ثانیاً بهانه‌ای به دست کسی نیفتد که بگوید معارف قرآن و سخنان پیامبر، نسخه برداری شده از کتاب‌های دیگران است. و چون پیامبر تنها از دین خود تبعیت کرده بود، پیروان سایر ادیان نمی‌توانستند بعدها وی را متهم کنند که اینک پیامبر خود داعیه دار دین جدیدی شده و از دین گذشته خود اعراض کرده است. و پیامبر با عدم پذیرش سایر شرایع تعادل قوایی را که میان ادیان و سایر گروه‌های موجود در عربستان، ایجاد شده بود را بر هم نزده و راه را برای پذیرش آسانتر همه آنها هموار نمود. و اصولاً چگونه می‌توان انتظار داشت پیامبری که خود بعدها داعیه‌دار کاملترین دین خواهد بود، از ادیان و شرایع تحریف شده زمان خود تبعیت نماید.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. خاتم پیامبران، محمد ابوزهره، ترجمه حسین صابری، ج اول.

۲. فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، ج اول.

۹) چرا خدا پیامبر اکرم ﷺ را از مردان پارسی انتخاب نکرد؟ با توجه به این که علم در ایران بسیار پیشرفت کرده بود و کار پیامبر بسیار آسان می‌شد؟

خداوند، انسان را برای رسیدن به تکامل و سعادت خلق نمود، و او در مسیر رسیدن به این تکامل ناچار است نسبت به منشأ سعادت و کمال حقیقی و رفتار و اعمال نیک و بد، شناخت صحیح حاصل نماید. در این راستا، هر چند شناخت حسی و عقلی انسان، مورد نیاز است ولی چون این شناخت محدود و ناقص است، برای رسیدن به هدف مورد نظر کافی نمی‌باشد. با توجه به این مطلب، حکمت خداوند اقتضاء می‌کند تا افرادی را به عنوان پیامبران خویش، جهت هدایت انسان‌ها به سوی سعادت و کمال حقیقی بفرستد، این امر، به طور اجمال، ضرورت آمدن پیامبران از جانب خداوند را روشن می‌سازد.[۱]

حال در پاسخ به این سئوال می‌گوئیم: نبوت و پیامبری، مقام بسیار رفع و بلندی است. کسی که عهده دار مسئولیت رسالت می‌شود باید از صلاحیت و لیاقت کامل برخوردار باشد.

روح و ضمیر پیامبر باید از آلودگی‌های مادی و هوی و هوس‌ها، پاک باشد، او باید در مقابل مشکلات و

۱. مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش عقاید، دوره ۳ جلدی، ص۱۷۷ ـ ۱۸۷، چاپخانه سپهر، چاپ پنجم.

دشواری‌های راه رسالت صبور بوده، از هرگونه خطا و اشتباه در این مسیر برحذر باشد. ظرفیت معنوی و روحی پیامبر اکرم، باید در حدّی باشد که بتواند، معارف والای وحی را از عالم قدس دریافت کند و به عبارت دیگر تحمل پذیرش آن را داشته باشد.[1]

مسئولیتی که این چنین خطیر بوده و ظرفیت بالائی را می‌طلبد و از اموری است که مربوط به سعادت و شقاوت ابدی انسان‌ها می‌شود، تعیین و انتخابش به دست خداوند متعال است، چون اوست که بر همه هستی آگاه است و از همه استعدادها و ضمیرها با خبر می‌باشد، می‌داند که، کدام بنده‌اش صلاحیت و شایستگی رسیدن به این مقام را داراست. خداوند حکیم است که همه شرایط و مصلحت‌ها را در نظر می‌گیرد و به حکمت و علم خداوندی خویش این مأموریت را به هر بنده‌ای از بندگان خویش که حکمتش اقتضاء کند، واگذار می‌نماید، و چون عادل است هر کس را که مستحق و لایق این مقام باشد برمی‌گزیند.[2]

حال که این مطلب به حکم عقل و وجدان روشن شد، دیگر مجال آن نیست که بنده در برابر حکمت خداوند

۱. شهید مطهری، مجموعه آثار، ج۲، ص۱۵۶، انتشارات صدرا؛ تفسیر نمونه، ج۲۱، ص۴۹، ناصر مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیه، چاپ ۱۳۷۴ش؛ نرم افزار جامع التفاسیر، نور.

۲. مجموعه آثار، همان؛ بدایه المعارف، ج۲، خرازی، سید محسن ص۲۲۵. ۲۲۳، موسسه نشر اسلامی، چاپ نهم؛ سایت کانون گفتمان قرآنی، عقاید، راهنما شناسی، خصوصیات انبیاء و جانشینانشان به نشانی: www.askyuran.ir.

اشکال کند و در آنچه مربوط به امور اداره عالم و هدایت تشریعی بندگان است، و از مختصات مقام ربوبی و الهی است، دخالت نماید چرا که، علم انسان محدود و ناقص است و خود او نیز به این مسئله اعتراف دارد، حال انسان‌ها با علم ناقص خویش چگونه می‌توانند تشخیص دهند کسی صلاحیت این مقام را دارد و یا چگونه می‌توانند حکمت و مصلحت و شرایط لازم را در نظر بگیرند. انسانی که اصلا اساس پیامبری و نبوت، برای هدایت اوست و چون خودش به تنهائی نمی‌توانست سعادت حقیقی را تشخیص دهد و محتاج به ارتباط با عالم قدس بوده پیامبر بر او نازل شده است، موجودی که در این حد نیازمند است، نمی‌تواند مصالح و حکمت‌های حقیقی کارهای خداوند را تشخیص دهد و جز آنکه از طریق پیامبران و امامان به او رسیده نمی‌تواند علم پیدا نماید، پس نباید در اموری که مربوط به ذات مقدس پروردگار می‌باشد دخالت نماید.

از بیان این مطلب، روشن می‌شود که آنچه به نظر انسان می‌آید و فکر می‌کند که فلان امر و یا امور، در تعیین و انتخاب پیامبر، دخیل است، نمی‌تواند صحیح باشد و اینکه چون علم در منطقه‌ای پیشرفت کرده است نمی‌تواند بگوید که دلیل آن باشد تا پیامبر نیز حتما از میان آنان انتخاب شود. خلاصه بحث اینکه، چون پیامبر سفیر خداوند است و امور سفیر و تعیین او نیز به دست فرستنده او می‌باشد،

انسان‌ها را مجال و اجـازه‌ای نیست تا در این امـور دخالت کرده و اظهار نظر نمایند. علاوه بر اینکه، این مطلب که ایران از نظر علمی پیشرفت بسیار بالایـی داشـته و اعـراب هیچ پیشرفتی نداشتند صحیح نیست و نیاز به بررسی دقیق تاریخی دارد. افزون بر این اگر پیشرفت مادی ملاک تعیین پیامبر باشد، رومیان در آن زمان پیشرفت بیشتری نسبت به ایران داشته‌اند پس باید پیامبر از میان آنان ظهور می‌کرد.

حال برای آنکه مطلب، بیشتر آشکار گردد و جای هرگونه سئوال و دور از ذهن شمردن این مطالب، از بین برود، از خود قرآن در این زمینه، ۲ شاهد ذکر می‌کنیم. البته قبلا بیان این نکته ضروری است که آنچه در قرآن آمده، سخنان مشرکان زمان پیامبر اکرم ص بوده است که در مقام عناد و لجاجت و تعصب‌های قومی و قبیله‌ای، انتظار داشتند که بر بزرگان آنـان وحی نـازل شـود یعنی می‌گفتند اگر پیامبری امر بزرگی است و واقعا پیامبر فرستاده خداوند است، باید بر بزرگان ما نـازل می‌شد، خلاصه آنچه غـرض مشرکان بـوده، عناد و لجاجت بوده است، و این سئوال در صدد آن نیست و لکن چون اصل مطلب یکی است و به سئوال از انتخاب پیامبر بر می‌گردد ما به این ۲ شاهد، اشاره می‌کنیم:

مورد اوّل: آیه ۱۲۴ سوره انعام می‌باشد که خداوند متعال در آن چنین می‌فرماید: «چون آیه‌ای بر آنها نازل شد، گفتند که ما ایمان نمی‌آوریم تا آنگاه که هر چه به پیامبران خدا داده

شده به ما نیز داده شود، بگو: خدا داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد، به زودی به مجرمان به کیفر مکری که می‌ورزیده‌اند از جانب خدا، خواری و عذاب شدید خواهد رسید» همان گونه که در ترجمه آیه مشاهده می‌شود، مشرکان چنین درخواستی را از پیامبر اکرم ص داشتند، که خداوند به رسول خدا می‌فرماید به آنها بگوید که خدا داناتر است، رسالت خود را در کجا قرار دهد، همان طور که از آخر آیه بر می‌آید خداوند متعال، بر این درخواست بی‌مورد و معاندانه، وعده عذاب می‌دهد و همین مطلب می‌رساند که چنین سئوالاتی، اگر توجه نشود، ممکن است انسان را به عناد و دشمنی بکشاند و این جایگاه خطرناکی است.[1]

مورد بعدی آیه ۳۲ سوره زخرف می‌باشد، «گفتند: چرا این قرآن بر مردی از بزرگمردان آن دو قریه نازل نشده است» منظور از ۲ قریه، ۲ شهر مکه و مدینه می‌باشد، از تفاسیر چنین بر می‌آید که مشرکان انتظار داشتند قرآن که به عنوان وحی از جانب الهی بر پیامبر نازل شده بود، بر یکی از بزرگان و ثروتمندان مکه و مدینه نازل می‌شد، اینان چون با معیارها و ملاک‌های مادی خویش، همه چیز را می‌سنجیدند، فکر می‌کردند مال و ثروت می‌تواند زمینه را برای شایستگی مقام نبوت به وجود آورد، آنان تصور می‌کردند، ثروت و مقام و شهرت، باعث نزدیکی و قرب به خداوند می‌شود، لذا تعجب

۱. تفسیر نمونه، ج۵، ص۴۳۰-۴۳۳.

می‌کردند که اگر قرآنی از جانب خداوند، نازل شده پس چرا بر بزرگان آنان ابلاغ نشده است، ولی چنانچه گذشت، ملاک‌ها و معیارهای انسانی و مادی نمی‌تواند ملاک کارهای خداوند حکیم و عادل قرار بگیرد لذا خداوند در جواب آنها می‌فرماید: «آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟ حال آنکه ما روزی آنها را در زندگی دنیا میانشان تقسیم می‌کنیم، و بعضی را به مرتبت، بالاتر از بعضی دیگر قرار داده‌ایم...».[1] از این قسمت آیه فهمیده می‌شود که، انسان‌هایی که در شئون مادی و دنیوی خویش و در باب روزی و رزق مادی خود و تقسیم آن از طرف خداوند بین بندگان دخالتی ندارند، چگونه انتظار دارند که در تعیین پیامبری که به بیان آیه شریفه، رحمت خداوند است و مقام والای معنوی است و از همیت فراوان برخوردار می‌باشد، دخالت داشته باشند، و خواستشان این باشد که به آنها هم وحی نازل شود.[2]

پس روشن شد که امر انتخاب پیامبر به دست خداوند است و مصالح و ملاک‌های حقیقی آن را نیز فقط خود او می‌داند و تشخیص می‌دهد، و جز آنچه از طریق پیامبران و امامان خویش به ما رسیده است، بر چیز دیگری از این مصالح آگاهی نداریم. حال که انتخاب پیامبر به دست

۱. سوره زخرف، آیه ۳۲.

۲. تفسیر المیزان، ترجمه موسوی همدانی، سید محمد باقر، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم: ج۱۸، ص۱۴۸-۱۴۵؛ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۲۱، ص۴۸-۵۱.

اوست و او چون به جهان هستی آگاه است، شایسته‌ترین افراد را برای این منظور بر می‌گزیند، با توجه به این مطلب، مطالعه در سیره و روش زندگی پیامبر اکرم ص و احوالات ایشان می‌تواند ما را به گوشه‌ای از آن صلاحیت و لیاقت حقیقی که در وجود مبارک ایشان بوده است رهنمون سازد.[1] چنانچه امیر المومنین درباره فضیلت ایشان می‌فرمایند: «خانواده او نیکوترین خانواده، و درخت وجودش از بهترین درختانی است ک شاخه‌های آن راست و سیره‌های آن سر به زیر و در دسترس همگان است».[2] یا در جای دیگر می‌فرمایند: « تا اینکه خدا محمد ص را برانگیخت، گواهی دهنده، بشارت دهنده، هشدار دهنده پیامبری که بهترین آفریدگان در خردسالی، و در سن پیری نجیب‌ترین و بزرگوارترین مردم بود، اخلاقش از همه پاکان پاک‌تر و باران کرمش از هر چیزی بادوام‌تر بود».[3]

در این باره به نکته دیگری نیز می‌توان اشاره کرد و آن این که بر اساس حکم عقل به لزوم هدایت بشر و حکم نقل و آیات قرآنی، در میان همه اقوام و ملت‌ها، هادیان و پیامبران الهی در طول تاریخ مبعوث شده‌اند و هیچ مردمی بی‌بهره

۱. شهید مطهری، مجموعه آثار (سیری در سیره نبوی)، تهران: انتشارات صدرا، جلد ۱۶.
۲. نهج البلاغه، ترجمه دشتی، محمد، چاپ دفتر تبلیغات اسلامی، انتشارات پارسایان، چاپ هفت، ص ۳۰۳، خطبه ۱۶۸.
۳. همان، ص ۱۶۳، خطبه ۱۰۵.

از وجود انبیاء و تعالیم آنها نبوده‌اند، چنان که پیام پیامبر اسلام ص نیز به فاصله اندکی به غالب نقاط جهان ابلاغ شد بنابراین استعدادهای کل بشر در خدمت ادیان بوده است.

۱۰) در پذیرش دین خدای متعال در آیه کریمه لا اکراه فی الدین به انسانها اختیار داده‌است، چرا این اختیار در خارج شدن از دین وجود ندارد و فرد مرتد محسوب می‌شود؟

تبیین رابطه میان بحث ارتداد و آزادی عقیده از دیرباز مورد توجه اندیشمندان، در حوزه‌ی کلام اسلامی بوده‌است، اما امروزه با مطرح شدن مقولات و مفاهیم نوینی همچون حقوق بشر، اهمیتی دو چندان پیدا کرده‌است. موضوع مذکور از زوایای مختلف قابل بحث و بررسی است؛ از جمله درباره علت و چرایی عدم جواز خروج از دین و نیز رابطه حکم ارتداد با آزادی و بالاخره بحث درباره مجازات وضع شده از ناحیه شرع برای شخص مرتد.

در این جوابیه‌مختصر می‌کوشیم با ذکر مقدماتی پاسخگوی مباحث مطرح شده باشیم.

الف. تبیین پرسش

همان گونه که عرض شد سؤال مذکور با همین شکل و صورت‌اش از جمله پرسشهای مطرح در سالهای اخیر است که با تبیین‌های مختلف در عرصه مطبوعات مورد توجه قرار گرفته‌است، از باب نمونه به یک مورد آن اشاره می‌کنیم: مجله کیان در یکی از شماره‌های خود می‌نویسد: «به راستی اگر بشر در انتخاب دین آزاد است و هیچ اکراه و فشاری قابل قبول نیست، چگونه می‌توان در استمرار آن کسی را مجبور کرد؟ زیرا ملاک در هر دو یک حقیقت است و آن عدم قابلیت

اجبار در عقیده است. اگر این اصل را بپذیریم تفاوتی در شروع واستمرار آن نخواهد بود، پس انسان در گزینش هر آیینی آزاد و رها می‌باشد[1]».

به عبارت دیگر، آزادی عقیده متضمن چند آزادی است:

الف. آزادی برای نفی هرگونه عقیده؛

ب. آزادی برای پذیرش هر گونه عقیده؛

ج. آزادی برای تغییر هر عقیده به عقیده دیگر.

ایجاد محدودیت در هر یک از این موارد سه گانه، آزادی عقیده را با دشواری رو به رو می‌سازد و چون در بخش سوم، ورود به اسلام، مجاز، ولی خروج از آن ممنوع و تحت عنوان «ارتداد» قابل پیگرد و مجازات است، از این رو، این سؤال مطرح می‌شود که چگونه می‌توان گفت که در اسلام آزادی عقیده به شکل کامل، حمایت و تأیید شده‌است؟

ب. ممنوعیت خروج از دین، مختص اسلام نیست

ارتداد از موضوعاتی است که در ادیان مختلف، جرم شناخته شده‌است، و برخی حقوقدانان بر این باورند که در همه ادیان جرم شمرده می‌شود.[2] در عصر ساسانیان در مزدائیزم نیز در قوانینی برای آن، کیفر پیش بینی کرده بودند،

۱. کیان، شماره ۴۹، ص ۱۴.

۲. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، جلد ۱، ص ۲۵۶.

چنان که فردوسی می‌گوید:

که زردشت گوید به استا و زند

که هر کس که از کردگار بلند

بپیچد به یک سال پندش دهید

همان مایه سودمندش دهید

پس از سال اگر او نیاید به راه

کشیدش به خنجر به فرمان شاه

در متون مقدس مسیحیت نیز از قتل کسانی که دین را رها کنند، فراوان سخن به میان آمده‌است.[1]

با توجه به شواهدی که از ادیان مختلف دراین باره وجود دارد، مجازات مرتد را باید ماده‌ای مشترک در همه قوانین ادیان دانست.[2]

باید توجه داشت که آیه «لا اکراه فی الدین» ناظر به بحث پذیرش دین است و ارتباطی با بحث خروج از دین ندارد. این آیه حاکی از یک واقعیت درونی بشری است و آن این که پذیرش هیچ اعتقادی از راه جبر به دست نمی‌آید، چرا که پذیرش از مقوله امور قلبی است که تنها از رهگذر دل دادگی و اختیار به دست می‌آید و حتی اظهار زبانی از اعتقاد قلبی

۱. ر.ک: سفر تثنیه، فصل ۱۷، آیه ۲۵؛ فصل ۱۳، آیه ۶۱۶، رساله پولس، باب ۶.
۲. ر.ک: هیکل، محمد حسین، الحکومه الاسلامیه، ص ۱۲۲.

کشف نمی‌کند، پس همان گونه که در پرسش نیز اشاره شده آیه مذکور ناظر به بحث پذیرش دین است نه خروج از آن، امّا باید دید حکمت محدودیتهای وضع شده توسط دین برای خروج از آن چیست.

در این گفتار می‌کوشیم حکمتهای مختلفی که توسط برخی اندیشمندان اسلامی ارایه شده‌است را ذکر کنیم.

ج. تبدیل حکمت ممنوعیت خروج از دین و وضع مجازات بر آن

مقدمه باید بدانیم که از آن جایی که آگاهی انسانها به اسرار احکام به جز موارد ذکر شده در آیات و روایات کامل نیست،لذا آن چه که گاه علت نامیده می‌شود بیشتر جنبه حکمت داشته و در همین حد از اعتبار است و وقتی فلسفه حکم، در متون دینی بیان می‌شود، نباید آن را ضرورتاً علت تلقی کرده و حکم را تنها دایر مدار آن دانست. بلکه چه بسا ممکن است این فلسفه در حد حکمت تشریع باشد. اینک به حکمت‌های ممنوعیت خروج از دین و در نتیجه وضع مجازات بر آن می‌پردازیم.

۱. آثار و تبعات سیاسی: در همه نظامهای سیاسی، اقدام برای براندازی جرم است. و چون در نظام سیاسی اسلام عقیده دینی پایه و اساس آن را تشکیل می‌دهد، از این رو ارتداد اقدام برای براندازی تلقی می‌گردد. در حقیقت، همه نظام‌های حقوقی و از آن جمله اسلام، اتفاق نظردارند که

براندازی اقدامی مجرمانه و قابل تعقیب و مجازات است و آن چه بین اسلام و قوانین امروزی تفاوت می‌کند تحلیل‌شان از موضوع ارتداد است که از نظر فقه اسلامی، مصداق براندازی شمرده می‌شود، زیرا مکتب، زیر بنای نظام اسلامی است و برای پاسداری از کیان نظام، به ناچار باید جلوی ارتداد را گرفت. ولی در نظامهای سیاسی دیگر، چون دین نقشی در نظام اجتماعی ندارد و دولت صرفاً بر مبنای قوانین بشری شکل می‌گیرد، لذا تغییر عقیده دینی، براندازی به حساب نیامده وضع قانونی ندارد، ولی به هر حال، در آن نظام‌ها هم نسبت به تفکری که اساس نظم اجتماعی مقبول را تهدید می‌کند، چنین حساسیتی وجود دارد و با آن برخورد می‌شود. این پاسخ تا حدودی در کلمات شهید مطهری دیده می‌شود.[1]

۲. آثار و تبعات اجتماعی: ارتداد، از مصادیق «تعدی به حقوق دیگران» است، زیرا محیط پاک عقیده و ایمان را آلوده می‌سازد و از این نظر جامعه را در معرض تباهی قرار می‌دهد، و با توجه به این که ایمان و عقیده نقش بنیادین در رفتار و اخلاق انسانها دارد، از این رو، مرتد نه تنها خود را به شقاوت می‌افکند بلکه با آشکار کردن انحراف خویش، دیگران را نیز در معرض سقوط فکری و اخلاقی قرار می‌دهد. پس حساسیت اسلام درباره ارتداد از حساسیت اسلام درباره هویت جامعه اسلامی برمی‌خیزد، زیرا در چنین جامعه‌ای،

۱. مطهری، مرتضی، یادداشت‌های استاد مطهری، جلد ۲، ص ۳۱۶.

اظهار اسلام به معنای التزام به نظمی خاص و پذیرش هویتی ویژه است. از این رو متقابلا ارتداد؛ نوعی سرکشی و عصیان بر علیه هویت عمومی جامعه به شمار می‌آید که موجب اخلال در آرامش جامعه می‌شود و البته شورش برجامعه در دایره خیانت بزرگ قرار می‌گیرد.[1]

باید توجه داشت که در جهان امروز آزادی مطلق از منظر هیچ مکتبی پذیرفته نیست، امّا بحثها و اختلاف نظرها درباره قیودی است که می‌تواند این آزادی مطلق را محدود سازد.

آن چه امروزه در مغرب زمین به عنوان نظریه غالب درباره حریم آزادی و مؤلفه‌های محدودیت آفرین آن ارائه شده، قید «عدم تجاوز به آزادی دیگران» است، یعنی انسان تا جایی آزادی عمل دارد که به آزادی دیگران و حقوق آنها لطمه وارد نشود.

اگر ما همین را بپذیریم، باز هم برخورد با ارتداد و نشر آن قابل هضم خواهد بود. چرا که اعلام ارتداد و نشر افکار ملحدانه، جز آلوده سازی فضای جامعه و تزلزل ایمان افراد و به عبارتی، تعدی به حقوق دیگران که داشتن فضای ایمانی و اعتقادی سالم است، نخواهد بود.

گو این که از منظری دیگر، در این جا حق‌الله که بزرگترین موجود حق دار است، نیز پایمال شده است.

۱. فضل الله، سید محمد حسین، آزادی و دموکراسی، مجله علوم سیاسی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۴.

۳. آثار و تبعات فردی: از آن جایی که اسلام دین حق و تنها آیین مقبول نزد پروردگار است خروج از آن نتیجه‌ای جز انحطاط و شقاوت دنیوی و اخروی را در برنخواهد داشت. از این روست که اسلام در برابر چنین انحطاط و پسارفتی جبهه گیری کرده و آن را ممنوع می‌سازد. آیا می‌توان به ادعای آزادی عقیده خروج از دایره حق و غوطه‌ور شدن در منجلاب فساد و تباهی و انحطاط را جایز شمرد؟

روشن است که دو حکمت نخست مبین ممنوعیت ارتداد و بایستگی مجازات مرتد در صورت اعلام و تبلیغ افکار الحادی در جامعه مسلمانان، می‌باشند؛ ولی اگر شخص مرتد افکار خود را نشر ندهد، هیچ گاه مستحق مجازات دنیوی نخواهد بود. امّا حکمت سوم بیانگر ممنوعیت این رویگردانی از آیین حق است که در این صورت نیز، ارتداد اگر چه کیفر دنیوی ندارد امّا جایز شمرده نمی‌شود.

نتیجه گیری:

همه ادیان، به بریدن از دین و جدا شدن از مسلک، حساسیت دارند و این ممانعت برای جلوگیری از دفع و خروج به مراتب بیش از تلاش برای جذب و ورود است. زیرا کسی که مکتبی را ترک کند، عملا درباره آن، اعلام بی‌اعتباری کرده و صلاحیت آن را برای سعادت بشر مخدوش معرفی می‌نماید و در نتیجه، در اطمینان و اراده دیگر مؤمنان به

آن آیین نیز خلل به وجود می‌آورد. از این نظر ورود و خروج حکم متفاوتی پیدا می‌کند. چنان که در مقررات نظامی، فرار از جبهه جنگ، جرم تلقی می‌شود. حتی اگر برای حضور یافتن در جبهه نبرد، الزامی هم وجود نداشته باشد. و لذا کسانی که آزادانه وارد شده‌اند حق خروج آزادانه ندارند. این امر مانند مسافری است که با انتخاب سفر هوایی و یا دریایی و شروع آن، باید مقررات خاص سفر را ملتزم شود و چه بسا تخلف او از مقررات تحمیل‌ها و فشارهایی را برای او به وجود آورد.

اساساً می‌توان گفت همه جوامع به نوعی برای خروج از آن چه آن را تمام هویت خود می‌دانند سختگیرند مثلاً امروزه ملیت معیار هویت مهمی برای جوامع است؛ تابعیت یک شخص نسبت به یک ملیت اجباری نیست، ولی اگر کسی پس از قبول تابعیت آن را انکار کرد و تابعیت دیگری را پذیرفت، مورد نفرت آحاد آن ملت واقع می‌شود. و گاه برای آن مجازات هم وضع می‌کنند، علت آن هم این است که تغییر تابعیت به نوعی توهین به ملیت سابق و موجب تضعیف روحیه ملی است.

بر همین قیاس آزادی عقیده در بخش تغییر عقیده، دارای ابعاد گوناگون و آثار مختلفی در جامعه است که هیچ آیینی نمی‌تواند درباره آن بی‌تفاوت باشد، آن چه در دین اسلام موضوع را اهمیتی مضاعف می‌بخشد، آن است که دین مبنای هویت جمعی و پیوندهای اجتماعی مسلمانان

است و در روابط خانوادگی، امور مالی، جزایی و غیر اینها تأثیر مستقیم دارد. در قوانین حقوقی اسلام در زمینه طهارت، ارث، نکاح، طلاق، حدود و قصاص و بسیاری ابواب دیگر، پیوسته دین عامل تعیین کننده به حساب می‌آید و در جامعه دینی و حکومت دینی، شهروندی مقوله‌ای عادی از هویت دینی نیست، به علاوه که در مدیریت جامعه نیز مذهب به عنوان شرط اصلی دولتمردان و نیز سمت دهنده به برنامه‌ها و فعالیت‌های آنان، سهم تعیین کننده‌ای دارد. گذشته از آن که اعتقاد دینی و اسلامی منبع اصلی تربیت و معنویت در مسلمانان شمرده می‌شود و اخلاق شاخه‌ای است که از عقیده اسلامی ارتزاق می‌کند.

بر این اساس،ارتداد و روی گردانی از اسلام صرفا تغییر عقیده به حساب نمی‌آید، بلکه در اثر آن همه ابعاد روحی و فکری و همه پیوندهای اجتماعی و سیاسی شخص دچار بحران می‌شود و این دگرگونی عمیق با تغییر هیچ عامل دیگری در زندگی از قبیل ملیت یا جنسیت قابل مقایسه نیست.

اگر در این جا عوامل بیرونی از جامعه و دولت اسلامی را هم ضمیمه کنیم که با اهداف خاص سیاسی و به انگیزه توسعه طلبی و سلطه جویی بر مسلمانان، آنان را به بازگشت از آیین خود ترغیب و تحریک می‌کنند، اهمیت موضوع افزون شده و چشم‌پوشی در برابر آن هرگز معقول به نظر

نمی‌رسد. البته ممانعت از ارتداد هرگز با ایجاد محدودیت در پژوهشهای اعتقادی و طرح پرسشهای فکری و میدان یافتن گفت و گوهای دینی تلازم ندارد. زیرا آزادی پژوهش مورد قبول اسلام بوده و در همان عصری که رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام بر کیفر مرتدان تأکید می‌ورزیدند، زمینه بحث و گفت و گوهای آزاد را هم برای پژوهشگران فراهم می‌آوردند و آنان را از آزادی و امنیت کامل برخوردار می‌کردند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- مجله کلام اسلامی، ش ۴۱، مقاله ارتداد، آزادی اندیشه و آزادی بیان.

۱۱) خداوند متعال می‌فرماید: این کتاب آسمانی را نازل کردیم تا مردم مکه و اطراف آن را به پاداش الهی بشارت دهی. خدای تعالی هیچگاه مردم را به خاطر غفلت مجازات نمی‌کند، بلکه قبلاً برای راهنمائی آنها رسولانی می فرستد تا در قیامت عذری نداشته باشند. رسولی که خداوند برای فارسی زبانان فرستاده چه کسی است؟

خدای متعال در قرآن فرموده ما هر رسولی را برای هر قومی به زبان خودش فرستادیم تا مردم را ارشاد کند.[۱]

مقصود از ارسال رسل به زبان قوم این است که رسولانی که فرستاده ایم هر یک اهل همان زمانی بوده اند که مأمور به ارشاد اهل آن شده اند حال چه آنکه آن پیامبر خودش هم از اهل همان محل باشد و از همان نژاد باشد و یا آنکه مانند حضرت لوط از اهالی سرزمین دیگر باشد ولی با زبان قومش با آنها صحبت کند. لذا پیامبران اولوالعزم که دعوت عمومی داشتند دیگرانی را هم که غیر قوم خودشان بودند دعوت می‌کردند. مثل حضرت ابراهیم علیه‌السلام که سریانی زبان بوده ولی اعراب حجاز را به انجام حج دعوت می‌کرد. و موسی علیه‌السلام که عبری بود و قوم فرعون که قبطی بودند را دعوت می‌کرد. یا پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله که عرب زبان بود ولی یهود و نصاری و رومیان و... را به اسلام دعوت می‌کرد.

لذا احتمالی که برخی بزرگان مثل علامه طباطبائی در مورد معنای این آیه داده اند این است که خدا مسأله ارسال رسل

۱. سوره ابراهیم، آیه ۴.

و دعوت دینی را بر اساس یک کار غیر عادی و غیر قابل فهم برای مردم انجام نداده بلکه انبیاء را فرستاده تا با زبان عادی و گفتگو با مردم، آنها را دعوت کنند.[1]

و لذا قرار نیست حتما به همان زبان تکلم مردم دعوت انجام شود، چنان که بعضی روایات در مورد پیامبر اسلام آمده خدا ایشان را برای همه انسان ها از عرب و عجم فرستاده است و این در حالی است که زبان عجم ها عربی نبوده است[2] یا در آیاتی آمده ﴿و ما ارسلناک الا کافه للناس﴾[3]؛ یعنی برای همه مردم آمده است، نه فقط برای عرب ها».

لذا می‌توان این احتمال را داد که مراد از لسان قوم در آیه تنها لغت و زبان مردم نیست. زیرا گاهی ممکن است. گوینده‌ای به زبان مردم سخن بگوید ولی نفهمند پس می‌تواند مراد از لسان قوم آسان بیان کردن دستورات الهی باشد.[4]

امّا اگر این احتمالات هم پذیرفته شود، در مورد اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فارسی زبان بوده یا نه باید بگوئیم با تحقیق و بررسی که در دایره المعارف ها انجام شد برخی ها زرتشت را به عنوان پیامبر فارسیان ایران معرفی کرده اند.[5]

۱. علامه طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج۱۲، ص۲۰، (ترجمه).
۲. ملامحسن فیض، الاصفی فی تفسیر القرآن به نقل از خصال شیخ صدوق، ج۲، ص۴۲۵، ح۱.
۳. سوره سبأ، آیه ۲۸.
۴. قرائتی، محسن، تفسیر نور، ج۶، ص۲۶۰، و کوثر، ج۵، ص۵۸۶، نوشته یعقوب جعفری.
۵. حسینی دشتی، سید مصطفی، معارف و معاریف (دایره المعارف جامع

اگر آیه قرآن می‌فرماید، پیامبر اسلام ﷺ برای انذار مردم کعبه و اطراف آن آمده است چگونه ما ادعای جهانی بودن دین اسلام را داریم یا به عبارت دیگر اگر پیامبر اسلام برای همه جهان آمده بود چرا فقط در مکه و بعد در مدینه و اطراف آن بوده و خلاصه تکلیف بقیه جهان چی می‌شده و چگونه باید الگو پذیری می‌کردند.

در پاسخ مقدمتاً این مطلب باید لحاظ شود که اتفاقاً این ایرادی بود که یهودیان و بعضی از مذاهب دیگر مطرح کرده اند و به گمان خود این حربه‌ای محکم در برابر جهانی بودن اسلام است که خود قرآن اسلام را به منطقه خاص یعنی مکه و اطراف آن محدود می سازد.

امّا برای حل این شبهه باید در کلمات این آیه یعنی «ام القری» و «من حولها» دقت شود. قریه در قرآن به معنی هرگونه آبادی است اعم از کوچک یا بزرگ مثلا در سوره یوسف از مصر به عنوان قریه نام برده شده یا در آیه ۹۶ سوره اعراف اهل القری به معنی همه مردم آبادیها نام برده شده است. مطلب دیگر اینکه می دانیم در روایات وقتی مسأله گسترش زمین و دحوالارض مطرح می‌شود می‌گویند اولین نقطه خانه کعبه بوده که از زیر آب در آمده است. و لذا سرزمین مکه اولین آبادی بوده و اولین نقطه‌ای بود، که از

اسلامی)، چاپ آرایه، ج۶، ص۲۸.

آب در آمده. امّا کلمه أم به معنای اصل و اساسی و ابتدا و آغاز هر چیزی است. لذا با توجه به معنی «قریه» و کلمه «ام» این نتیجه را می‌توان گرفت که اگر به مکه ام القری می‌گویند به خاطر این است که آغاز پیدایش تمام خشکیهای روی زمین است. و لذا منظور از من حولها تمام مردم روی زمین را شامل می‌شود.[1]

نتیجه اینکه اگر در قرآن بیان شده که پیامبر برای ام القری و اطراف آن آمده منافاتی با جهانی بودن ندارد بلکه همان طور که بیان شد، من حولها همه مردم را می گیرد و این به قرینه آیات دیگر است که پیامبر را پیامبر جهانی و خاتم پیامبران معرفی می‌کند.

در پایان توجه به این نکته هم لازم است، که اسوه قرار دادن پیامبر اکرم در گرو دیدن و با جسم فیزیکی او بودن نیست به عبارتی الگوپذیری از پیامبر به عمل کردن به دستورات آن حضرت است، که صدای توحیدش به گوش همه جهانیان رسیده و البته، لازم نیست حتما پیامبر را ببینند تا الگو قرار دهند. به علاوه اینکه پیامبر اکرم ﷺ بعد از دعوت علنی همه اطراف را به اسلام دعوت کرد، و به پادشاهان بلاد مختلف مانند ناصر خسرو پادشاه ایران و... نامه می نوشت و آنها را به اسلام دعوت می‌کرد. و برای

۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۵، ص۳۴۵.

اطراف و سرزمین‌های دور و نزدیک نماینده و معلمانی را برای دعوت به دین اسلام و تبلیغ می فرستادند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. به تفاسیر قرآن، ذیل آیه ۹۲ سوره انعام مراجعه شود.

۱۲) آیا این همه تأکید بر «عقل» و «فهم» در معارف دینی صحیح است؟ چرا مانند سایر کیش‌ها و مسلک‌ها پایه ریزی مذهبی در اسلام بر اساس احساسات و شهود باطنی نیست؟

در پاسخ توجه به دو نکته را شایسته می‌دانیم:

۱. در طول تاریخِ تفکر بشری، تبیین و فهم رابطه میان آموزه‌های عقلانی و معارف وحیانی، اندیشمندانِ فراوانی را به خود مشغول داشته و دیدگاه‌های متفاوتی را پدید آورده است که می‌توان آن‌ها را در سه نظام فکری، دسته بندی نمود:

الف) خردگرایی افراطی؛ برخی از اندیشمندان، عقل را در جایگاهی بس رفیع قرار داده و حتی در مَسند خدایی‌اش نشانده‌اند و در ستایش آن، چنین لب به سخن گشوده‌اند: «ای طبیعت، ای فرمانروای همه هستی و شما ای فضیلت و عقل و حقیقت که گرامی‌ترین پروردگان دامان اویید، تا ابد خدایان ما باشید».[۱]

بعضی دیگر، با وجود پذیرش دین آسمانی، در پی آن بوده‌اند که تمامی آموزه‌های وحیانی را با معیار عقل محک بزنند و نه تنها گزاره‌های خردستیز، بلکه امور خردگریز را نیز نپذیرند.

ب) خردستیزی افراطی؛ مبارزه با ره‌آورد عقل بشری نیز به

۱. ایان باربور، علم و دین، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲ش، ص ۷۷.

شیوه‌های گوناگونی انجام گرفته و مکاتب مختلفی را پدید آورده است. ردّپای این گرایش را بیش از همه در ادیانی هم چون مسیحیت می‌یابیم که بنیان اعتقادی آن بر پایه‌هایی لرزان و خردستیز، استوار است. ایمان گرایان مسیحی از آن‌جا که از اثبات عقلی اصول بنیادی دین خویش ناتوان مانده‌اند از ارزش استدلال عقلی کاسته و ایمان را برابر با «به صلیب آویختن عقل» دانسته‌اند.[1]

توتولیان (۱۶۰-۲۲۰م)، ایمان گرای افراطی قرون آغازین مسیحیت، بر همین اساس، این سخن را که به گفته برخی از نویسندگان، جمله‌ای متناقض‌تر از آن نمی‌توان گفت. از خود به یادگار گذاشته است: «ایمان می‌آورم؛ زیرا نامعقول است»![2]

ج) خردگرایی معتدل؛ این دیدگاه در پی آن است که هر کدام از عقل و نقل را در جایگاه شایسته خویش قرار دهد و دادِ هر یک را از راه بی حرمتی از دیگری نستاند. اندیشه اصیل اسلامی. که در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام تبلور یافته. پیام آور این دیدگاه است که از یک سو، عقل را پیامبر و حجّت درونی می‌خواند[3] و از سوی دیگر، بر کاستی‌های عقل انگشت نهاده، آن را از ورود به برخی از قلمروها باز می‌دارد.

۱. روژه ورنو و ژان وال، پدیدارشناسی، ترجمه یحیی مهدوی، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۲ ش، ص ۱۲۹.

۲. Dicionary of Religion And Philosophy, p۲۴۱.

۳. ر.ک: کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارلکتب الاسلامیه، تهران: بی تا، جلد ۱، ص ۶۰.

سخن مشهور و گهربار امیر بیان، علی ﷺ درباره شناخت خدا و صفات الهی، بیانگر این دیدگاه معتدل است:

«لم یطلِع العقولُ عَلی تحدیدِ صِفته و لم یحْجُبها عن واجبِ معرفته» خِردها را بر چگونگی صفات خود آگاه نساخته و در شناخت خویش تا آن‌جا که باید، بر دیده آن‌ها پرده نینداخته‌است.[1]

یعنی نه چنان است که عقل به کنه صفات الهی دست یابد و او را آن‌گونه که سزاوار است بشناسد، و نه آن‌چنان که درِ شناخت خداوند به کلّی به روی وی بسته بماند. به طور کلی، این دیدگاه ـ بر خلاف دیدگاه اول ـ وجود گزاره‌های خِردگریز را نیز می‌پذیرد؛ اما برخلاف نظریه دوم، از پذیرش معارف خردستیز خودداری می‌ورزد.

۲. معارف اسلامی، علاوه بر آن‌که عقل را در جایگاه حقیقی اش نشانده‌اند، الهامات درونی و شهود باطنی را نیز به رسمیت شناخته‌اند.

قرآن کریم، دین طلبی و خداجویی را امری فطری می‌شمارد[2] و در کنار سفارش به تعقّل و تدبّر، اظهار تردید درباره وجود خدا را موجب شگفتی می‌داند: ﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ آیا درباره خدا، پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین، تردیدی هست؟[3]

۱. نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲ ش، خطبه ۴۹، ص ۴۳.
۲. سوره روم، آیه ۳۰.
۳. سوره ابراهیم، آیه ۱۰ (ترجمه از فولادوند).

پیشوایان معصوم نیز با بیانات گوناگون خود، بر ارزش شناخت قلبی تأکید نموده و به صراحت اعلام داشته‌اند که خدایی را که به چشم دل نبینند، نمی‌پرستند.[1]

امام حسین علیه‌السلام در فرازهایی از دعای پُرسوز عرفه، نجوای عاشقانه خویش را چنین به زبان می‌آورد: «اَلغیرک من الظهور لک حتّی یکون هو المظهر لک، متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک و متی بعدت حتی تکون الاثار هی التی توصل الیک، عمیت عینٌ لا تراک...» جلوه گری کدام موجود از تو بیشتر است تا شناساننده تو باشد؟ و کی از ما نهان بوده‌ای تا به دلیل و راهنما نیاز افتد؟! و کی از ما دور بوده‌ای تا آفریده‌هایت ما را به تو نزدیک سازد؟! کور است چشمی که تو را نبیند!.[2]

۱. ر.ک: مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، چاپ دوم، بیروت، دار احیاءالتراث العربی، ۱۴۰۳ق، جلد ۴، ص ۴۴.
۲. مفاتیح الجنان، دعای عرفه.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. تبیین براهین اثبات خدا، عبدالله جوادی آملی، ص ۱۱۳.۱۴۰.

۲. مطهری؛ مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۲۶۳.۳۱۷.

۳. خودشناسی برای خودسازی، محمدتقی مصباح.

۴. عقل و وحی در قرون وسطی، اتین ژیلون، ترجمه شهرام پازوکی.

۵. قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند، حسن حسن زاده آملی.

۶. معرفت شناسی دینی، محمد فنایی اشکوری.

۱۳) اگر اسلام کامل‌ترین دین است و حضرت محمد ﷺ آخرین پیامبر است چرا ظهور ایشان در عصر حاضر تحقق نیافت تا همه مردم به راحتی پیامش را دریافت کنند؟

این پرسش دارای سه ضلع است پاسخ هر کدام، جداگانه مطرح می‌شود:

۱. آیا اسلام کامل‌ترین دین است؟

۲. آیا حضرت محمد ﷺ آخرین پیامبر است؟

۳. چرا پیامبر اسلام در این عصر، مبعوث نشد تا همه‌ی مردم به آسانی پیام او را دریافت کنند؟

الف. در مورد پرسش اوّل گویاتر و محکم تر از هر سخن، کلام خود حق سبحانه است که در قرآن کریم فرمود: الْیوْمَ أَکمَلْتُ لَکمْ دینَکمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیکمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکمُ الْإِسْلامَ دیناً.[1] امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم. این آیه به وضوح دلالت دارد که دین اسلام دین کامل است، فرقی نمی‌کند کمال آن با شریعت باشد آن گونه که اهل سنت معتقدند و یا با ولایت که شیعه معتقدند، به هر حال آیه دلالت دارد دین اسلام دین کامل است.

در آیه دیگر فرمود: ﴿وَ أَنْزَلْنا إِلَیک الْکتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً

۱. سوره مائده، آیه ۳.

لِما بَینَ یدَیهِ مِنَ الْکتابِ وَ مُهَیمِناً عَلَیهِ﴾ و این کتاب [قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتب پیشین را تصدیق می‌کند، و حافظ و نگاهبان آنهاست.[1] بنابراین آن چه دین اسلام به سوی آن هدایت می‌کند قویم‌تر و کامل‌تر از همه برنامه‌هایی است که سایر ادیان آسمانی برای بشریت به ارمغان آورده‌اند.[2]

لذا در قرآن کریم فرمود: ﴿هُوَ الَّذی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دینِ الْحَقِّ لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کلِّهِ وَ لَوْ کرِهَ الْمُشْرِکونَ﴾ او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند![3] مدلول این آیه مبارکه آن است که دین اسلام بر همه ادیان حاکم و غالب است با در نظر گرفتن این گونه آیات به خوبی معلوم می‌شود که در این مسأله هیچ گونه جای تردید نیست که اسلام کامل‌ترین ادیان الهی است.[4]

ب. پاسخ پرسش دوم: مسأله خاتمیت همانند مسأله کامل بودن اسلام از ضروریات دین است، یعنی هر کسی که معتقد به اسلام است، باید این مسأله را که حضرت محمد ﷺ خاتم انبیاء است نیز قبول داشته باشد، و این

۱. سوره مائده، آیه ۴۸.
۲. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، بیروت، نشر المؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۳ ق، جلد ۱۳، ص ۴۷.
۳. سوره توبه، آیه ۳۳.
۴. مصباح یزدی، محمد تقی، اصول عقاید، (راهنماشناسی)، قم: نشر مرکز مدیریت حوزه علمیه، چاپ اول، ۱۳۶۷ ش، ج ۲.

مسأله جزو جدایی ناپذیر دین اسلام است، قرآن کریم درباره خاتمیت می‌گوید: ﴿ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَ لکنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِیینَ وَ کانَ اللَّهُ بِکلِّ شَیءٍ عَلیما﴾ محمّد صلی الله علیه و آله پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست ولی رسول خدا و ختم‌کننده و آخرین پیامبران است و خداوند به همه چیز آگاه است![1] این آیه مبارکه به صریح‌ترین بیان مسأله خاتمیت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را مطرح نموده، و هر کسی که با زبان عربی آشنایی داشته باشد به آسانی می‌فهمد که این آیه ناظر به جریان خاتمیت آن حضرت است لذا با قطع نظر از همه دلایل دیگر تنها از همین آیه می‌تواند یقین پیدا کند که دیگر پیامبری از جانب خدا نمی‌آید و حضرت محمد بن عبدالله آخرین فرستاده اوست.[2]

و روایات متعدد و مختلف از فریقین در این زمینه وارد شده که فوق حد تواتر است، که همگی دلالت بر خاتمیت پیامبر گرامی اسلام دارد)؛ بنابراین، اعتقاد به خاتمیت حضرت محمد صلی الله علیه و آله برای یک فرد مسلمان به گونه‌ای است که این تصور که بعد از پیامبر اسلام احتمال ظهور داشته باشد، اساساً یک تصور محال و مخالف ضرورت است و واقعاً هم این چنین است، لذا برخی از بزرگان گفته‌اند. همان طوری که اگر کسی بگوید من به قرآن ایمان دارم، ولی به توحید و خدا و

۱. سوره احزاب، آیه ۴۰.
۲. مصباح یزدی، محمد تقی، اصول عقاید، (رهنما شناسی)، نشر پیشین، ج۲، ص ۳۶۸.

یا معاد اعتقاد ندارم، همه می‌گویند: این حرف تناقض است، زیرا قرآن کتاب توحید و اعتقاد به قرآن برابر است با ایمان به وحدانیت خدا، چه این که ایمان به قرآن مساوی با اعتقاد به معاد است و ممکن نیست کسی قرآن را قبول داشته باشد، امّا به معاد باور نداشته باشد. مسأله ختم نبوت به حضرت محمد ﷺ نیز چنین است زیرا هر کسی به قرآن ایمان داشته و آن را کلام خدا و وحی آسمانی بداند در خاتمیت حضرت محمد ﷺ نه تنها تردید بلکه پرسش نیز برای او پدید نخواهد آمد. و حتی اگر آیه یاد شده هم نبود، خاتمیت فطرت محمد جزء ضروریات دین اسلام بود. چون در آیات متعدد مسأله خاتمیت حضرت پیامبر اسلام ﷺ مطرح شده و در چندین جا از قرآن آمده که در کتاب‌های آسمانی پیشینیان از پیامبر خاتم خبر داده شده‌است از آن جمله قرآن می‌گوید: «به یاد آورید هنگامی را که عیسی فرزند مریم گفت: ای فرزندان اسرائیل من فرستاده خدا به سوی شما و تصدیق کننده کتابی به نام تورات هستم و بشارت دهنده‌ام به آمدن رسولی که پس از من می‌آید و نام او احمد است.[1]

و در جای دیگر می‌گوید: ﴿الَّذِينَ يتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَ الْأُمِّيَ الَّذِي يجِدُونَهُ مَكتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراه وَ الْإِنْجيلِ يأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ ينْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكرِ﴾[2] یعنی آنان که از رسول و

۱. سوره صف، آیه ۶.
۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

پیامبر درس نخوانده پیروی می‌کنند پیامبری که نبوت او در تورات و انجیل نوشته شده می‌یابند آنها را به معروف دستور می‌دهد، و از منکر باز میدارد.

بنابراین، برای یک فرد مسلمان هرگز این پرسش مطرح نیست که آیا پیغمبری بعد از حضرت محمد خواهد آمد یا نه؟

امّا باید توجه داشت که این حرف که خاتمیت حضرت محمد تردید بردار و پرسش بردار نیست، هرگز به آن معنا نیست که پس بحث علمی هم نیاز نیست و نباید در این باره از نظر علمی بحث شود.[1]

ج. پاسخ پرسش سوم: اولاً باید گفت از این که چون اسلام و حضرت محمد در این عصر ظهور نکرده، نمی‌توان این نتیجه را گرفت که اسلام دین کامل و حضرت محمد صلی الله علیه و آله خاتم انبیا خواهد بود، زیرا روشن‌ترین دلیل بر بطلان این نتیجه‌گیری آن است که این حرف پایان ندارد چون بعد از میلیون‌ها سال دیگر هم کسی می‌تواند بگوید اگر اسلام کامل‌ترین ادیان و محمد صلی الله علیه و آله خاتم انبیاء باشد، باید در این عصر ظهور می‌نمود. و همین طور این حرف می‌تواند تا ابد مطرح باشد در حالی که این تسلسل باطل است.

ثانیاً، اسلام نه تنها امروز بلکه تا همیشه تاریخ همان طراوت را دارد که چهارده قرن پیش و در زمان ظهورش

۱. مطهری، مرتضی، خاتمیت، نشر صدرا، اول، ۱۳۶۶ ش، ص ۱۳.

داشته‌است و یک ذره کاهش و فروکشی در آیات قرآن و معارف زلال و قوانین منحصر به فرد آن پدید نیامده و تا ابد پدید نمی‌آید، سرّ زنده بودن اسلام و احکام دین پیامبر خاتم به گفته برخی بزرگان این است که: تعلیمات اسلام در تمام ابعاد آن هرگز جایگزین ندارد، زیرا اسلام در تعلیمات خود هرگز دنبال هدف‌های جزیی و موقت برای بشر نرفته است، چون اهداف جزئی و موقت بشر بستگی به زمان و مکان دارد. هر گاه شرایط زمانی و مکانی تغییر کرد احکام و اهداف نیز تغییر می‌کند، اولاً اگر یک حرکت و نهضتی بر اساس اهداف نامحدود پایه ریزی شود هر اندازه بشر پیشرفت کند، برای همیشه این نهضت و حرکت و تعلیم و پیام می‌تواند زنده بماند. مثلاً نهضت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله یک نهضت توحیدی بود، این حرکت الهی پیامش «لا اله الا الله» است، این پیام همیشه زنده است، و همان طور با جاهلیت کهن و پرستش بت‌های در چیره «لات» و «عزی» و «هُبل» و امثال آن مبارزه و نبرد داشت با جاهلیت‌های مدرن در همه زمان‌ها و مکان‌ها مبارزه می‌کند و مردم را از پرستش هر نوع بت و در هر چهره که ظهور کند، نهی می‌نماید و به توحید و پرستش خدای یکتا فرا می‌خواند.

و یا مثلاً یکی از تعلیمات اسلامی درباره معاد است فرمود: انا لله و انا الیه راجعون[1] همه از آن خدا هستیم و همه به سوی

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

او باز می‌گردیم، هر قدمی که بر می‌داریم و هر لحظه‌ای که بر ما می‌گذرد به خدا و قیامت نزدیک می‌شویم. یا مثلاً اسلام دعوت به تفکر و اندیشه نموده و به علم و دانش توصیه فراوان نموده‌است. یا مثلاً انسان را به عبادت و بندگی و انجام عمل‌های صالح فرا خوانده‌است و هزارها نمونه دیگر، هر کدام از این پیام‌ها امروز و تا ابد همان گونه نو، تازه و شاداب و زلال و پر جاذبه و دل انگیز و عقل پسند و فطرت پذیر است که در هنگام ظهور اسلام در چهارده قرن قبل بود. مثلاً آیا روزی بر بشر خواهد آمد که کسی اگر عقل و اندیشه سالم داشته باشد بگوید، فکر و تفکر و اندیشه چیز خوبی نیست یا کمک به ضعیفان که دستور اسلام است خوب نیست و هم چنین سایر موارد.[1] بنابراین چون پیام هم چنان زنده و درخشان است، پس همان طور که چهارده قرن پیش از ظهور اسلام و بعثت پیامبر خاتم بود، این عصر و تمام اعصار بعدی همه عصر محمدی است و دین خاتم انبیاء زنده و پرطراوت و دل انگیز و نجات بخش است، و پیام اسلام و قرآن در هر زمان متناسب به شرایط آن به گوش جهانیان رسیده و خواهد رسید چون ندای اسلام، ندای فطرت انسان‌هاست و ندای فطرت همیشه گویا و طنین برانگیز است، امّا این که چه کسی لیاقت عمل را پیدا خواهد کرد مسأله دیگر است.

از آن چه گفته شد به خوبی معلوم گردید که چون اسلام

۱. مطهری، مرتضی، خاتمیت، نشر پیشین، ص ۷۳، ص ۷۸.

کاملترین و آخرین دین آسمانی است لذا ظهورش در چهارده قرن قبل با امروز و آینده که بشر ممکن است از نظر ارتباطات و سرعت انتقال اطلاعات و مسایلی از این قبیل بیشتر از این پیشرفت کند، هیچ تفاوتی ندارد. زیرا اولاً: همان طور که اشاره شد تمام احکام و معارف اسلام نه تنها امروز و این عصر بلکه تا ابدیت تاریخ مثل زمان ظهورش زنده، پویا، پرطراوت، حیات بخش، پیشتاز است لذا گرچه در چهارده قرن قبل ظهور کرده، امّا چون همه اعصار بعد از بعثت خاتم انبیاء، عصر اسلام و قرآن است، چنان زنده، مترقی و بروز است که گویا در همین عصرتازه ظهور کرده است.

ثانیاً: چون دین اسلام جامع‌ترین ادیان الهی است لذا خواستهای فطری بشر را به طور کامل در نظر داشته و قوانین پیش رو و مترقی که در هر عصر و زمان بتواند پاسخگوی نیازهای بشر باشد، وضع نموده، لذا از این نظر فرقی با گذشته و حال و آینده ندارد، چون فطرت بشر و خواستهای فطری آن در همه اعصار و زمانها تفاوت نمی‌کند.

ثالثاً: به همان میزان که امروز زمینه نشر فرهنگ اسلام فراهم است، در گذشته نیز مسلمین و مبلغین اسلام در نشر پیام اسلام موفق بوده‌اند. به همین دلیل می‌بینید که در اقصی نقاط جهان اسلام و مسلمان حضور و وجود دارد.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. جوادی آملی، عبدالله، وحی و نبوت در قرآن، نشر مرکز اسراء، قم:۱۳۸۱ش.

۲. علامه طباطبایی، المیزان، ج ۴، ص ۱۳۱، ج ۹، ص ۲۴۷.

۳. مصباح، محمد تقی، معارف قرآن، (۴ و ۵) نشر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چ ۱، سال ۱۳۷۶ ش.

۴. جوادی آملی، نسبت دین و دنیا (بررسی و نقد نظریه سکولاریسم)، نشر اسراء، قم: اول، ۱۳۸۱ ش.

۱۴) چرا پیامبر اکرم ﷺ نتوانست در زمان خود عدالت فراگیر ایجاد کند ولی حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌تواند عدالت گستر جهانی باشد؟ آیا این مسئله با برتری جایگاه پیامبر نسبت به امامان منافاتی ندارد؟

لازم است خاطر نشان سازیم که این مسئله از مسائلی است مانند روز قیامت و روز ظهور حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، که جزء خداوند کسی دیگر آگاهی و اطلاعی از آن ندارد، و خداوند به خاطر مصالحی که ما نمی دانیم چنین مقدر نموده است، لکن آنچه به حسب ظاهری می‌توان توجیه کرد این است، که تکامل فرد و در نتیجه ایجاد مجتمع کامل و نیز دولت و حکومت عدل در جامعه با دو عامل اساسی تحقق پذیر است:

۱. عامل خارجی: به این معنا که هر فرد از افراد جامعه معنای عدل و کمالی را که هدف خلقت در او است بداند و نیز راهی را برای رسیدن به آن بیابد، و از آن جا که فهم بشر قاصر از درک این امور است، لذا بشر در طول تاریخ محتاج به انبیاء برای هدایت و رسیدن به اهداف خود بوده است.

۲. عامل داخلی: که همان شعور بشر به این مسئولیت و هدف بزرگ است، لذا برای رسیدن به هدف، تحقق این عامل داخلی در وجود انسان لازم است، این شعور به مسئولیت تحقق نمی یابد مگر این که عقل اهمیت اطاعت خداوند و خضوع و خشوع نسبت به او را درک کند و بداند که اطاعت

خداوند ضامن حقیقی برای سعادت خود وجامعه و ایجاد عدل مطلق در جامعه خواهد بود، و نیز حقیقت عدل و قسط و آثار و برکات آن را بداند. طریق پیاده شدن این عامل با تمام انواعش این است که بشر بدون جبر و با تجربه و ارشاد به سطحی عالی از فهم و شعور برسد تا بتواند آن هدف عالی را با رهبری الهی پیاده کند، با ملاحظه حالات و خصوصیات بشری پی می بریم که هنوز انسان به آن سطح عالی از فهم و شعور برای رسیدن به این هدف والا نرسیده است، زیرا بشر از ابتدای خلقت دو شرط اساسی از شرایط تطبیق عدالت کامل را نداشته است: ۱. شناخت عدل به صورت کامل ۲. آمادگی برای فداکاری در راه تطبیق و پیاده کردن عدالت بعد از شناخت آن. اگر بر فرض، بشر شرط اول را دارا باشد، هنوز آمادگی کامل برای شرط دوم را پیدا نکرده است، فلذا حتی در عصر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آن حضرت مشکلاتی با صحابه در زمینه فداکاری آنان در راه اسلام داشته است، خداوند در اعتراض به جماعتی از صحابه می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود به سوی جهاد در راه خدا حرکت کنید، بر زمین سنگینی می کنید، آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده اید؟ با این که متاع زندگی دنیا در برابر آخرت جز اندکی نیست.[1]

سید رضا صدر می‌گوید: روزی خواهد رسید که بشر

۱. سوره حدید، آیه ۲۵.

قابلیت پیدا کند که دادگستر توانا و بینا بر او حکومت کند و قابلیت پیدا کردن بشر برای چنین حکومتی عبارت است از تکامل او. بشر تکامل نیافته شایستگی و لیاقت حکومت عدل را ندارد و آن را نمی پذیرد، بشر تکامل نیافته حاکم عدل را نمی پسندد و دوست می دارد که او برکنار شود، گواه صادق این مدعا فرمایش امیرمومنان علی علیه السلام است که فرمود: این مردم از من ملول شده اند و من هم از آنها ملولم.[1] از این بیان به خوبی استفاده می‌شود که مردم در عصر انبیاء حتی رسول خاتم صلی الله علیه و آله در سطحی از فهم و شعور و درک و تکامل نبودند که لیاقت و شایستگی حکومت عدل جهانی را داشته باشند، حال به این نتیجه می رسیم که بشر در عصر انبیاء حتی در دوران رسول اکرم صلی الله علیه و آله به شرایط اساسی برای تشکیل حکومت عدل جهانی دست نیافته و زمینه را برای تحقق عدالت کامل فراهم نساخته است. زیرا به مانند طفلی است که درابتدای زندگی خود احتیاج به طی مدارس و مدارج علمی و عملی در سطوح مختلف دارد تا بتواند به رشد و تکامل نهایی خود برسد.

اما در عصر ظهور، بشر در سطحی از رشد و آگاهی و تکامل قرار می گیرد که لیاقت و آمادگی پذیرش عدالت را پیدا نموده و در راه گسترش آن تلاش می‌کند.

۱. صدر، سید رضا، راه مهدی، «عج»، ص۵۴، بوستان کتاب، قم.

از توجه و تأمل در مطالب فوق به ویژه عواملی که نقش اساسی در تحقق عدالت فراگیر دارد، و نیز فراهم شدن شرایط تحقق آن، این نتیجه به دست می‌آید که اگر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نتوانستند در زمان خود عدالت فراگیر ایجاد کند به جهت نقص و ناتوانی وی نبود؛ بلکه به جهت فقدان شرایط مناسب ازنظر رشد و تکامل فکری و سیاسی و اجتماعی و کارشکنی‌های مخالفین بوده است، که هیچ گونه ارتباطی با شخصیت و جایگاه و مقام پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نداشته است، و اینکه امام زمان «عج» می‌تواند عدالت فراگیر ایجاد کند به خاطر شرایط مناسب فکری و علمی و سیاسی و اجتماعی روزگار آن حضرت است، نه به خاطر برتری و امتیاز آن حضرت نسبت به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله البته اگر شرایط روزگار پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام زمان «عج» از هر جهت یکسان و مساوی می بود و در چنین حالی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله موفق نمی‌شد و امام زمان به این توفیق دست می یافت، مجال و زمینه‌ای برای پرسش فوق وجود داشت، حال آنکه چنین نمی‌باشد.

۱۵) با توجه به تاخر زمانی حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام، نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چرا خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله دستور داده است که از آئین ابراهیم علیه السلام پیروی کند؟

قبل از پاسخ به این پرسش، پاسخ به سؤال دیگری لازم است و آن اینکه بین دین و شریعت چه رابطه‌ای وجود دارد؟ آیا دین همان شریعت است و شریعت همان دین یا آن دو غیر از هم دیگرند؟ جواب این است که: دین غیر از شریعت است و بین آن دو فرق اساسی وجود دارد، دین عبارت است از مجموعه‌ای از جهان بینی و اصول عقائد و ارکان فروع دین و اصول اخلاق، همانند اعتقاد به توحید، معاد و نبوت و تسلیم بودن در برابر اوامر و نواهی خداوند و حرام بودن کارهای زشت. اما شریعت عبارت است از جزئیات و تفصیل مربوط به قوانین و احکام فروع دین.[1]

دین همه پیامبران الهی، طبق بیان قرآن کریم: ﴿انَّ الدّینَ عِندَ اللهِ الاِسلام﴾[2] همان اسلام است، و هیچ دینی غیر از اسلام مورد قبول ذات مقدس خداوند قرار نمی‌گیرد. و دینی است که حضرت ابراهیم و یعقوب علیهما السلام فرزندان خود را به طریقه ابراهیم سفارش کردند و به فرزندان خود گفتند: فرزندان من! خدا این آیین را برای شما برگزیده است، و شما

۱. سند، محمد، الحداثه،العولمه، الارهاب فی میزان النهضه الحسینیه، تقریر شیخ علی اسدی، قم: باقیات، اول، ۱۴۲۷ه.ق، ص۱۵-۱۶.
۲. سوره آل عمران، آیه۱۹.

جز به آیین اسلام از دنیا نروید.[1] ابراهیم علیه‌السلام نه یهودی بود و نه نصرانی؛ بلکه موحدی خالص و مسلمان بود؛ و هرگز از مشرکان نبود.[2] همان گونه که می‌بینید خداوند اسلام را به پیامبرانش سفارش نموده است و آنها نیز به فرزندانشان پیروی از دین اسلام را دستور داده‌اند. البته اسلامی که دین همه پیامبران است، به معنای اصل تسلیم وخضوع در برابر خداوند است، نه اسلام اصطلاحی که مراد از آن دین اسلام و شریعت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است.[3]

بنابراین دین خداوند در همه ادوار تاریخ، از آغاز آفرینش تا قیامت اسلام می‌باشد. علت یکی بودن دین در همه زمانها این است که طبق بیان صریح قرآن کریم دین بر اساس فطرت انسانها استوار است[4]؛ یعنی مجموعه معارف دینی در ذات و سرشت هر انسانی، چه کافر و چه مسلمان و... وجود دارد و سرشت و فطرت انسانی هم تغییرپذیر نیست،[5] هرچند که فطرت قوی وضعیف دارد؛ اما به هیچ وجه نابود نمی‌شود، و چون فطرت که اساس و پایه دین است تغییر پذیر نیست، پس دین الهی که بر آن بنا نهاده شده است، نیز تبدیل پذیر نیست و این راز وحدت دین همه پیامبران آسمانی است.

۱. سوره بقره، آیه ۱۳۲.
۲. سوره آل عمران، آیه ۶۷.
۳. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، جلد ۳، ص ۲۵۳.
۴. سوره روم، آیه ۳۰.
۵. سوره روم، آیه ۳۰.

اما از آنجایی که جامعه بشری رو به تکامل است و در هر زمانی نیاز به برنامه‌های جدید و کاملتری دارد، خداوند حکیم بر اساس نیاز جامعه انسانی و هدایت آن به سوی سعادت و کمال واقعی، پیامبران خود را یکی پس از دیگری فرستاده است. پیامبرانی که دارای برنامه و طرح و طریقه خاص بوده اند و بر مردم هم واجب بوده است که از ایشان پیروی کنند، به ترتیب زمانی پیامبران بزرگ الهی عبارتند از: نوح؛ ابراهیم؛ موسی؛ عیسی علیهم السلام و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله.

برنامه‌های ویژه این پیامبران که هر کدام مخصوص مردمان زمان خودشان بوده است، شریعت نامیده می‌شود؛ پس همه پیامبران الهی در اصل دین با هم شریک اند و در میان آنها اختلافی وجود، بلکه امکان اختلاف وجود ندارد؛ زیرا همه برگزیدگان الهی از سوی خدای یگانه برانگیخته شده بودند و مردم را به یگانگی خداوند می‌خواندند و همه هم نبوت و معاد را قبول داشتند، تنها اختلاف پیامبران در شریعت و برنامه‌های متغیر زندگی است که هر کدام شریعت مخصوص خود را داشتند، بعد از آن که، به هر دلیلی شریعت پیامبری پاسخگوی نیازهای واقعی جامعه نبوده است، خدای حکیم پیامبر جدیدی با شریعت جدید فرستاده و شریعت قبلی را نسخ کرده است؛ یعنی زمان کارآیی آن شریعت به پایان می رسیده است. روشن است که نسخ یک شریعت بدان معنا نیست که آن در زمان خودش درست

نبوده است؛ بلکه در عصر خود تنها همان شریعت صحیح بوده است و بس. تبدیل شریعت مانند ارتقاء سطح آگاهی دانش آموز است از مرحله ابتدایی به راهنمایی و... و در واقع نسخ شرایع به خاطر تکامل انسانها بوده است.[1]

اکنون که فرق دین و شریعت روشن شد، سؤال مذکور جای خودش را بهتر پیدا می‌کند که مراد از پیروی حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله چیست؟ آیا پیروی وی از شریعت ابراهیم منظور است یا دین؟ پیروی از شریعت پیامبران قبلی معنای قابل قبولی ندارد؛ زیرا با آمدن شریعت بعدی شریعت پیامبر گذشته دیگر کاربرد نداشته است، و زمان کارآیی آن به پایان می‌رسد. مخصوصاً شریعت اسلام که کامل ترین شرایع گذشته است، چگونه می‌تواند از شریعت‌های ناقص پیروی نماید. بنابر این مراد پیروی از دین ابراهیمی است، با این که دین همه پیامبران الهی یکی است؛ اما به جهاتی خداوند دستور پیروی از دین حضرت ابراهیم را داده است، نه پیروی از آیین حضرت موسی و عیسی را.

اولاً: حضرت ابراهیم سر سلسله پیامبران الهی است، و تمام ادیان توحیدی به او منتهی می‌شود، دین حضرت موسی و حضرت عیسی در امتداد دین توحیدی حضرت

۱. سبحانی، جعفر، منشور جاوید، مؤسسه امام صادق علیه‌السلام، جلد ۱۰، ص ۱۲۳، جوادی آملی، عبدالله، فطرت در قرآن، اسراء، ۱۴۶ و ۱۸۰؛ طباطبایی، المیزان، جلد ۳، ص ۲۵۳؛ و تفسیر نمونه، جلد ۸، ص ۲۷۸.

ابراهیم محسوب می‌شود، و در چنین موردی، مناسب آن است که به پیروی از رهبر کاروان توحیدی مأمور شود.[1]

علامه طباطبایی رحمه‌الله در فرمایش رسایی می‌فرماید: یکی از منت‌هایی که ابراهیم برجامعه دینی ما دارد، این است که دین توحید در هرجای دنیا که باشد و آورنده آن هر که باشد به حضرت ابراهیم علیه‌السلام می‌رسد؛ زیرا ادیان توحیدی امروزه یا یهودیت است که منتسب به موسی علیه‌السلام است و او از فرزندان اسرائیل (یعقوب) و از نسل اسحاق فرزند ابراهیم علیه‌السلام است، یا نصرانیت است که آورنده آن حضرت عیسی و از فرزندان ابراهیم است. آخرین دین توحیدی دین اسلام است که آورنده آن حضرت محمد ﷺ می‌باشد و نسب او به اسماعیل ذبیح فرزند ابراهیم منتهی می‌شود، پس دین توحید در همه دنیای امروز یادگار آن قهرمان توحید است.[2]

ثانیاً: حضرت ابراهیم علیه‌السلام شخصیتی بوده است که یگانه پرستی و مبارزه‌های خستگی ناپذیر او با بت و بت‌پرستی زبانزد همگان بوده است از این رو شخصیت والای او مورد قبول سه گروه بزرگ آن روز بوده است، اکثریت قریب به اتفاق اعراب شبه جزیره به خاطر احترام زیاد به آن حضرت به نام حُنفا و یگانه پرستان معروف بودند، اهمیت حج ابراهیمی و حرمت خانه کعبه، یادگار توحیدی ابراهیم، در

۱. سبحانی، جعفر، مفاهیم القرآن، جلد ۳، ص ۹۳.
۲. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، جلد ۷، ص ۲۱۷.

میان اعـراب آن روز نشانگر مقبولیت آن حضرت است. یهودیان و مسیحیان نیز هر کدام به نحوی خودشان را به او منتسب می‌کردند، چنان که در آیه شریفه ۶۷ آل عمران ملاحظه می‌شود و قرآن در پاسخ آنان می‌فرماید: ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی؛ بلکه مسلمان بود؛ با توجه به این اهمیت والا و شخصیت ابراهیم، دستور پیروی از آیین وی روشن می‌شود، و در واقع تذکر و بیدارباشی است برای همه آنانی که ادعای پیروی از آیین ابراهیم می‌کردند وآن حضرت را از خودشان می‌خواندند؛ بدین معنا که کسانی که ابراهیم را قبول دارند دین جدید (اسلام) که بشارت آن در کتابهای پیروان عیسی و موسی نیز آمده است، بر اساس طریقه همان ابراهیم است؛ پس چرا به آن ایمان نمی‌آورند!!

ثالثا: دین اسلام علاوه بر آن که در اصول با همه ادیان الهی از جمله دین ابراهیم علیه‌السلام مشترک است، در پاره‌ای از برنامه‌های جزیی نیز با شریعت ابراهیم علیه‌السلام مشترک است: نماز، زکات، حج، حلال و مباح بودن گوشت چهارپایان، بیزاری از دشمنان خدا، سنت مقدس سلام کردن و طهارت‌های دهگانه در هر دو شریعت بوده‌اند. طهارت‌های دهگانه پنج عددشان مربوط به سر انسان می‌شود و پنج عدد دیگر مربوط به بدن است، پنج‌تای مربوط به سر عبارتند از: گرفتن سبیل، گذاشتن ریش، اصلاح مو، مسواک زدن و خلال کردن دندانها. و پنج عدد مربوط به بدن بدین قرارند: تراشیدن

موهای زاید بدن، ختنه کردن، گرفتن ناخن‌ها، غسل کردن به خاطر جنابت و پاکیزه شدن با آب.[1]

رابعاً: دین مقدس و توحیدی موسی و عیسی علیهما السلام بر اثر دخالت انسانهای مریض القلب و غرض‌ورز، دچار تحریفات و انحرافاتی شده بودند که با دین کامل توحیدی سازگاری نداشت، حال اگر خداوند دستور پیروی از آیین عیسی علیه السلام یا موسی علیه السلام را می‌داد. هرچند اساس دین پیامبران یکی است؛ ولی دستور پیروی از دین‌های مذکور به معنای پیروی از یهودیت و نصرانیت تحریف شده به حساب می‌آمد؛ و آنها از این طریق کتاب مقدس تحریف شده را کتاب آسمانی معتبر معرفی می‌کردند.

پس سرّ سفارش به پیروی از ابراهیم وحدت دین خدا، اشتراک در بسیاری از فروعات مخصوصاً نماز، زکات و حج ابراهیمی، مقبولیت عام شخصیت ابراهیم و تحریفی بودن شریعت‌های موجود در آن زمان و تأیید اصل دین یهود و نصارا ست.

۱. همان.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. مطهری؛ مرتضی، خاتمیت، ص ۴۹ به بعد، صدرا، چهاردهم، آبان ۱۳۸۰.

۲. جعفر سبحانی، راز بزرگ رسالت، ص ۲۱۷ ـ ۲۲۳ و ۲۳۱ ـ ۲۳۳، کتابخانه مسجد جامع تهران: ۱۳۵۸.

۳. علی شیروانی، معارف اسلامی در آثار شهید مطهری، ۳۵۴ـ۳۵۸، دفتر نشر و پخش معارف، زمستان ۱۳۷۹.

۴. مصطفی نورانی، بررسی عقاید و ادیان، دفتر مرکزی مکتب اهل بیت علیهم‌السلام، تیرماه ۱۳۷۵.

۵. میرزا ابوالحسن شعرانی، اثبات نبوت (راه سعادت)، ص ۱۹۷ـ۲۱۳، کتابخانه صدوق، ۱۳۶۳.

۶. مطهری؛ مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲۱؛ اسلام و مقتضیات زمان، ص ۲۴۵، صدرا.

پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاتمیت

۱) چه دلایلی بر ختم نبوت و رسالت توسط پیامبر اسلام- صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم- وجود دارد؟

بطور کلی دلایل خاتمیت رسالت پیامبر گرامی اسلام- صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم- بر دو دسته است: دلایل عقلی و دلایل نقلی.

الف) دلایل نقلی

۱. قرآن کریم

آیاتی از قرآن کریم دلالت بر ختم رسالت توسط پیامبر گرامی اسلام- صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم- دارد که به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱. ﴿ما كانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ وَلكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخاتَمَ النَّبِيينَ وَ كانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليماً﴾[1] محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست ولی رسول خدا و ختم‌کننده و

۱. سوره احزاب، آیه ۴۰.

آخرین پیامبران است و خداوند به همه چیز آگاه است. این آیه به وضوح دلالت می‌کند که نبوت و رسالت با آمدن پیامبر اسلام خاتمه یافته است، زیرا در این آیه از پیامبر به عنوان خاتم النبیین یاد شده است، و واژه خاتم در جایی به کار می رود که کاری ختم شده و پایان یافته باشد.[1]

۲. ﴿وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاَّ کافَّه لِلنَّاسِ بَشیراً وَ نَذیراً وَ لکنَّ أَکثَرَ النَّاسِ لا یعْلَمُونَ﴾[2] و ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم تا (آنها را به پاداش های الهی) بشارت دهی و (از عذاب او) بترسانی ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

۳. ﴿تَبارَکَ الَّذی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ لِیکونَ لِلْعالَمینَ نَذیرا﴾؛[3] زوال ناپذیر و پر برکت است کسی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم‌دهنده جهانیان باشد.

۴. ﴿وَ أُوحِی إِلَی هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَکمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ﴾؛[4] این قرآن بر من وحی شده، تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آنها می‌رسد، بیم دهم (و از مخالفت فرمان خدا بترسانم).

در این آیات به جهانی و همگانی بودن شریعت پیامبر اشاره شده است، و هم به امتداد داشتن این شریعت لذا آمده است که شما را و همه کسانی را که این دین به او برسد

۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیه، اول، ۱۳۷۴ش، ج۱۷، ۳۳۸-۳۳۹.
۲. سوره سبأ، آیه ۲۸.
۳. سوره فرقان، آیه ۱.
۴. سوره انعام، آیه ۱۹.

انذار کنم، لازمه امتداد و استمرار این شریعت در طول زمان این است که این شریعت، شریعت خاتم است.[1]

۳. ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ ديناً﴾، این آیه طبق نظر شیعه هر چند ناظر به استمرار خط نبوت از طریق استمرار امامت است، اما به هر حال این معنا را می رساند که این دین، دین کامل است، و این اشعار به این مطلب دارد که دین خاتم نیز هست.

۲. روایات

عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیدٍ عَنْ یونُسَ عَنْ حَرِیزٍ عَنْ زُرَارَه قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام عَنِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ فَقَالَ حَلَالُ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَداً إِلَی یوْمِ الْقِیامَه وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَداً إِلَی یوْمِ الْقِیامَه لَا یکونُ غَیرُهُ وَ لَا یجِیءُ غَیرُه.[2]

در این روایت امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: حلال محمد ﷺ همیشه تا روز قیامت حلال است و حرام او همیشه تا قیامت حرام است، غیر آن نخواهد بود و غیر او نخواهد آمد. این روایت دلالت آشکار دارد بر این که شریعت پیامبر خاتم شریعت آخر است.

۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۱۷، ص۳۴۱.
۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دار الکتب الاسلامیه، اول، ۱۳۶۵ش، ج۱، ص۵۸.

۲. حدیث منزلت: أَبُو عَلِی الْأَشْعَرِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِی بْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَه بْنِ مَیمُونٍ عَنْ أَبِی أُمَیه یوسُفَ بْنِ ثَابِتِ بْنِ أَبِی سَعِیدَه عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَه هَارُونَ مِنْ مُوسَی إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِی بَعْدِی.[1]

طبق این روایت پیامبر به امام علی علیه‌السلام می‌گوید تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی، جز این که پیامبری بعد از من نیست. این روایت نیز که در برخی از منابع اهل سنت نیز آمده است به طور آشکار دلالت بر خاتمیت دارد.

۳. حدیث مشهوری که در بسیاری از منابع اهل سنت نقل شده: «مثلی و مثل الانبیاء کمثل رجل بنی بنیانا فاحسنه و اجمله، فجعل الناس یطیفون به یقولون ما رأینا بنیانا احسن من هذا الا هذه اللبنه، فکنت انا تلک اللبنه؛ مثل من در مقایسه با انبیاء پیشین همانند مردی است که بنائی بسیار زیبا و جالب بسازد، مردم گرد آن بگردند و بگویند بنائی زیباتر از این نیست جز اینکه جای یک خشت آن خالی است و من همان خشت آخرینم!» این حدیث در صحیح مسلم به عبارات مختلف و از روات متعدد نقل شده، حتی در یک مورد در ذیل آن این جمله آمده است: «و انا خاتم النبیین».

۱. همان، ج۸، ص۱۰۶.

و در حدیث دیگری در ذیل آن می‌خوانیم: «جئت فختمت الانبیاء. آمدم و پیامبران را پایان دادم».[1]

۴- در بسیاری از خطبه‌های نهج البلاغه نیز خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ صریحا آمده است. از جمله در خطبه ۱۷۳ در توصیف پیامبر اسلام ﷺ چنین می‌خوانیم: امین وحیه و خاتم رسله و بشیر رحمته و نذیر نقمته؛ او (محمد ﷺ) امین وحی خدا، و خاتم پیامبران، و بشارت دهنده رحمت و انذار کننده از عذاب او بود".

و در خطبه ۱۳۳ چنین آمده است: ارسله علی حین فتره من الرسل، و تنازع من الالسن، فقفی به الرسل و ختم به الوحی؛ او را پس از یک دوران فترت بعد از پیامبران گذشته فرستاد به هنگامی که میان مذاهب مختلف نزاع در گرفته بود به وسیله او سلسله نبوت را تکمیل کرده و وحی را با او ختم نمود.

و در خطبه نخستین نهج البلاغه بعد از شمردن برنامه‌های انبیاء و پیامبران پیشین می‌فرماید: «الی ان بعث الله سبحانه محمدا رسول الله ﷺ لانجاز عدته و اتمام نبوته؛ تا زمانی که خداوند سبحان محمد ﷺ رسولش را برای تحقق بخشیدن به وعده‌هایش و پایان دادن سلسله نبوت مبعوث فرمود.

۱. ر.ک: صحیح بخاری، کتاب المناقب؛ صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب ذکر کونه خاتم النبیین.

۵. در پایان خطبه حجه الوداع همان خطبه‌ای که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آخرین حج و آخرین سال عمر مبارکش به عنوان یک وصیتنامه جامع برای مردم بیان کرد نیز مساله خاتمیت صریحا آمده است آنجا که می‌فرماید: «الا فلیبلغ شاهد کم غائبکم لا نبی بعدی و لا امه بعدکم؛ حاضران به غائبان این سخن را برسانند که بعد از من پیامبری نیست، و بعد از شما امتی نخواهد بود، سپس دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد آن چنان که سفیدی زیر بغلش نمایان گشت و عرضه داشت: اللهم اشهد انی قد بلغت؛ خدایا گواه باش که من آنچه را باید بگویم گفتم».[1]

۶. در حدیث دیگری که در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام آمده است چنین می‌خوانیم: «ان اللّه ختم بنبیکم النبیین فلا نبی بعده ابدا و ختم بکتابکم الکتب فلا کتاب بعده ابدا؛ خداوند با پیامبر شما سلسله انبیاء را ختم کرد، بنا بر این هرگز بعد از او پیامبری نخواهد آمد و با کتاب آسمانی شما کتب آسمانی را پایان داد پس کتابی هرگز بعد از آن نازل نخواهد گشت.[2]

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، دار الوفاء، اول، ۱۴۰۴ه.ق، ج۲۱، ص۳۸۱.
۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۱۷، ص۳۴۳-۳۴۵.

ب) دلیل عقلی

نقش عقل در این زمینه محدود است، چون برنامه‌های انبیاء براساس وحی است و عقل احاطه کامل بر مسائل ندارد تا لزوماً حکم کند که این شریعت کامل و تمام و در نتیجه خاتم است; بلکه عقل به نحو تعلیقی حکم می‌کند که هرگاه شریعت به نقطه نهایی در بیان خطوط اساسی برنامه زندگی انسان رسید به گونه‌ای که هیچ اصل و قاعده مورد نیاز بشر را فروگذار نکرده باشد، اینجا شریعت به پایان رسیده چون بعث نبی و شریعت جدید لغو خواهد بود و چنانکه بشر محتاج تبیین و تفسیر آن قواعد باشد و یا در حوادث جدید توان تطبیق اصول را بر فروع نداشته باشد چنین شریعتی محتاج امامان معصوم خواهد بود.

عقل به تنهایی تا همین جا می‌آید اما این که کدام شریعت، شریعت خاتم است، به عهده خداوند و دینی است که خویش را به عنوان شریعت خاتم معرفی کند و دین اسلام خویش را به عنوان دین خاتم معرفی کرده است.

البته بعد از اینکه وحی، شریعت کامل و پیامبر خاتم را معرفی کرد عقل دوباره به میدان می‌آید منتهی این بار وظیفه کشف را دارد یعنی شریعت مذکور را در معرض تحلیل و تجزیه می گذارد. فرهنگ حاکم بر محیط مخاطبین شریعت، هنر حفاظت انسان ها از ارزشهای الهی را و مطالعه مبادی و اصول عالی و پویای شریعت و... را مطالعه می‌کند و به این

نتیجه می‌رسد که این شریعت جواب گوی همیشگی انسان هاست.

و ما در ادامه به مواردی از کاوش‌های عقلی که خاتمیت اسلام و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را نتیجه می‌دهد اشاره کنیم.

دلیل اول: ﴿انّا نحنُ نَزَّلنا الْذِکرَ و اِنّا لَهُ لَحافِظُون﴾[1] در این آیه شریفه با قاطعیت کم نظیری از محفوظ ماندن قرآن از تحریف و تغییر و نابودی سخن رفته; یکی از علل تجدید رسالت و ظهور پیامبران جدید تحریف و تبدیلهایی است که در تعلیمات و کتب مقدس پیامبران رخ داده است; لذا صلاحیت خود را برای هدایت از دست می دادند. بشرِ چند هزار سال پیش نسبت به حفظ مواریث علمی و دینی ناتوان بودند; آنگاه که بشر به مرحله تکامل می‌رسد و قدرت حفظ مواریث را پیدا می‌کند عمده دلیل و علتِ تجدید پیامبران منتفی می‌شود.[2] اهتمام مسلمانان به حفظ قرآن مجید و روایات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بهترین گواه است; از صدر اسلام تا امروز در هر دوره و عصری ده ها بلکه صدها حافظ و قاری و محدّث همواره در جوامع اسلامی حضور داشته اند.

دلیل دوم: اسلام و قرآن طرحی است کلی، جامع، همه

۱. سوره حجر، آیه ۹. «ما خود این کتاب را فرو فرستادیم و البته نگهبان او هستیم.»

۲. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران: انتشارات صدرا، چاپ پنجم، ۱۳۷۵، جلد ۳، ص ۱۵۴.

جانبه، متعادل و حاوی همه طرح‌های جزئی و کارآمد در همه موارد و در تمام فرمان ها جواب گوی بشر می‌باشد، قرآن، کتابی است که روح همه تعلیمات کتاب‌های آسمانی دیگر را دارد، لذا «مُهَیمَن» و حافظ سایر کتب آسمانی است.

دلیل سوم: از دیدگاه قرآن مجید تمام انبیاء الهی مبلغ یک دین بوده اند چنانچه می‌فرماید: ﴿شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدّینِ ما وَصّی به نوحاً و الّذی أوحینا الیک و ما وصّینا به ابراهیم و موسی و عیسی﴾[1] «خداوند برای شما دینی قرار داد که قبلا به نوح علیه‌السلام توصیه شده بود و اکنون بر تو وحی کردیم و به ابراهیم علیه‌السلام و موسی علیه‌السلام و عیسی علیه‌السلام نیز توصیه کردیم، و نام این دین اسلام به معنای تسلیم در برابر فرمان الهی است البته پیامبران در ابلاغ پاره‌ای از قوانین، اندک اختلافی داشته اند که از قبیل اختلاف کلاس‌های عالی با ابتدایی بوده است به همین دلیل است که قرآن کلمه دین را به صورت جمع (ادیان) نیاورده و همیشه از کلمه دین استفاده کرده است چراکه، دین بر اساس فطرت بنا گذاشته شده است و فطرت انسانها هم واحد است.

قرآن مجید سیر تکاملی انسان را هدایت شده و هدفدار و بر روی صراط مستقیم می‌داند نه اینکه دایماً در تغییر و تبدیل جهت باشد، پس انبیاء نقشه راه را دارند و همواره

۱. سوره شوری، آیه ۱۳.

بشر را هدایت می‌کنند تا می‌رسد به جایی که قابلیت دریافت نقشه کلی را پیدا می‌کند، وقتی نقشه کلی را که به هدف منتهی می‌شود دریافت کرد دیگر احتیاجی به نبی نیست. با آمدن اسلام و قرآن، امت وسط که در جاده هدایت قرار گرفته باشد محقق شده. و کذلک جعلناکم امّه وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس[1] و اینچنین شما را جماعت وسط و معتدل و متعادل قرار دادیم تا حجت و شاهد بر مردم دیگر باشید، رسالت پیامبر اسلام با همه رسالت‌های دیگر این تفاوت را دارد که از نوع قانون است نه برنامه; مخصوص یک اجتماع تندرو یا کندرو یا راست یا چپ نیست.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. مطهری؛ مرتضی، خاتمیت، تهران: انتشارات صدرا.

۲. خاتمیت و پاسخ به ساخته‌های بهائیت، علی امیرپور، سازمان مطبوعاتی.

۳. خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل، استاد جعفر سبحانی.

۱. سوره نساء، آیه ۲۸.

۲) دلایل تجدید نبوت چه بوده و چرا به خاتمیت منجر شد؟

از قرآن کریم استفاده می‌شود که جریان نبوت جریان واحدی است هم از آن جهت که همه انبیاء از طرف خدای واحد مبعوث شده‌اند و هم از این نظر که اساس دعوت انبیاء اساس واحدی است، محتوای نبوت که به نام دین نامیده می‌شود مبتنی بر این اصل است که باید خدای یگانه را پرستید و از او پیروی نمود.[۱]

با توجه به مطلب فوق می‌توانیم بگوییم که اساس همه ادیان آسمانی یک چیز بیشتر نیست و آن تسلیم بودن در برابر خداست به دیگر سخن می‌توان گفت که همه ادیان آسمانی یک دین هستند و آن اسلام است. البته این مطلب بدان معنا نیست که در محتوای وحی نسبت به همه انبیاء در همه زمان‌ها و مکان‌ها، هیچ گونه اختلافی وجود نداشته، چون ممکن است پاره‌ای از جزئیات احکام در زمان‌ها و مکان‌ها یا اقوام مختلف، تفاوت داشته باشد، ولی اساس همه‌آنها یک چیز است؛ لذا قرآن کریم می‌فرماید: ﴿ان الدّین عندالله الاسلام﴾[۲] یعنی دین نزد خدا همان اسلام است، پس روح دعوت انبیاء همین اسلام است.[۳]

۱. مصباح یزدی، محمد تقی، راه و راهنماشناسی (معارف قرآن)، قم: نشر مؤسسه آموزشی امام خمینی، چاپ دوم، ۱۳۷۹ ش، ج۵ و ۴، ص ۲۱۲.
۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹.
۳. مصباح یزدی، محمد تقی، راه و رهنماشناسی، ص ۲۱۴.

اسـرار نهفته و نگفته فـراوانـی ممکن اسـت بـرای این مسئله (تجدید و تعدد انبیاء) وجـود داشـته باشد کـه به دست آوردن و کشف آن اسرار و حکمت تجدید نبوت به طور قطعی میسور و مقدور کسی غیر از معصومین علیهم‌السلام نخواهد بود، اما بر اساس ظواهر برخی آیات، در این باره مطالبی قابل طرح است:

الـف) در سـوره مـائده می‌فرمایـد: ﴿لِكلٍّ جَعَلْنا مِنْكمْ شِرْعَه وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكمْ أُمَّه واحِدَه وَ لكنْ لِيبْلُوَكمْ فی ما آتاكم﴾[1] یعنی بـرای هـر گـروهـی از شـما شـریعـت و روشـی نهادیم و اگـر خـدا می‌خواست همه شما را یک امت می‌ساخت، ولی خواست شما را به وسیله آنچه به شما داده آزمایش کند. در این آیه مبارکه به عنصر امتحان و آزمایش اشاره شده. برخی از بزرگان با طرح این آیه گفته‌اند: «حکمت الهی اقتضا کرده که کم و بیش اختلافاتی بین احکام باشد با ایـن احکام (شریعت‌های متفاوت) مـردم مـورد آزمایش قرار گیرند، ابزار آزمایش یک امت چیزی بوده و ابزار آزمایش دیـگران چیز دیگر. و در همین راستا در آیه دیگر فرموده: ﴿لكل امه جعلنا منسكاً هم ناسكوه فلا ينازعنك فی الامر﴾[2] یعنی برای هر امتی آیینی نهادیم تا بدان عمل کنند، پس در این کار

۱. سوره مائده، آیه ۴۸.
۲. سوره حج، آیه ۶۷.

با تو مجادله نکنند و مردم را به پروردگار خود دعوت کن.[1]

ب) در آیه دیگر آمده: ﴿اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما فعززنا بثالثٍ﴾ یعنی آنگاه که دو نفر (فرستادگان) سوی آنان فرستادیم آن دو را تکذیب کرده و دروغ گو پنداشتند تا با فرستادن (رسول) سوم آنان را تأیید کردیم. از این آیه به دست می‌آید یکی از دلایل تعدد و تجدید انبیاءآن بوده که بشر طغیان‌گر حاضر به تسلیم در برابر انبیاء نمی‌شدند و آنان را تکذیب می‌کردند خداوند با فرستادن پیامبران بعدی حرف پیامبر قبلی را مورد تأیید قرار می‌داد و از این رهگذر بشر را وادار به پذیرش حق می‌کرد.

ج) یکی از دلایل تعدد و تجدید انبیاء علیهم‌السلام این بوده که وقتی پیامبری توسط دشمنان توحید به قتل می‌رسیده، خداوند پیامبر دیگر را برای هدایت بشر می‌فرستاده است، لذا در برخی از آیات آمده: و قتلهم الانبیاء بغیر حق یعنی کشتار ناحق آنان (بنی‌اسرائیل) از انبیاء... و در آیه دیگر فرمود: فلم تقتلون انبیاء الله یعنی پس چرا پیش از این پیامبران خدا را می‌کشتید؟

د) دربرخی از روایات آمده: ما پیامبران الهی به اندازه عقل و خرد مردم با آنان سخن می‌گوییم. از این گونه روایات می‌توان به دست آورد که بشر به تدریج رشد فکری و عقلی و

۱. مصباح یزدی، محمدتقی، راه و رهنماشناسی، ص ۲۳۴.

دانش و معرفت‌شان افزایش یافته و یا نحوه زندگی فردی و اجتماعی‌شان به تدریج تکامل پیدا کرده است و خداوند به حسب شرایط در هر زمان و مکان، احکام خاصی را به وسیله پیامبری خاص برای هدایت بشر فرستاده است.

هـ) یکی از دلایل تعدد و تجدید انبیاءآن است که خداوند با فرستادن انبیاء متعدد زمین را از خالی بودن از حجت حفظ کرده چنان که در کلام امیر مؤمنان آمده: «و لم یخل سبحانه خلقه من نبی مرسل او کتاب منزل او حجه لازمه او محجه قائمه»[1] یعنی خداوند سبحان خالی نگذاشت مردم را از نبی فرستاده شده یا کتاب نازل شده یا حجت ضروری یا روشی استوار. اما بعد از خاتم انبیاء این حقیقت (وجود حجت در زمین) با وجود ائمه علیهم‌السلام تأمین شد که اکنون پرچم دار خلافت الهی حضرت مهدی موعود علیه‌السلام است.

اما اینکه چرا نبوت به خاتمیت منجر شد شهید مطهری بیان خوبی دارد و می‌تواند بیان گر سرّ خاتمیت باشد؛ می‌گوید: با این که نبوت یک جریان پیوسته است و پیام خدا یعنی دین یک حقیقت بیشتر نیست، علل تجدید نبوت‌های تشریعی و تبلیغی و ظهور پیامبران پیاپی و متوقف شدن همه آنها بعد از ظهور خاتم انبیاء این است که:

اولاً، بشر قدیم به علت عدم رشد و عدم بلوغ فکری قادر

۱. نهج البلاغه، خطبه۱.

به حفظ کتاب آسمانی خود نبودند و معمولاً کتب آسمانی مورد تحریف و تبدیل قرار می‌گرفت و یا به کلی از بین می‌رفت از این رو لازم می‌شد که این پیام تجدید شود. زمان نزول قرآن با دوره‌ای که بشریت کودکی خود را پشت سر گذاشت و مواریث علمی و دینی خود را می‌تواند حفظ کند و لهذا در آخرین کتاب مقدس یعنی قرآن تحریفی رخ نداده و مسلمین از ساعت نزول هر آیه عموماً آن را در دل ها و در نوشته‌ها حفظ می‌کردند به گونه‌ای که امکان هرگونه تغییر و تبدیل و تحریف و حذف و اضافه از بین می‌رفت لهذا دیگر تحریف و نابودی در کتاب آسمانی رخ نداد و این علت که یکی از علل تجدید نبوت بود منتفی گشت.

ثانیاً، در دوره‌های پیش، بشریت به واسطه عدم بلوغ و رشد قادر نبود که یک نقشه کل برای مسیر خود دریافت کند و با راهنمای آن نقشه راه خویش را ادامه دهد و لازم بود مرحله به مرحله و منزل به منزل راهنمایی شود و راهنمایانی همیشه او را همراهی کنند، ولی مقارن با دوره رسالت پیامبر اسلام و از آن به بعد این توانایی که نقشه کلی دریافت کنند، برای بشر پیدا شد و برنامه دریافت راهنمایی‌های منزل به منزل و مرحله به مرحله متوقف گشت.

ثالثاً، علت تجدید شریعت‌ها علاوه بر علت پیش (نابودی یا وقوع تحریف در کتب آسمانی) این بود که بشر قادر نبود برنامه کلی و طرح جامع خود را دریافت نماید با پیدایش این

امکان و این استعداد، طرح کلی و جامع در اختیار بشر قرار گرفت و این علت تجدید نبوت‌ها و شرایع نیز منتفی گشت، علمای امت متخصصانی هستند که با استفاده از نقشه کلی راهنمایی که اسلام به دست می‌دهد و با تدوین و تنظیم آئین‌نامه‌ها راه را نشان می‌دهند.

رابعاً، غالب پیامبران بلکه اکثریت قریب به اتفاق آنها پیامبر تبلیغی بوده‌اند نه تشریعی، پیامبران تشریعی شاید از انگشتان یک دست تجاوز نکنند. کار پیامبران تبلیغی ترویج و تبلیغ و اجرا و تفسیر شریعتی بود که حاکم بر زمان آنها بوده است؛ علمای امت در عصر خاتمیت که عصر علم است قادرند با معرفت به اصول کلی اسلام و شناخت شرایط زمان و مکان آن کلیات را با شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی تطبیق دهند و حکم الهی را استخراج کنند.[1]

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. دانش‌نامه امام علی، ج ۳، ص ۱۱، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول سال ۱۳۸۰ ش.

۲. مطهری؛ مرتضی، مجموعه آثار ج ۳، ص ۱۵۳و ج۴، ص ۳۴۸، نشر صدرا،چاپ ۵، سال ۱۳۷۸ ش.

۱. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، نشر صدرا، چاپ هشتم، ۱۳۷۸ ش، ج۲، ص ۱۸۴.

۳) آیا اسلام که در هزار و چهارصد سال پیش ظهور کرده، می‌تواند همه مسایل کنونی بشر را حل کند؟

با توجه به فلسفه نبوت و امامت، هر زمانی باید مردم از طریق وحی به طرف حضرت حق، دعوت شوند و این مطلب اعم است از اینکه خود پیامبر شخصاً در حضور مردم باشد یا جانشینان و آثار هدایتی او و اگر فرضاً شرایط زندگی بشر به گونه‌ای بود که یک پیامبر می‌توانست همه نیازمندی‌های انسانها را تا پایان جهان، بیان کند بطوری که هر فرد و گروهی در طول تاریخ بتواند وظیفه خود را بوسیله پیام‌های همان پیامبر بشناسد، خلاف مقتضای براهین نبوت و امامت نبود؟

اما می دانیم که: **اولا** عمر هر انسانی . و از جمله پیامبران . محدود است و مقتضای حکمت آفرینش، این نبوده که نخستین پیامبر تا پایان جهان، زنده بماند و همه انسانها را شخصاً راهنمایی کند.

ثانیاً شرایط و اوضاع و احوال زندگی انسانها در زمانها و مکانهای مختلف، یکسان نیست و این اختلاف و تغییر شرایط و به ویژه پیچیده شدن تدریجی روابط اجتماعی، می‌تواند در کیفیت و کمیت احکام و قوانین و مقرّرات اجتماعی، مؤثر باشد و در پاره‌ای از موارد، تشریع قوانین جدیدی را می طلبد و اگر این قوانین بوسیله پیامبری که هزاران سال قبل، مبعوث شده بیان می‌شد، کار لغو و

بیهوده‌ای می بود، چنان که حفظ و تطبیق آنها بر موارد خاص، کار بسیار سخت و دشواری می‌باشد.

ثالثاً در بسیاری از زمان‌های گذشته امکانات تبلیغ و نشر دعوت انبیا علیهم‌السلام به گونه‌ای نبوده که یک پیامبر بتواند پیامهای خود را به همه جهانیان، ابلاغ نماید.

رابعاً تعالیم یک پیامبر در میان همان مردمی که آنها را دریافت می داشتند به مرور زمان و تحت تأثیر عوامل مختلفی، دستخوش تحریف و تفسیرهای نادرست می‌شد و پس از چندی تبدیل به یک آیین انحرافی می گشت.

با توجه به این نکات، حکمت تعدّد انبیاء علیهم‌السلام و اختلاف شرایع آسمانی در پاره‌ای از احکام عبادی با قوانین اجتماعی، روشن می‌شود، اما هرگاه شرایط زندگی بشر به گونه‌ای باشد که دعوت پیامبر به همه جهانیان برسد و پیامهای او برای آیندگان، محفوظ و مصون بماند و دگرگونی شرایط اجتماعی، مستلزم تشریفات اساسی جدید و تغییر احکام و قوانین موجود نباشد، ارسال پیامبر دیگری ضرورت نخواهد داشت.[1] فلذا اگر دینی قادر به برآورده کردن تمام نیازهای بشر تا ابد بود، گذشت زمان نمی‌تواند آن را از اعتبار ساقط کند و بشریت همیشه به آن محتاج خواهد بود و چون دین اسلام دارای چنین ویژگی و خصوصیت است، هر چه زمان

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، جلد ۱، ص ۵۷.

بگذرد این دین طراوت و تازگی خود را از دست نخواهد داد و انسان ها همیشه به آن احتیاج خواهند داشت. چنانکه سماعه می‌گوید: از امام موسی بن جعفر علیه‌السلام: پرسیدم آیا پیغمبر همه احتیاجات مردم زمان خویش را آورد؟ فرمود: بلی، و آنچه را که تا قیامت محتاجند، گفتم: آیا چیزی هم از دست رفت؟ فرمود: نه، نزد اهلش محفوظ است.[1]

پس هر آنچه که بشر تا قیامت بدان نیاز دارد در دین اسلام بیان شده است، چه از لسان نبی اکرم ﷺ و ائمه دین علیهم‌السلام و چه در کتاب آسمانی.

این دین مقدس که خداوند علیم درباره آن می‌فرماید: ﴿و نزّلنا علیک الکتاب تبیاناً لِکلِّ شیء﴾[2] «این کتابی که بر تو نازل کرده ایم توضیح همه چیز است» درباره این آیه کریمه عدّه‌ای از اصحاب امام صادق علیه‌السلام گفته اند: از آن حضرت شنیدیم که فرمود: همانا من می دانم آنچه که در آسمانها و آنچه در زمین است، می دانم آنچه را که در بهشت و آنچه را که در آتش است، و می دانم آنچه که تا قیامت خواهد بود. آنگاه لحظه‌ای سکوت کرد سپس احساس نمود که شنوندگان در تعجب شدند و برایشان گران آمد، فرمود: همه اینها را از کتاب خدای عزوجل می دانم، زیرا خدای تعالی درباره کتابش می‌فرماید:

۱. همان.
۲. سوره نحل، آیه ۸۹.

«فیه تبیانٌ لِکلِّ شیء»[1] پس در قرآن کریم هر چیزی وجود دارد و این کتاب همیشه تابنده است چنانکه در حدیثی است: (القرآن یجْری کما تجری الشمس و القمر[2])

بعضی از مفسرین در ذیل این حدیث می‌فرماید: «قرآن در جریان خود، همانند خورشید و ماه است و معارف آن در گذر زمان همواره تابان است، آنچه که تغییر می یابد، حوادث روزگار است. یعنی مفاهیم و معانی مربوط به دین ثابت است و تنها مصادیق آنهاست که تبدیل و تغییر می یابد.»[3]

ممکن است شبهاتی در این مورد به ذهن بیاید که به چند مورد اشاره می‌شود:

۱. اگر در اسلام هر چیزی وجود دارد آیا مثلا طریق هواپیما سازی و غیره هم بیان شده است؟

۲. بعضی از مسائل هستند مثل مصرف دخانیات که در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه دین و همچنین در قرآن مجید، وجود نداشت، نظر اسلام در این گونه موارد چیست؟

توجه به نکات ذیل روشنگر این شبهات خواهد بود:

۱. دین «اسلام» همگانی و همیشگی است، زیرا این دین برای انسانیت آمده است و انسانیت عوض نمی‌شود؛

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، جلد ۱، ص ۲۰۱، ح ۲.
۲. همان، جلد ۲، کتاب فضل القرآن، ص ۱۲۶.
۳. جوادی آملی، عبدالله، شریعت در آینه معرفت، چاپ پژمان، چاپ دوم، ۱۳۷۳.

نه زمان و نه زمین، انسانیت را دگرگون نمی‌کند. دین با انسانیت انسانها کار دارد، نه با حواشی زندگی انسانیت. آنچه که با پیشرفت علوم و صنعت عوض می‌شود در حاشیه زندگی انسانیت است. اگر خانه سازی، راه سازی، نحوه اداره زندگی انسان، نحوه پوشاک و خوراکش عوض شود، اینها جزو حواشی زندگی انسانیت است که «مقررات اسلامی» به آنها کار دارد آن چه عوض نمی‌شود، فطرت انسانیت است و آنچه که برای تربیت این فطرت آمده است، وحی آسمانی است.

۲.احکام اسلام به دو بخش تقسیم می‌شود:

الف. قوانین ثابت و غیر قابل تغییر (احکام اوّلیه) یعنی مسائلی که هیچ گونه تغییر و زوال را به آن راهی نیست و در جریان طول زمان و در جوامع گوناگون، اعتبار خود را از دست نمی‌دهد و نه تنها گذشت ۱۴۰۰ سال آنها را کهنه و فرسوده نمی‌کند، و سپری شدن میلیاردها سال، چیزی از ارزش آن کم نمی‌کند، بلکه گذشت زمان اهمیت و ارزش آنها را کشف می‌کند.

ب. قوانین غیر ثابت و قابل تغییر (احکام ثانویه) یعنی مسائلی که با توجه به مقتضیات زمانی و مکانی به وجود می آیند که فقهای اسلام با تکیه بر قوانین ثابت حکم اینها را مشخص می‌کند.

با توجه به توضیحاتی که داده شد مشخص و معلوم شدکه اسلام می‌تواند جوابگوی همه نیازهای بشر تا قیام قیامت باشد.

۴) با توجه به جاودانگی دین اسلام، قوانین محدود و ثابت آن چگونه پاسخ گوی نیازهای نامحدود و متغیر بشر است؟

یکی از پرسش‌های مهمی که در باب نبوت آن هم در بحث خاتمیت مطرح می‌شود و الآن هم گاه و بی‌گاه به عنوان شبهه‌ای نو و جدید طرح می‌گردد، این پرسش است که اگر با رحلت نبی مکرم اسلام ﷺ نبوت ختم شده و ارتباط بشر با وحی منطقع گردیده است؛ پس برای این‌همه نیازهای بشری که در فراز و نشیب روزگار متغیر و رو به تکامل است چه احکامی وجود دارد؟ و به عبارت روشن‌تر، اسلامی که مدعی است برای همه شئونات فردی و اجتماعی انسان قانون و مقرراتی دارد، چگونه برای بشری که نیازهای او دائماً در حال تغییر و تکامل است قانون وضع کرده است. بالاخره قوانین اسلام محدود است، چگونه این قوانین بیانگر این همه رویدادهای ناپایدار و متغیر باشد؟

در ابتدا باید متوجه این نکته باشیم که خاتمیت و کمال دو امر متلازمند؛ یعنی اگر دینی مدعی خاتمیت باشد به ناچار می‌بایست دینی کامل هم باشد، لذا خداوند در قرآن کریم برای تفهیم این تلازم گاهی از کامل بودن دین اسلام خبر می‌دهد: ﴿الیوم اکملت لکم دینکم﴾[1] و گاهی از خاتمیت ﴿ما کان محمد ابا احدمن رجالکم و لکن رسول الله

۱. سوره مائده، آیه ۳.

و خاتم النبیین﴾[1]. هر کسی نمی‌تواند مدعی کمال و خاتمیت مکتب خود باشد، آن مکاتبی که تدبیر دنیوی، روابط اخروی و اجتماعی انسان را بر پایه حس و تجربه قرار می‌دهند، هیچ‌گاه نمی‌توانند داعیه کمال و خاتمیت داشته باشند، تنها کسی می‌تواند ادعای کمال و خاتمیت دین خود را داشته باشد که از مرحله طبیعت گذر کرده باشد و به مقام قرب الهی به لقاء الله رسیده باشد؛ زیرا هر اسوه و رهبری به مقدار راهی که خود پیموده است پیروان خود را راهنمایی می‌کند و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اسوه کاملی است که راه را تماما طی نموده و از این طریق کاملترین قوانین را برای سلوک بندگان خدا به آنها ابلاغ می‌نماید؛ پس دین مبین اسلام تنها دینی است که تمام مراحل و مراتب ممکن انسانی را طی نموده و آن را فراروی بشر قرار داده است، لذا مدعی کمال و خاتمیت می‌باشد.[2]

برای پاسخ به پرسش فوق و روشن شدن مطلب باید گفت: نیازمندی‌های بشر بر دو گونه است:

نیازمندیهای اولی: این گونه نیازهای بشر ناشی از طبیعت فردی و اجتماعی انسان است؛ یعنی طبیعت انسان این نیازها را اقتضاء دارد، این نیازمندی‌ها یا فردی است (روحی و جسمی) و یا اجتماعی. نیازهای جسمی، مانند: نیازمندی بشر به خوراک و پوشاک و مسکن و همسر، نیازهای روحی، مانند:

۱. سوره احزاب، آیه ۴۰.
۲. ر.ک: جوادی آملی، عبدالله، شریعت در آینه معرفت، ص ۲۱۴-۲۱۷.

گرایش انسان به علم، زیبایی، پرستش و نیازمندی‌های اجتماعی از قبیل معاشرت، تعاون، عدالت و آزادی.

نیازمندی‌های ثانوی: این نوع نیازهای بشری از نیازهای اولی ناشی می‌شوند. نیازمندی به انواع آلات و وسایل زندگی که در هر عصری متغیر است و کیفیت زندگی در هر عصری با عصر دیگر متفاوت است. نیازمندی‌های اولی بشر به اصل نیازهایی که از طبیعت بشر گرفته شده است، بر می‌گردد؛ ولی نیازهای ثانوی انسان به کیفیت زندگی فردی و اجتماعی او بر می‌گردد.[1]

اسلام به فراخور همین نیازهای بشر دو نوع قانون دارد:

۱. قوانین ثابت: این گونه قوانین مربوط به شئون فردی و اجتماعی انسان است که برگرفته از اصول فطری و غریزی ثابت اوست و در تمام اجتماعات و فرهنگ‌های متفاوت یکسان هستند؛ مثلاً علاقه پدر و مادر به کودک یک علاقه فطری و غریزی است، احکامی که بر این اساس وضع می‌گردد، مانند: ارث و تربیت، باید ثابت و ابدی باشد. نمونه دیگر این که نیاز انسان به خانواده و اجتماع به خاطر اجتماعی بودن انسان است. در این صورت قوانین مربوط به برقراری نظم و عدالت اجتماعی و روابط حقوق افراد و وظایف زن و شوهر در برابر یکدیگر باید ثابت باشد؛ زیرا جامعه انسانی با تمام

۱. ر.ک: مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، جلد ۳، ص ۱۸۳-۱۸۴.

تحولات و تغییراتی که دارد هرگز «اجتماعی بودن» او را تغییر نمی‌دهد، همچنین است قوانین مربوط به تهذیب نفس و کسب فضائل اخلاقی، مانند: وظیفه شناسی، نوع دوستی و غیره.[1]

۲. قوانین متغیر: قوانین دیگری در اسلام وجود دارد که متغیرند و با شرائط و مقتضیات زمان تغییر می‌کنند. این گونه قوانین مربوط به شرایط خاص زمانی و مکانی و غیره است و جوامع مختلف بشری نسبت به آنها با هم فرق دارند؛ مثلاً اسلام در مسائل دفاعی و نوع اسلحه جنگی و جلوگیری از تهاجم دشمنان احکام خاصی ندارد، بلکه باید با توجه به مقتضیات زمان و شرایط خاص از طرف حکومت اسلامی روشی اتخاذ شود تا نظام اسلامی از حمله دشمنان محفوظ بماند و لذا اسلام در این باب به عنوان یک اصل کلی درصدد بیان تقویت بنیه نظامی بوده و مصداق و کیفیت دفاع را معین نکرده است. واعدولهم ما استطعتم من قوة[2] یعنی آنچه جزء هدفهای اسلامی است، این است که مسلمانان باید در هر زمانی تا آخرین حدّ امکان از لحاظ قوای نظامی و دفاعی در برابر دشمن قوی باشند. حال کیفیت سلاح چه باشد این مربوط به وضعیت زمانی است، در یک عصر شمشیر و نیزه و اسب وسیله محسوب می‌شده است و در

۱. ر.ک: خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل، جعفر سبحانی ص ۱۵۲ و ۱۵۴؛ و خاتمیت، مرتضی مطهری، صص ۱۲۴-۱۲۵؛ و جوادی آملی، عبدالله، شریعت در آینه معرفت، ص ۱۱۵-۱۱۷؛ و معنویت تشیع، ص ۱۰۹-۱۱۱.
۲. سوره انفال، آیه ۶۰.

عصر دیگر تانک و توپ و موشک. بالاخره باید نظام اسلامی از لحاظ دفاعی قوی و آماده نبرد با تهاجم دشمنان باشد.[1]

روشن شد که تمام احکام و قوانین اسلام برای نیازهای ثابت بشری نیست؛ بلکه برای نیازمندیهای متغیر انسان هم قوانینی وضع کرده است. حال به این نکته اساسی و مهم می‌پردازیم که اسلام به چه نحوی برای پدیده‌های نامحدود قانون وضع کرده است. به عبارت دیگر طرق و راه‌های به دست آوردن احکام و قوانین الهی برای مسائل جدید به چه صورت است. اسلام چه کانالهایی را برای به دست آوردن حکم خدا برای مسائل جدید فراروی بشر قرار داده است (اسلام چگونه با قوانین محدود خود تمام حوادث بی‌شمار را در خود جای می‌دهد و برای هر رویدادی حکم وضع می‌کند؟)

برای پاسخ به این پرسشها باید گفت: برای این که قوانین یک دین بتواند با رشد و تکامل اجتماع بشری جلو برود و توان پاسخ گویی نیازهای آنان را در هر بُرهه‌ای از زمان داشته باشد، باید از دو چیز برخوردار باشد:

۱. مصادر تشریع و وضع قانون غنی و وسیع باشد، تا علما برای استنباط آن حکم و مسائل جدید از قوانین کلی بهره ببرند.

۲. قوانین آن انعطاف پذیر باشند، تا بتوانند بر تمام صور

۱. خاتمیت از نظر قرآن، و حدیث و عقل، ص ۱۵۲-۱۵۶.

متغیر زندگی قابل حمل باشند.

و دین مبین اسلام برخوردار از این نکته می‌باشد.[1]

۱. مصادر احکام دین اسلام غنی است

برای این که مسلمانان در هیچ قضیه‌ای بدون حکم و قانون نمانند، علاوه بر قرآن و احادیث نبوی و خاندان طاهرینش که خود جزء منابع غنی تشریع می‌باشند، چند راه دیگر برای استخراج قوانین دین اسلام معرفی شده است که عبارتند از: الف. حکم عقل؛ ب. احکام الهی تابع مصالح و مفاسد هستند؛ ج. اجتهاد و استنباط احکام؛ د. اختیارات حاکم اسلامی.

الف. حکم عقل: اسلام حکم عقل را امضاء کرده و آن را حجت باطنی معرفی کرده است (در کنار حجت ظاهری که پیامبران هستند) البته باید توجه داشت، مراد از حکم عقل این نیست که عقل در تمام موضوعات و احکام شرعی دخالت دارد و هر حکمی را که بیان کند از طرف شارع امضا گردد؛ بلکه منظور این است که در موارد خاصی به وسیله عقل بعضی از مشکلات حل می‌شود.[2]

ب. احکام الهی تابع مصالح و مفاسد هستند: هیچ حکمی

---

۱. همان، ص ۱۵۶-۱۵۷.

۲. ر.ک: خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل، ص ۱۵۸؛ مجموعه آثار، جلد ۳، ص ۱۹۰؛ برای توضیح بیشتر ر.ک: وحی و نبوت در قرآن، تفسیر موضوعی قرآن، جلد ۳؛ و جوادی آملی، عبدالله، عقاید استدلالی، جلد ۲، ص ۸۰-۸۱.

از احکام الهی بی‌مصلحت نیست، هر آن چه واجب شده است دارای مصلحتی است خواه مصلحت فردی یا اجتماعی و هر آن چه حرام شده دارای مفسده‌ای است که به زیان فرد یا اجتماع یا هر دو می‌باشد؛ مثلاً پیرامون قمار بازی و خوردن شراب در قرآن آمده است:

«همانا شیطان می‌خواهد با شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد، پس آیا شما دست بر می‌دارید».[1]

همین تبعیت احکام از مصالح و مفاسد باعث شده است که قوانین اسلامی جاودانی باشند، چرا که مصلحتها و مفسده‌ها مساوی و یکسان نیست، باید مصالح و مفاسد با هم سنجیده شود و گاهی در راه رسیدن به یک مصلحت مهم، ارتکاب بعضی گناهان کوچک جایز می‌گردد، همین طور برای دور ماندن از یک مفسده بزرگ ترک بعضی از واجبات بی‌اشکال می‌شود. به خاطر همین علمای اسلامی در چنین موردی به کمک عقل به تأسیس قاعده «رعایت اهم و مهمّ» پرداخته‌اند. در نتیجه همیشه مصلحت کمتر فدای مصلحت بزرگتر و بیشتر می‌شود. این قاعده بسیاری از مشکلات را که فراروی بشر به وجود می‌آید حلّ می‌کند.[2]

۱. سوره مائده، آیه ۹۱.

۲. ر.ک: خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل، ص ۱۶۰-۱۶۱؛ مجموعه آثار، جلد ۳، ص ۱۹۳-۱۹۴؛ برای توضیح بیشتر به کتاب عقاید استدلالی، جلد ۲، ص ۸۲ و ۸۳ مراجعه گردد.

ج. اجتهاد و استنباط احکام: اجتهاد یعنی کوشش عاقلانه برای درک قوانین اسلام با استفاده از کتاب و سنت و اجماع و عقل. یکی از شرایط امکان جاویدان ماندن اسلام همین اجتهاد است؛ زیرا از همین طریق می‌توان حکم هر موضوعی را از منابع اسلامی استخراج کرده و بدین وسیله از قوانین دیگر بی‌نیاز بود.[1]

د. اختیارات حاکم اسلامی: اسلام به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان معصوم او که اداره اجتماع را بر عهده دارند اختیاراتی داده است که به وسیله آن می‌توانند مشکلات زیادی را حل کنند. البته این اختیارات حاکم اسلامی دامنه وسیعی دارد که در شرایط جدید و نیازمندیهای جدید می‌تواند با توجه به اصول اسلامی یک سلسله مقررات وضع نماید. همین اختیارات با شرایطی به حاکم شرع داده می‌شود.[2]

۲. انعطاف‌پذیری قوانین اسلام

الف. اسلام به ظاهر، شکل و صورت زندگی نپرداخته است، آن چه مورد توجه اسلام است باطن و واقعیات است، دستورات اسلامی به گونه‌ای هستند که انسان را فقط

۱. ر.ک: خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل، ص ۱۶۳؛ برای توضیح بیشتر به کتاب عقاید استدلالی، جلد ۲، ص ۷۷-۸۰ مراجعه گردد.

۲. ر.ک: مجموعه آثار، جلد ۳، ص ۱۹۴-۱۹۵؛ خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل، ص ۱۶۵-۱۶۶؛ عقاید استدلالی، جلد ۲، ص ۸۴-۸۵.

متوجه واقعیات زندگی می‌کند و راهی را فراروی او قرار می‌دهد تا به اهداف عالی انسانی برسد و لذا گسترش وسائل زندگی و تغییر قرون و اعصار هیچ گونه منافاتی با احکام دینی اسلام ندارد؛ زیرا ناسازگاری یک قانون با این گونه پیشرفتها در صورتی است که آن قوانین بر عوامل مخصوصی تکیه کرده باشد؛ مثلاً گفته باشد همیشه برای نوشتن باید از دست و قلم استفاده شود.[1]

ب. قوانین حاکم: عامل دیگری که به قوانین اسلامی خاصیت انعطاف پذیری داده است وجود یک سلسله قواعدی است که فقهاء این قواعد را «قواعد حاکمه» نامیده‌اند؛ یعنی قواعدی که بر سراسر احکام و قوانین اسلام تسلط دارند و بر همه آنها حکومت می‌کنند؛ مثلاً آیه شریفه: «ما جعل علیکم فی الدین من حرج»؛ (حج، ۷۸) و همچنین حدیث شریف «لاضرر و لاضرار» بر تمام قوانین، حکومت دارند؛ یعنی هر حکمی از احکام اسلامی که باعث حرج و مشقت و سختی و ضرر وزیان باشد به حکم این آیه و روایت، آن حکم برداشته می‌شود. البته تشخیص این ادله و عمل کردن به آن فقط کار مجتهدین و فقهای اسلامی می‌باشد.[2]

پس با توجه به این که دین مبین اسلام برخوردار از همه

۱. ر.ک: خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل، ص ۱۶۸-۱۶۹؛ مجموعه آثار، جلد ۳، ص ۱۹۰-۱۹۱.

۲. ر.ک: مجموعه آثار، جلد ۳، ص ۱۹۴؛ خاتمیت، ص ۱۴۴-۱۴۵؛ خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل، ص ۱۷۰؛ عقاید استدلالی، جلد ۷، ص ۷۵-۷۶.

موارد فوق است توان پاسخ گویی به رویدادهای نامحدود را دارد و می‌تواند دینی جاویدان و همیشگی باشد و تمام نیازهای فردی و اجتماعی بشر را پاسخ گو باشد.

شماره های پیشین دفع و رفع:

۱- شبهات انتخابات

۲- شبهات مجلس خبرگان

۳- شبهات شورای نگهبان

۴- شبهات علوم و معارف قرآن

۵- شبهات مقاومت و فلسطین

۶- انتخابات ریاست جمهوری

۷- شبهات غدیر

۸- شبهات اربعین

۹- شبهات فاطمیه

۱۰. شبهات انقلاب اسلامی

۱۱. شبهات قرآن و علوم